

بسم الله الرحمن الرحيم

در تکاپوی خود شناسی و پوشش مسرت معنوی !!



نویسنده : داکتر نصرالدین شاه پیکار

تورنتو - کانادا ، 2020

فهرست مطالب

4.....	سخن آغازین
7.....	باب اول : بازبانی خودی (خود شناسی)
	• تعریف و توضیح مسرت و شادمانی
	• تفسیر فهم خودی و خود شناسی
	• نقش گزینش در تعیین سرنوشت
19.....	باب دوم : اسرار و رموز خودی در اندیشه های علامه اقبال لاهوری و پروفسور مجروح
	• فلسفه خودی
	• مفهوم اسرار و رموز خودی
	• بینش رمز بیخودی چیست؟
	• سخنی چند پیرامون "ازدهای خودی"،
	• بیست سال پس از خاموشی اندوهبار
	• چه کسی نویسنده «ازدهای خودی» را گشت؟
	• تصور و بینش تاریخی پیرامون "جبر و اختیار"، صلاحیت ازلی، عقلی، و عملی انسان !!
	•
47.....	باب سوم : برقراری روش مثبت و سالم اندیش
	• مؤثریت تمرکز فکری در کارکرد ها
	• مؤثریت آفریدن زندگی متوازن و هماهنگ
	• تأثیر برقراری روش زندگی سالم و اثر مند
	• شیوه تقویت حس اعتماد به نفس
	• تأثیر ظرفیت های کاری قیادت و امور سازماندهی در جامعه
	• اثر گذاری قیادت اثرمند در کار کرد ها
	• نقش با اهمیت تفویض اختیار و کنترل معقول
	• اهمیت آفرینش دگرگونی اثر گزار در زندگی
58.....	باب چهارم : شیوه ارزشیابی مهارت های خودی در زندگی
	• اهمیت بازتاب مهر ورزی بی قید و شرط
	• ایجاد زمینه گفتمان مهر انگیز و مؤثر
	• اثر گذاری تمجید از بینش، منش، کنش و کثرات گرایی
	• اهمیت حفظ ارزش های سنتی، خانوادگی و اجتماعی
	• بازتاب کاربردی حمایت معقول از فرزندان، جوانان و نوجوانان
67.....	باب پنجم : ساختار مناسبات سالم و انسان سالار
	• نقش هستی اخلاقی و ارزش مدار در زندگی
	• نقش مؤثر حسن نیت با اخلاص در زندگی
	• مؤثریت عفو و گذشت سخاوتمندانه در اجتماع

● ارزش های سخاوت مادی، معنوی و اخلاقی
باب ششم : مؤثریت شیرازه های اخلاقی و ارزش های معنوی در زندگی.....72

- تصویری از وصل، وصال و موصول
- تأثیر دعا و ثنا بر جسم و جان آدمی
- تأثیر عملکرد عینی و علمی درنیایش
- بازتاب فکری و عقلی در آفرینش
- مفهوم عینی دشواری های زندگی

باب هفتم : هدف بنیادین هستی انسان در کائنات.....79

- انسان بهترین آفرینش یا آفریده شده نا شناخته ؟
- بینش برخی از متفکرین پیراومن ارزش و معنی زندگی
- تصویر واژگانی زندگی و جامعه بشری
- پرورش بینش اخلاقیات انکشاف هدفمند در هستی روزوار
- ساختار جهان هستی بر مبنای شیرازه اخلاقیات مشترک
- ویژگی های آموزگاران و نقش آنها در زندگی اجتماعی و آموزشی
- ویژگی های آموزگار شایسته از دیدانداز دانش آموزان در اجتماع
- چگونه میتوان آموزگار شایسته شد ؟

ادبیات کاربردی.....107

ای برادر تو همه اندیشه ای
ما بقی خود استخوان و ریشه ای
گر گل است اندیشه ای تو گلشنی
ور بود خاری تو هیمة گلخنی

(مولوی)

در آمد سخن : اگر قرار بود بینش "شناخت خودی"، به گونه فشرده با شیرازه شعری بیان می شد، سروده مولانا و اشعار سایر شعرا، عرفا، ادبا و سخن سرایان، مانند سروده مذبور، میتوانست آئینه تمام نمای آن باشد. در ادبیات و آفرینش های فرهنگی و تاریخ تهذیب باستانی ادبی ما، به گونه ساده ، زیبا، ایجاز و آهنگین بازیابی های نوی را در عرصه تصور خود شناسی، خودیابی، خود باوری و روان شناختی خودی، بیان شده است که همواره میتواند بنیاد کار های بعدی را به ساختار جدید فکری بگیرد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا خواننده های عزیز و گرامی ما، اصل مهم شناخت خودی و شناخت روانی، یعنی ارتباط فکر و احساس، احوال، رفتار و به گونه کلی تر زندگی را با همه مؤلفه هایش، درک کنیم. آنگونه که مولوی بار مجدد در مورد توان و نیروی اندیشه، و به ویژه اندیشه خودی و خود شناختی و اهمیت آن این چنین گفته است :

از یک اندیشه که آید از درون

صد جان گردد به یکدم سرنگون

و یا هم در مورد ارزش اندیشه، بینش، کنش و منش این گونه می گوید: " فکر آن باشد که بگشاید رهی ". حتی در باور های سنت دینی نیز تفکر یک ساعت بهتر از هفتاد سال نیایش مورد بررسی قرار داده شده است. فشرده اینکه حالت بد و نا رسا موازی و مساویست است با اندیشه بد و منفی و، واژه دشمن که از "دش" و "من"، گونه ساختاری گرفته است، به معنی "بداندیش"، و ضد من آمده است. بنا براین دشمن بد اندیش است و دشمنی "بداندیشی" است و حال خوب برابر است با اندیشه مثبت، خوب و درست اندیشی. اگر تمام نعمت های زندگی شامل حال انسان باشند و احساس خوب نداشته باشد محروم از مهمترین نعمت زندگی است و لی با احساس خوب و حال خوب در صورت داشتن کمترین امکانات هم میتوان به بهترین، زیبا ترین وجه زندگی کرد. بعد از احساس شناخت و درمان فکری خودی، انسان احساس می کند از طریق اندیشیدن، درست اندیشیدن و مثبت اندیشیدن زندگی و سرنوشت خود را می تواند دگرگون کند و تغییر دهد و از قدرت و اختیار بیشتری برخوردار گردد. افرادی که علاقه مند داشتن حال خوب و شناخت بهتر و ژرفتر خودی هستند، به ویژه آنهایی که به مسایل نا همگونه آموزشی و پژوهشی دسترسی بهتر دارند، میتوانند از منابع مختلف در این راستا کار گیرند و در فرجام خود آنها به منابع معتبر خود شناسی و روان خودی، تبدیل می شوند. در این اثر سعی می کنیم، روش دگرگون سازی را بازتاب دهیم که درمان افسردگی عدم خود شناختی گردد. واژه "شناخت خودی" به مفهوم اندیشه و درک است. شناخت خودی که بعضی شناخت درمانی نیز نامیده می شود، بر نظریه ساده ای بنیاد یافته است که میگوید، بجای حوادث بیرونی افکار و طرز تلقی های شما است که شخصیت، روحیه و ساختار فکری شما را شکل میدهد. در چنین حالت انسان یعنی در حالت بد، نا خوش آیند و کسالت آفرین، همواره از خود و از جهان برداشت بد بینانه دارد. در حالت افسردگی شاید بگوئید که "این همه کار ها بی فایده است، من بازنده هستم، دیگر رنگ شادی و مسرت را نخواهم دید". بآنکه شناخت خودی که با شناخت درمان خودی خیلی ها نزدیک است در زمانه های قدیمتر انتشار "روان شناسی افسردگی" تا حدود زیادی نا شناخته بود، اما امروز این روش در زمره یکی از مرسوم ترین شیوه های درمان روان خودی، در سطح جهان قرار گرفته است. پژوهش های گسترده ای که به کمک "مؤسسه ملی سلامت فکر"، در دانشگاه ها و مراکز با اعتبار جهانی صورت گرفته است ثابت ساخته است که شناخت درمانی و شناخت خودی از دیدانداز روانی، بیشتر و بهتر است از دارو هایی که درمان پزشکی ها تجویز می کنند. در سال 1964م، من حیث دانش آموز در یکی از دبیرستان های بدخشان افغانستان مصروف تعلیم و آموزش شدم. حالت پولی و مادی ام به گونه ای بود که اگر بازتاب عینی دهم شاید برای برخی ها قابل تصور نبوده و حتی شاید مورد پذیرش هم نباشد، اما آنچه که واقعیت عینی است می بایست بدون در نظر داشت دیگر اندیشی های دیگران بازتاب داد. در آن زمان با شمار معین دانش آموزان دیگر از سراسر دهکده های شغنان بدخشان افغانستان، در یک مکتب میانه شامل شده و به تعلیم آموزشم آغاز نمودم. منابع پولی و مالی ام باوصف آنکه نسبت به برخی ها بهتر بود، اما باز هم برانزده نه بود و نقش در خور ستایش را در زندگی ام بازی کرده نمیتوانست. اما بدون در نظر داشت همه مسایل یاد شده، کاستی ها و کاهش ها را باید یاد آور شد که نیت، اخلاص، صداقت و همدیگر فهمی و هم دیگر پذیری در میان همه دانش آموزان بدون در نظر داشت بینش تبار و نژاد و وابستگی های ناهمگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی

و عقیدتی، با در نظر داشت سنت پسندیده آن زمان، از سطح عالی انسانی برخوردار بود. خوراک روزوارم نهایت ساده، کم بها و کم هزینه بود. دبیرستان را ختم نمودم و بعد آن با سعی و تلاش بهتر شامل شعبه زبان و ادبیات انگلیسی دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل شدم. دانشگاه یاد شده را ختم نموده و نسبت زمینه مساعدی قرار شد بخاطر ادامه تعلیم و آموزش عالی در سال 1978م، رهسپار اتحاد شوروی سابق شوم. باید یاد آور شوم که تحصیل در برون مرزی افغانستان مانند سایر هموطنانم یکی از آرزوهای زاید الوصفم بود. در اتحاد شوروی با وصف شرایط درست زیست وجود داشت اما از رفتن بازار، گردش شهر، هوا خوری، رفتن به سینما، سپری نمودن وقت فراغت با دوستان، هم مسلکان، همکلاس ها و هم میهنانم بخاطر نداشتن وقت کافی، محیط نو آموزشی، فشار زبان جدید، و مضامین ناهمگون سخت هضم، محروم بودم. هنگام تعطیل تابستانی که دیگران به ویژه افغان ها رهسپار کشور خود، افغانستان می شدند تا از خانواده های شان دیدن کنند و یا هم به تفریگاههای مختلف داخل کشور شورا ها می رفتند، من مصروف کار های جسمانی تابستانی ویژه دانش آموزان با پرداخت مدد معاش شدم و زمان تعطیل در کار های ساختاری دانش آموزی تابستانی سپری می شد. در نتیجه سعی و تلاش از دانشگاه فارغ شده و درجه ماستری را در رشته فلولوژی و زبان شناسی مقایسی، کمایی نمودم و رهسپار کشورم شدم. مادامی که در دانشگاه برون مرزی مصروف تحصیل بودم، همواره می اندیشیدم که باید بعد از فراغت حتمن در شیرازه تحصیلات عالی و مسلکی افغانستان، به ویژه دانشگاه کابل من حیث کادر علمی تقرر حاصل کنم، زیرا به فرآیند تدریس شوق بالا داشتم. در سال 1984م، من حیث استاد شامل دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل شدم. همسر یگانه مشوقم در این راستا و سایر عرصه های کامگاری ام بود و هر آنچه که اکنون می گویم، می دانم و دارم، نتیجه حمایت جدی، مشوره های نهایت سالم و دلسوزانه اش بوده، و همواره خواهد بود. بعد از سلسله دگرگونی های زندگی، هنوز هم من حیث دانش آموز کتاب کائنات و انسان های کامگار محیط پیرامون خود، سعی ورزیدم از بینش و روش کاری آنها بهتر و بیشتر آگاه شوم و بتوانم در راستای پیشرفت خودی بر مبنای داشته های فکری ام نقشی را به بازی نشینم و در ذهن و خیال آنهاپی که فکر کردند شاید از زندگی هدفمند و اثرگذار قومی و اجتماعی حذف شده باشم، تصور دیگری را به آفرینش نشینم و برداشت های پیشین شان را وارونه و نادرست نشان دهم. این اثر در حقیقت محصول طرز تفکر و بازتاب فکری ام در راستای پرسش های ناهمگون در امر آفرینش هستی مسرتبار و ساختار زندگی سازنده و ارزشمند برای خود، خانواده، جمعیت و کافه دوستان و ذوقمندان است. باید دانست و هم باور داشت که مسرت عینی و، واقعی در نتیجه قایل شدن ارزش به هر لحظه زندگی، تقدیر و تکریم لحظات دست داشته، اعتماد به نفس و بررسی شخصیت ذاتی، فکری، روانی و اجتماعی خود در فراز و فرود زندگی روزوار می باشد. شخصیت ما محصول مؤلفه های نهادینه خودی است و نه آنچه که از بیرون و محیط ظاهری بر ما تحمیل می شود. بینش عقلانی و فلسفی ام این است که هر یک و هر کدام ما در هستی خود، دارای اهداف برداشت ها، رسالت و برنامه های خودی هستیم. همه انسان ها بدون تردید همواره در زندگی شان پرسش های مشابهی را مطرح بحث قرار میدهند. هدفم در زندگی چیست؟ چرا دیده به جهان کشوده ام؟ هدف از امدنم چه بود؟ از کجا آمده ام؟ به کجا خواهیم رفت؟ هر آنچه را انجام میدهم درست است؟ وقتی هستی ام در این دنیای فانی ختم می شود کجا خواهیم رفت؟ چه کار کردی داشته باشم تا سرنوشتم بهتر و معنی آفرینتر شود؟ و سایر پرسش های دیگر.. هر انسان دارای سطح برداشت، اهداف و رسالت ویژه خودی است. حتی دو انسان منفردی را در این کائنات دریافت کرده نمی توانیم که در نهایت باهم در تشابه کلی باشند. آنگونه که ظواهر انسان ها از هم متفاوت است، طرز اندیشه، بینش و روش شان نیز از هم جدا است و ناهمگون. با داشتن فکر باز و اندیشه آزاد، صادقانه و عینی در برابر تفاوت ها، چیستی ها و کاستی های شخصیت فردی خودی، باعث می شود از دیگران بهتر و شایسته تربیاموزیم و آموزه های خود را که فراهم آورنده مسرت واقعی برای انکشاف شخصیت فردی ما هستند، با دیگران سهیم سازیم و بعد در قبال آن میتوان معنی واقعی مسرت را در شیرازه این گونه کار کرد ها، بدست آورد. برای بدست آوردن مسرت عینی و واقعی معنوی در قدم نخست داشتن فهم عالی از مسرت و شناخت ژرف از اندوخته های زندگی گذشته خودی و سایر گذشتگان، آگاهی از دانش معنوی و نهادینه خودی، از ساختار مناسبات سالم، فراگیر اثر پذیر و اثر گرین، حصه جدا ناپذیر هستی روز وار است. بدون تردید یکی از دشواری های بزرگ زندگی فردی، خود شناسی، بازیابی و دریافت خودی است که سایر مسایل در زندگی وابسته به این مؤلفه است، زیرا خود شناسی باعث می شود خویشتن را بهتر بشناسیم، ظرفیت های معنوی و نهادینه خود را دقیق تر کشف کنیم و بعد نیروی دست داشته خویشتن را در راستای شناخت، تحقق و تحصیل مسایل و وسایل مورد نیاز، بکار ببریم. همه اندیشه ها و بازتاب های فکری در این اثر بالا تر و بهتر از اندیشه دیگران نیست، و این اندکهای درج شده در سیاق، زمانی اثر گزار خواهند بود که بتوانیم در زندگی روزوار خویش آنها را مورد کار برد قرار دهیم و در دگرگونی شخصیت خود با همه ابعادش نقش آفرینی کنیم، آنگونه که قول معروف است، دیده به جهان گشودن در واقعیت امر اشغال کرسی در دبیرستان هستی انسانی در این کائنات است. در فرجام، یکی از اصول با اهمیت شناخت خودی، قضیه ای به ظاهر نامکشوف است و آنهم اینکه نقاط ضعف ما می توانند نقاط قوی ما شوند.

کاستی‌های ما اگر توان پذیرش آنها را داریم، و به آنها تسلیم شویم، میتوانند تبدیل به بزرگترین سرمایه‌های خودی شوند. شاید همه بتوانیم فرصت و زمینه‌های معنی‌دار تری را ایجاد کنیم زیرا همه به این نتیجه خواهیم رسید که "من"، هم همه چیز دان نیستم که به همه مسایل شما ارایه پاسخ داشته باشم، بلکه من هم مانند شما از پوست و گوشت و استخوان درست شده‌ام. من هم مانند سایرین اغلب نا راحت می‌شوم، خویشتن را از دست می‌دهم، به بیراهه می‌روم، اضطراب، رنجش و ناامیدی بر من حاکم می‌شود. اما باور دارم اگر این احساسات را با شما در میان بگذارم به هم نزدیک تر می‌شویم. به عباره دیگر، این دشواری‌ها، کاستی‌ها و نارسایی‌ها اند که به ما فرصت توجه و مراقبت را می‌دهند. از همین سبب است که می‌گوییم، دشواری‌ها، کاستی‌ها و مؤلفه‌های دشواری‌آفرین می‌توانند سرچشمه قدرت و قوت شوند، و با امید اینکه با خوانش این رساله به این موضوع مهم نایل شویم و بتوانیم در راستای ساختار زندگی بهتر، خوشتر، مسرتبار تر و معنی‌آفرین تر نایل شویم. برای دسترسی به شناخت بهتر مسایل مندرج در این اثر، باید قادر به ارایه پاسخ به پرسش‌های زیر و سایر پرسش‌های بعدی را پیدا کنیم:

- چگونه خود را باز یابیم و چه چیزی را باید در خویشتن بشناسیم؟
 - طرح رسالت و برنامه فردی خودی را از کجا و چسان آغاز کنیم؟
 - چگونه از ذکاوت دست‌داشته خویش در راستای شناخت ژرف‌تر کار کرد‌های روزوار کار بگیریم؟
 - چسان از هستی‌روزمره آموزش دقیق‌تر داشته باشیم؟
 - آیا شنونده خوب هستیم؟ رهبر خوب؟ و یا پیرو خوب؟
 - نقش‌گزینش در تعیین سرنوشت‌م چگونه است؟
 - چسان دانست که گزینش‌های زندگی‌ام، آگاهانه، مستدام و رسالت‌م‌دانه اند؟
- "نخستین قدم در راستای کامگاری مانا و پایدار در زندگی، گزینش طرح و برنامه دقیق کاری است" (بن‌ستین)

باب اول: بازیابی خودی (خودشناسی)

- تعریف و توضیح مسرت و شادمانی
- تفسیر فهم خودی و خودشناسی
- نقش گزینش در تعیین سرنوشت

تعریف و توضیح مسرت و شادمانی : بسیاری از پژوهش گران باور دارند که با استفاده ازعادت های معین، ما انسان ها این قدرت را داریم که خوشحال باشیم و هم در زندگی دیگران نقش خوبی را در آفرینش مسرت و شادمانی داشته باشیم. آنها می گویند شادی واقعی، خیلی بیشتر از یک لبخند بر روی صورت است. در واقع روشی است که ما به دنیا نگاه می کنیم. افراد شاد، روی پیروزی ها و معجزات کوچک، بیشتر از مشکلات تمرکز می کنند و به جای گرفتار شدن در ترس و نگرانی، در هر موقعیتی احتمالات خوب را می بینیم. ویلیام فیلپسون، روانشناس دانشگاه ویک فارست در وینستون که در مورد شادی مطالعه می کند می گوید: "در جامعه، باور داریم که شادی، چیزی است که از بیرون می آید و برای ما اتفاق می افتد. اما در واقع، شادی از درون می آید و بستگی به این دارد که در مورد زندگیتان چگونه فکر می کنید." مطمئناً رویدادهای بیرونی و اشیاء مادی مانند یک ماشین جدید، یا حقوق بیشتر می توانند به شما احساس خوشبختی دهند؛ اما آن احساسات، دائمی نیستند. افکار منفی باعث ترشح هورمون های استرس می شود و در نتیجه احساس بدتری پیدا می کنیم. بسیاری از ما، یکسری انتقادات تند و خشن داریم که بی وقفه در ذهنمان در جریانند. اگر ما با این نوع صحبت کردن، شانس خود را برای رضایت و آرامش درونی از بین می بریم، تصمیم بگیریم که با خودمان مانند یک دوست خوب صحبت کنیم. قول دهیم که به افکارمان توجه کنیم و وقتی متوجه افکار منفی شویم، آنها را با افکار مثبت جایگزین کنیم. استفان کوپ می گوید: «بودا می گفت اگر ما قدرت بخشندگی را برای ایجاد شادی درک می کردیم، هرگز به تنهایی غذا نمی خوردیم». بخشش، باعث ایجاد شادی می شود، هم در کسی که می بخشد و هم در گیرنده. مؤلفه هایی در زندگی وجود دارند که باعث آفرینش مسرت بیشتر در انسان ها می شوند، که میتوان آنها را در این جا به گونه منظم و جداگانه بازتاب داد: عشق سرچشمه شادمانی، قابل تازه شدن و بادوام است. از لحاظ هیجانی و عصب شناسی، عشق قطب مخالف ترس است. بنابر این عشق درمان ترس و اولین قدم برای رسیدن به شادمانی است. خوش بینی به انسان قدرت غلبه بر حوادث دردناک را می دهد. همیشه فکر می کردم که این نگرش "به جای نیمه خالی لیوان، نیمه پر آن را ببینید" فقط یک ترفند ادراکی محض است. هر گونه حادثه آزاردهنده ای که اتفاق بیافتد درسی در بر دارد و هر قدر این آسیب بیشتر باشد چیزهای بیشتری به ما می دهد. بدین ترتیب معنای خوش بینی را کشف باید کرد. خوش بینی درک این واقعیت است که دردناکترین حوادث عمیق ترین درس را در بر دارد. زمانی که این موضوع را بپذیریم هیچ حادثه ای را بد نمی دانیم. خوش بینی به ما قدرت می بخشد که بر ترس از آینده و افسوس بر گذشته غلبه کنیم. شهامت قوی ترین سلاح برای غلبه بر ترس است. ما بدون شهامت نمی توانیم در برابر ترس مقاومت کنیم. چرا که ترس در سیستم عصبی ما سخت پیچیده شده است. شهامت از قشر جدید مغز نشأت می گیرد و محصول ذهن، عقل و هیجانات بالاتر از عشق و گذشت است. آزادی یک انتخاب است و انتخاب مشخصه بشر است. همه حق تصمیم گیری دارند ولی مردم غمگین این حق را مختص ثروتمندان می دانند در حالی که این طور نیست. من بسیاری از ثروتمندان را ملاقات کرده ام که احساس آزادی نمی کنند. انتخاب برای هر کسی که شهامت آن را داشته باشد وجود دارد. افراد شاد در سرنوشتشان سهمیم می شوند و شادمانی را به وجود می آورند. آنها منتظر افراد یا حوادثی نمی مانند که آنها را شادمان کند. آنها قربانی منفعل نیستند. مردم شاد می دانند که هیچ چیزی (نه پول، نه تأیید دیگران و نه حتی خود زندگی) به مدت طولانی دوام پیدا نمی کند. آنها خودشان را دوست دارند و برده شهرت، عمر طولانی یا موفقیت مالی نیستند آنها می دانند امنیت یک ویژگی درونی است. شادمانی و سلامتی لازم و ملزوم یکدیگر هستند. کار مشکلی است که سرحال نباشید ولی شاد باشید و وقتی شاد نیستید، سرحال باشید. خلق شاد برای شادمانی لازم است. افراد شاد نگران مردن نیستند و از مرگ نمی ترسند. آنها می روند و از تجارب فوق العاده و استثنائی استقبال می کنند. افراد غمگین بیشتر در خود فرو رفته اند تا اینکه نوع دوست باشند. اما افراد شاد می دانند که نوع دوستی احساس خوبی است. نوع دوستی باعث ارتباط با دیگران می شود و به شما هدف می دهد و شما را به ورای خودتان می برد. افراد غمگین تمایل دارند حوادث را به صورت مطلق و قطعی ببینند و مشکلات کوچک را از مشکلات بزرگ تشخیص نمی دهند در حالی که مردم شاد می دانند چگونه مشکلاتشان را اولیت بندی کنند و آنها را به فرصت ها تبدیل نمایند. شوخ طبعی یک ترفند ادراکی است و به انسان دل و جرات می

بخشد، در زمانی که بدترین موقعیت ها قرار دارد زندگی را سپری کند. افراد شاد می دانند به چه دلیلی به دنیا آمده اند. آنها کارهایی را انجام می دهند که تصمیم به انجامشان دارند و اگر امروز بمیرند از زندگیشان راضی خواهند بود. البته ویژگی های دیگری مانند عزت نفس، اطمینان، آسودگی و رضایت خاطر را باید به موارد بالا اضافه کرد. اغلب مردم فکر می کنند که این کیفیت ها ذاتی هستند اما نه همیشه! شما می توانید با استفاده از ابزارهای شادمانی و اجتناب از تله های ترس این ویژگی ها را به دست آورید. بعد عاطفی انسان یکی از مهم ترین ابعاد وجودی اوست. آدمی معمولاً در مواجهه با حوادث و وقایع مختلف از خود عکس العمل های عاطفی مختلفی نشان می دهد که گاهی به صورت شادی و خوشحالی و گاهی به صورت حزن و اندوه است. در نوشتار حاضر مسئله شادپرا از منظر اخلاق مورد توجه قرار می دهد؛ هر چند غم و اندوه نیز لازم است در جای خود مورد بررسی اخلاقی قرار گیرد. شادی، «ادراک» شادی، یک امر طبیعی در وجود انسان است. «ابراز» آن هم نشان دهنده سالم بودن پیکره فرد و اجتماع است. پذیرش این مطلب بدیهی و باور به آن، یکی از نخستین گام ها برای سیاستگذاری درست و برنامه ریزی صحیح جهت اخلاقی و سالم سازی شادی و شادمانی، به ویژه در عرصه اجتماعی است. هم ادراک شادی هم ابراز آن علاوه بر آن که موجب راحتی و آرامش روح می شود به زندگی فردی و اجتماعی انسان نیز رنگ و بوی دیگری می دهد. شادی های اجتماعی که به خاطر مناسبت های دینی، ملی یا سیاسی شکل می گیرد علاوه بر تخلیه روحی و روانی جامعه، به شکل گیری هویت و انسجام اجتماعی و افزایش حس احترام متقابل بین افراد جامعه نیز دامن می زند. ابراز شادی موجب کاهش غم ها و ناراحتی ها و ایجاد شور و نشاط و بالا رفتن ضریب سلامتی جسمی و روحی می شود. باور ها هیچگاه با شادی و خوشحالی انسان مخالفتی ندارد. برخلاف آن چه برخی گمان می کنند، اسلام دین عزا و ناراحتی و غم نیست، دین حیات و شادی و زندگی است. مناسبت های شادی بخش از قبیل زادروز ها، اعیاد دینی همایش های عرفانی، سرایش شعر، سروده ها، آهنگ سازی و سایرین ها. امام علی (ع) هنگام بیان ویژگی های انسان های مومن می گوید یکی از ویژگی ها مومنان آن است که ناراحتی های شان را در قلب شان پنهان می کنند و شادی های شان را در چهره شان می دهند (نهج البلاغه، حکمت 330). کار دین مخالفت با شادی انسان نیست، بلکه منضبط کردن آن است. علاوه بر شادی های ظاهری، در ادبیات دینی ما از نوعی شادی و سرور و آرامش روحانی یاد می شود که هم جلوه و پایداری بیشتری دارد هم اثرات تربیتی آن بیشتر است. درباره این قسم شادی در سخنان بزرگان دینی و عارفان و حکیمان به فراوانی سخن گفته شده است. از نگاه اینان، به هر اندازه که شخص به سوی معشوق حقیقی (آفریدگار) گام های بیشتری بردارد شادی و نشاط او هم بیشتر می شود. اوج این شادی و لذت زمانی است که شخص بین خود و خدا خلوت کند و به آنجا برسد. البته مقصود آن نیست که از شادی های ظاهری و معمولی دست بکشیم بلکه منظور آن است که مواظب باشیم از شادی ها و لذت های معنوی غافل نشویم. انسان اخلاق مدار، از شادی خود لذت مضاعف می برد. شادی اخلاقی، شادی مضاعف است. انسانی که در ابراز شادی خود اصول و قواعد اخلاقی را مراعات کند علاوه بر آن که از شادی خود لذت می برد، از این که ابراز شادی او موجب ناراحتی دیگران نشده، و در واقع باعث شادی دیگران نیز شده، لذتی دوجندان می برد. چون بهترین شادی آن است که غم و ناراحتی، برای خود و دیگران، به دنبال نداشته باشد. غفلت یا تغافل از تدوین فرهنگ شادی و اخلاق شادمانی و کوتاهی در فرهنگ سازی برای این کار و سستی در آموزش جامعه از این منظر، می تواند باعث اشکالات و مشکلات فراوان شود. ابراز شادی و خوشحالی هم اگر تحت مدیریت اخلاق، عقل در نباید موجب خسارت فراوان مادی و معنوی شده و به ضد خود تبدیل می شود. یکی از نیازهای امروز جامعه برنامه ریزی و مدیریت هر چه بهتر ابراز شادی در عرصه های اجتماعی است. پرسش این است که چه کنیم تا هنگام ابراز شادی ها، مرزهای اخلاقی و عرفی شکسته نشود، و خوشحالی ما موجب ناراحتی دیگران نشود. توجه به مباحث و موضوع های کاربردی در حوزه فلسفه و اخلاق، امروزه یکی از ضرورت های جامعه ما است. از این رو لازم است اساتید، طلاب و دانشجویان و محققان حوزه های علمیه و دانشگاه ها موضوعی چون «شادی و شادمانی» را به طور جدی در دستور کار خود قرار داده و ابعاد و سویه های اخلاقی، فلسفی و اجتماعی آن را کاویده و ثمره تلاش های خود را در اختیار مردم و علاقه مندان قرار دهند. در بررسی فلسفی و اخلاقی شادی باید اصول، مبانی، محدوده و محدودیت های شادی و شاد زیستن مورد تأمل قرار گیرد. همواره ابراز شادی های مربوط به مناسبت های ملی دغدغه هایی را هم برای مردم هم برای مسوولان به دنبال دارد. به نظر می رسد با برخی راهکارهای نسبتاً ساده می توان کاری کرد که از دغدغه این هر دو گروه کاسته شود. شادمانی و نشاط به عنوان یکی از مهمترین نیازهای روانی بشر، به دلیل تأثیرات عمده ای که بر شکل گیری شخصیت آدمی و در یک کلام مجموعه زندگی انسان دارد، همیشه ذهن انسان را به خود مشغول کرده است. شناسایی عوامل موثر بر شادمانی فردی و تقویت آنها بر دستیابی به این نیاز حیاتی بسیار تعیین کننده است. از آنجا که شادی یکی از هیجانات اساسی بشر است، لذا هر کسی به فراخور خود آن را تجربه می کند. اما تعریف شادی به سادگی تجربه آن نیست. افلاطون در کتاب جمهوری به سه عنصر در وجود انسان اشاره می کند که عبارت اند از: قوه عقل با استدلال، احساسات و امیال. موصوف شادی را حالتی از انسان می داند که بین این سه عنصر تعادل و هماهنگی وجود داشته باشد. ارسطو شادی را زندگی معنوی می داند. شادی

مبتنی بر تعداد وقایع لذت بخش است. به طوری که ترکیبی از وجود عاطفه مثبت، فقدان عاطفه منفی و رضایت از زندگی است. جامع ترین و در عین حال عملیاتی ترین تعریف شادمانی این گونه است که شادمانی به قضاوت فرد از درجه یا میزان مطلوبیت کیفیت کل زندگی اطلاق می گردد. به عبارت دیگر شادمانی به این معناست که فرد چقدر زندگی خود را دوست دارد. شادمانی فردی از چند عنصر تشکیل شده است که در ادامه هرکدام را به اختصار توضیح می دهیم.

درجه یا میزان: واژه شادمانی بیانگر نهایت و کمال مطلوب زندگی نیست بلکه بیانگر یک درجه یا میزان است؛ همانند مفاهیم طول و وزن، نشان دهنده بیشتر یا کمتر بودن یک چیز است. بنابراین واژه شادی، میزان خوشایندی زندگی را می رساند. شخص: واژه شادمانی صرفاً برای توصیف حالت یک فرد به کار می رود و قابل تعمیم به اجتماعات، اشیا و وقایع نمی باشد. بنابراین اگر بخواهیم شادمانی یک ملت را مورد بحث قرار دهیم بهتر است بگوییم اکثر شهروندان آن کشور خود را شادمان تصور می کنند. قضاوت: واژه شادمانی وقتی به کار می رود که فرد درباره زندگی خود یک قضاوت کلی می کند. قضاوت به یک فعالیت عقلانی اشاره دارد. قضاوت کلی یعنی ارزیابی تجارب پیشین و پیش بینی تجارب آتی، به عبارت بهتر، شادمانی جمع ساده لذات نیست. بلکه شناختی است که فرد از بررسی تجارب مختلف به دست می آورد. واژه شادمانی برای اشاره به جنبه خاصی از زندگی به کار نمی رود، بلکه کل زندگی فرد را مدنظر دارد. البته به این معنی نیست که به تمام وقایع زندگی خود ارزش یا وزن واحدی داده می شود، بلکه منظور این است که فرد برای ابراز میزان نشاط خود، برداشت خود از یکی از ابعاد و وقایع زندگی را ملاک قرار می دهد. مطلوبیت: در تعریف شادمانی منظور از خوشایندی، ارزشمند و دوست داشتنی بودن زندگی از طرف خود می باشد. یکی از دانشمندان در این مورد چنین می گوید: «در تمام فرهنگ ها مصادیقی از خوبی و بدی وجود دارد که افراد آن جوامع طبق این مصادیق خوشایندی یا ناخوشایندی زندگی خویش را مورد قضاوت قرار می دهند».

عوامل مؤثر بر شادمانی :

- شخصیت: شخصیت افراد بر شادمانی آنها تأثیر زیادی دارد. به طوری که دو بعد شخصیت انسان در تعیین میزان شادمانی از اهمیت بیشتری برخوردار است. یکی از این دو بعد را برونگرایی و آرامش و دیگری را درونگرایی و عصبانیت نامیده اند. اکثر مردم شخصیتی تک بعدی و افراطی ندارند، یعنی فرد طبیعی کسی است که نه کاملاً درونگراست نه کاملاً برونگرا. با این حال شخصیت افراد در یک بعد نسبت به دیگری پیشرفته تر است به همین جهت برخی را درونگرا و برخی را برونگرا می نامیم.
 - عزت نفس: عزت نفس نیز یکی از عواملی است که بر میزان شادمانی افراد تأثیر زیادی دارد. عزت نفس را اساسی ترین عامل شادمانی می دانند، یکی از مهم ترین پیش بینی کننده های شادی می باشد. اهمیت عزت نفس در ایجاد شادمانی به حدی است که برخی از روان شناسان آن را جزء جدایی ناپذیر شادمانی می دانند. به طور مثال دانش آموزی که دارای عزت نفس پایین باشد از حضور در جمع خودداری می کند؛ این امر سبب گوشه گیر شدن و در نتیجه ایجاد افسردگی می گردد و افسردگی نیز موجب کاهش میزان شادمانی فرد می شود.
 - اعتقادات و باور ها: از آنجا که فرد با ایمان دارای ارتباطات و اعتقادات معنوی است، کمتر احساس رها شدگی، پوچی و تنهایی می کند. ایمان تأثیر زیادی بر میزان شادمانی دارد. ایمان مورد نظر ایمانی است که حمایت اجتماعی، هدفمندی، احساس پذیرفته شدن و امیدواری را برای فرد به ارمغان می آورد. فعالیت های مذهبی دارای کارکردهایی هستند که موجب افزایش شادمانی فردی می گردد. در بیان این کارکردها به مواردی از جمله احساس اتصال با معبودی بسیار قدرتمند و مقدس، عشق، برابری و احساس در جمع بودن اشاره می کنند.
 - سرمایه اجتماعی: یکی از مفاهیمی که در سال های اخیر وارد حوزه علوم اجتماعی و اقتصادی شده است، «سرمایه اجتماعی» است. سرمایه اجتماعی یا همبستگی اجتماعی را چگونگی شبکه روابط اجتماعی دوستی ها، احساس کنترل شخصی و اعتماد اجتماعی می دانند. افرادی که از نظر روابط اجتماعی مهارت بیشتری دارند و بهتر می توانند با مردم رابطه برقرار کنند نسبت به افرادی که از نظر مالی غنی تر، ولی روابط اجتماعی مطلوبی ندارند شادمان تر هستند. برای افزایش سطح شادمانی مردم سرمایه گذاری در سرمایه اجتماعی بسیار ارزشمندتر از سرمایه گذاری های اقتصادی است.
- ابعاد سرمایه اجتماعی: ابعاد سرمایه اجتماعی به شرح زیر است:

الف : اعتماد که شامل سه مقوله می شود:

- اعتماد اجتماعی؛ میزان اعتمادی که افراد جامعه نسبت به یکدیگر دارند.
- اعتماد بین نژادی؛ اقوام و نژادهای یک جامعه به چه میزان نسبت به یکدیگر اعتماد دارند.
- تنوع روابط دوستانه؛ یعنی اینکه افراد به چه میزان از گروه های شغلی به دوست یابی اقدام می کنند.
- ب : مشارکت های سیاسی- اجتماعی؛ طیف وسیعی از فعالیت ها را شامل می شود که مهم ترین آنها عبارت اند از:
- شرکت در فعالیت های سیاسی مرسوم.
- شرکت در اعتراضات سیاسی
- عضویت در نهاد های اجتماعی و...

• فعالیت های اوقات فراغت: فعالیت های اوقات فراغت منبع بسیار خوبی برای ایجاد شادمانی هستند. شادی آفرینی فعالیت های اوقات فراغت را با دو تئوری می توان توضیح داد. اول مربوط به انتخاب انسان است. تئوری دیگر که نشاط انگیزی فعالیت های اوقات فراغت را تعیین می کند، تئوری انگیزش اجتماعی است؛ زیرا تمام فعالیت های اوقات فراغت با وجود تنوع و تفاوت هایی که با هم دارند، به نحوی نیاز های اجتماعی را برآورده می سازند. فعالیت های اوقات فراغت دو دسته اند: دسته اول، فعالیت هایی هستند که در عین آرامش و بدون تحرک جسمانی انجام می گیرند و سطح برانگیختگی و نشاط انگیزی آنها کمتر است و دسته دوم، فعالیت هایی هستند که ضمن فعال سازی جسم با افزایش شور و هیجان همراه است و سطح برانگیختگی و نشاط آنها بیشتر است. یکی از فعالیت های اوقات فراغت موسیقی است. موسیقی روح انسان را تلطیف می کند و او را از خشونت ها و سختی های ماده و قوانین آن می رها کند. یکی دیگر از فعالیت های اوقات فراغت که خستگی را از بین می برد و بر سر زندگی و شادمانی می افزاید، ورزش است.

• وضعیت اقتصادی : شادمانی انسان با افزایش ثروت افزایش می یابد و کاهش ثروت، شادی را می کاهد. بین درآمد و شادمانی ارتباط مثبت وجود دارد که این ارتباط در بین اقشار کم درآمد بیشتر است؛ یعنی درآمد تا اندازه ای که نیازهای مادی افراد را برطرف سازد و بر شادمانی تأثیر دارد، ولی درآمد بیش از حد مورد نیاز شادمانی را افزایش نمی دهد.

• رضایت شغلی : رضایت شغلی یکی از عوامل تأثیر گذار بر شادمانی افراد است. فلو «برای اولین بار وارد ادبیات شادمانی شده است. به معنای لحظات فوق العاده نشاط انگیزی است که «آنچه فرد تجربه می کند، آنچه آرزو می کند و آنچه فکر می کند با هم هماهنگ هستند.» مردم فلو را بیشتر هنگام کار تجربه می کنند به طوری که رضایت شغلی یکی از مهم ترین پیش بینی کننده های شادمانی باشد.

• سلامت فکری و ذهنی : سلامت و شادمانی با یکدیگر ارتباط دارند. شادی دستگاه ایمنی را تقویت می کند و تقویت دستگاه ایمنی، سلامت فرد را بهبود می بخشد. عواطف مثبت به خصوص شادی، فعالیت های قلبی عروقی و سیستم ایمنی را بهبود می بخشد. ارتباط سلامتی با شادمانی چنین است: اولاً فقدان شادمانی استرس زاست و استرس می تواند بیماری های خطرناکی تولید کند. ثانیاً، فرد شادمان در صورت مواجهه با یک بیماری سخت بهتر می تواند از پس آن برآید زیرا شادمانی به شخص کمک می کند با فشارهای روحی مقابله کند. به طوری که وجود سلامت شرط اول شادمانی است.

• وضعیت ازدواج : شادمانی در بزرگسالان ارتباط زیادی با وضعیت ازدواج دارد. وقتی فرد تصمیم می گیرد ازدواج کند، شادی او افزایش می یابد. وقتی که ازدواج صورت می گیرد از شادی او کم می شود و این کاهش تا زمان رسیدن فرزندان به سن نوجوانی، ادامه می یابد. بعد این دوره شادمانی مجدداً سیر صعودی پیدا می کند.

• جنسیت : میزان شادمانی زنان و مردان برابر است، اما هنگامی که افسردگی را در نظر می گیریم موضوع تا حدودی پیچیده می شود. با وجود شادی یکسان در زنان و مردان، افسردگی در زنان بیشتر از مردان است. به طوری که زنان نسبت به مردان هم عاطفه منفی بیشتری و هم عاطفه مثبت بیشتری را تجربه می کنند و برآیند این دو عاطفه شادی را یکسان می سازد.

تفسیر فهم خودی و خود شناسی : اگر همه به گونه واقعی بدانیم که کیستیم، در زندگی چه می خواهیم، و چگونه استقامت هستی خویش را به نحو شایسته و درست آن به پیش ببریم، در واقعیت دارای شانس خیلی عالی در راستای برآورده سازی اهداف و آرزو های معقول خود هستیم. تفسیر اینکه کیستیم، چه می خواهیم، و چگونه باید زندگی روزوار خود را استقامت درست بخشیم، رسالت، طرح و برنامه هستی ما قلمداد می شود. هر یک من حیث انسان دارای اهداف معین در زندگی هستیم. برای شناخت اهداف مطروحه در زندگی، نیاز به سیر و سیاحت باز شناسانه به ماهیت نهادینه خود داریم، تا بتوانیم دیدانداز و اهداف خویش را در

زندگی تعریف، تشخیص و بازیابی کنیم. داشتن برنامه واضح و هدفمند، معرف بینش، کنش و منش ما در راستای نقش آفرینی در زندگی شخصی، خانوادگی و جامعه ای که در آن حضور بالفعل داریم، می باشد. مزید بر آن طرح استراتژیک ما بازتاب دهنده ارزش ها، اصول زرین و معیار هایی است که از آن ها به منظور بدست آوردن کامگاری ها و برآورده سازی آرزو های درخور ستایش خود، استفاده شایسته و معقول زمانی و مکانی می کنیم. این ارزش ها در حقیقت امر در بر دارنده نقش های ناهمگونی اند که هر یک من حیث فرد، خانواده و جامعه کثیرالاهداف، در تحقق و کاربرد آنها سهم عینی و انسان سالارانه داریم. در صورت عدم اقدام در شناخت ارزش ها، کاستی ها و شایستگی های شخصیت خودی، دشوار است به اهداف مطروحه ای که در فرآیند هستی روزگار خودی برنامه ریزی کرده ایم، کامگارانه و بدون دغدغه برسیم. داستان "شاهین زرین"، اثر آهنگ ساز معروف "انتونی دمیلو"، که در آن بینش شاهین را که در حال میرندگی است، نه به مثابه شاهین بلکه از نسل چوپه مرغ عادی، حکایه نهایت آموزنده و زیبا است برای آموزش و تعیین سرنوشت انسانی که بر بنیاد آن میتوانیم سیاق هستی آینده خود را به بررسی مجدد بگیریم:

"حکایه در این آهنگ به گونه ای است که فردی تخم شاهین را در می یابد آن را گرفته و به کوچه باغ خود انتقال داده و در قطار تخم های مربوط به مرغ های حویلی خود میگذارد. تخم شاهین در قطار تخم های سایر مرغ ها قرار داده می شود و شاهین مانند سایر چوپه مرغ ها همسان به دنیا می آید، بزرگ می شود و تصورش چنین است که از نسل شاهین نبوده بلکه از تبار مرغ های موجود حویلی باغ مالک است. شاهین در فرآیند زندگی خودی همواره چیزی را انجام میداد، عمل میکرد و روش داشت که سایر مرغ های حویلی روزمره انجام میدادند. همواره زمین را مانند مرغ های دیگر می کاوید تا زنده جانی را برای رفع گرسنگی خود بیابد و نفس اماره را آرام و اسوده سازد و بالا تر از آن تصویری و تفکری برای ارتقا و عروج زندگی و شخصیت فردی خود نداشت. از بال های خود نیز به همان پیمانه ای که سایر مرغ ها استفاده نموده بودند و تنها چند فوت میتوانست به هوا بالا پرواز کند و بعد روی زمین نشست کند. بعد سپری شدن چند سال که شاهین بزرگتر می شود و روزی در حویلی باغ مالک مصروف دریافت خوراک است، باری متوجه آسمان نیلی، آبگینه و صاف می شود که پرنده زیبایی با بال های زرین و قوی خود در فضای بی انتهای کائنات زیبا با شدت و شتابت زایدالوصی در پرواز است و حرکت بال ها اش به گونه ای سریع و نیرومند در حرکت اند که فکر می شود که دارد زمین را در حال تسخیر و کنترل بی سابقه است. شاهین کهن سال داخل حویلی باغ بسوی آسمان نظاره نمود و از خود پرسید:

"این کیست و چکاره است؟" همسایه اش در پاسخ گفت، این شاه پرنده ها است و از نسل و تبار آسمان هاست، و لی من و تو پرنده مرغ ها، آفریده های زمین هستیم و از خاک." از این سبب شاید بهتر و بد تر بودن، شایسته بودن و عدم شایستگی در نهاد و ماهیت زندگی ما و نحوه پیدایش و محیطی که در آن هستی داشتیم، داریم و خواهیم داشت و ابسته است. در این جا در حقیقت می آموزیم که همت داشتن والا و اعلا، تشویق و ترغیب در زندگی خانوادگی و محیط پیرامون فرهنگی، عقیدتی، اجتماعی، سیاسی که میراث گذشتگان ما است، مثبت است یا منفی، در ساختار شخصیت ماهوی و هویت زندگی ما اثر گزار است. شاهین کهن سال حویلی باغ مالک هرگز الی اخیر حیات خود پی نبرد، کیست؟ از کدام نسل و تبار است؟ از کجا آمده؟ مقامش در کجا بود؟ و به کجا رسیده؟ چرا و چگونه؟ این همه پرسش هایی بودند که همواره با خود داشت و هرگز قادر به پاسخ آنها نبود زیرا محیط هستی سازش مانع ارایه پاسخ به این همه پرسش ها شده بود. مادامی که در فرآیند شناخت خودی قرار می گیریم، ارزش و اهمیت هویت خودی ما بسوی رشد و تعالی میرود و احساس ارزشمندی میکنم و در ارتقای ارزش و شخصیت ماهوی خود، سعی می ورزیم. همه ما، من حیث بهترین آفرینش دارای نیرومندی، توان، صلاحیت و ظرفیت خودی هستیم، اما در میان ما بسیاری از انسان ها از آخرین توان و صلاحیت فکری و عقلانی خود استفاده به موقع، بجا و در خور ستایش نمی کنند، زیرا بعضی عقاید و باور های مسلط محیطی که در آن قرار داریم، پرورشی که در میان آنها یافته ایم، و بازتاب نظریات دیگران در مورد شخصیت فردی و اجتماعی ما، که با ماهیت و طرط تفکر ما همخوانی ندارد، باعث عقب مانی و عدم کار کرد های اثر گزار در زندگی فردی ما می شود. نیروی های بیرونی باعث رشد و ترقی ما نمی شوند زیرا آنها از پوتنسیال معنوی و اصلی ما آگاهی ندارند، و بعضی میل ندارند ما را در راستای کامگاری های بهتر و بیشتر از خود مشاهده کنند، از این سبب در کتمان شخصیت واقعی و عینی ما نقش بازی می کنند و شخصیت کاذب را برای ما می سازند که در هماهنگی بهتر و ژرفتر با منافع خود آنها است و نه به سود فردی و اجتماعی و شخصی مان. اگر باری در برابر آئینه زندگی خود خویشتن را قرار دهیم و در خود فرو رویم و روی توانایی های نهادینه خود به تکاپو و تجسس نشینیم، آن زمان است که خویشتن را به مفهوم عینی و واقعی در می یابیم و، این همان زمان است که دیگران نمی توانند برای ما شخصیت سازی کاذب کنند و از استقامت اصلی و معیار واقعی زندگی ای که باید داشته باشیم، بیرون سازند. هر گز دیر نیست و نخواهد بود اگر مایل باشیم در خود شناسی و خود ارزشی آغاز کنیم، تا زمانی که هستی ادامه دارد. همواره باید از خود بپرسیم: چه نقشی را در زندگی خود داریم؟ آیا نقشم در برابر خانواده، دوستان، جامعه، هم قطاران، هم حرفه ها، همکاران، کارفرمایان، گارگران، مربیون و دانش آموزان از چه قرار است؟

چه چیزی را از خود در برابر این همه ها، توقع داشته باشیم؟ نیرومند سازی، کنترل، همکاری، یاری، تشویق، سازندگی، سوزندگی و یا هیچ یک از این ها؟ حایز کدامین اصول هستیم که باعث کامگاری ما در زمینه های یاد شده می شود؟ نکات اساسی و هدفمند زندگی ام کدام ها هستند؟ چه چیز ها باعث آفرینش تشویق و احساس نیک در من می شوند؟ کدامین کار کرد ها باعث احساس مسرت می شوند؟ چگونه باید خدمت گزاری کنم و چرا؟ چه تفاوتی را در زندگی انسان های محیط پیرامون، همسایه ها، دوستان و هم مسلکانم بیافرینم؟ چسان با سایرین گفتمان و سخنرانی داشته باشیم؟ نکات قوی و ضعیف کدام ها اند؟ آرزویم در زندگی چه است؟ در فرجام این همه پرسش ها و ارایه پاسخ بهتر و شایسته تر به آنها، باعث می شود که هر فرد برای خود مسایل زیر را من حیث استقامت کاری، طرح و مسؤولیت و رسالت فردی، به گزینش گیرد:

" مسؤولیت در زندگی رشد معقول، فهم ژرف از هستی، همکاری و یاری با دیگران، آفرینش دگرگونی با معنی در زندگی افراد جامعه، ساختار زندگی ارزشمند، مهرورزی با دیگران، اباورزیدن از توهین و تحقیر افراد، سالم اندیشی، شکسته نفسی عقلانی، صبر و شکیبایی، احترام و اکرام دوستان، قدر شناسی، شکیبایی، باورمند بودن به واقعیت ها و عینیت ها، روشن اندیشی، آموزش دایمی و اثرمند، فهم دیگران، مشکور و مسرور بودن از آنچه داریم، و در آخر زندگی را من حیث مهمان در این مهمان سرا دانستن، که هیچ مهمانی هرگز از این کاروان سرا خوش و خرم رخت سفر نه بسته و با مسرت و شادمانی ترکش نکرده است" طرح و برنامه ساختار شخصیت خودی که می بایست با اعتماد به نفس صورت گیرد، یک شبه تکمیل و ترتیب نمی شود. باید مصبور بود، چون شناخت فردی و به ویژه شناخت عینی خودی زمان گیر است و آنقدر هم که برخی ها ساده در موردش فکر می کنند و می انگارند، نیست. بلی این کشف با اهمیت در زندگی است، و مسرت دایمی و عینی ناشی از خود شناسی، فهم و درک خودی است. بخاطر کامگاری در این عرصه هم چیز باید نهان شده، احساس گردد، بازیابی شود، به موازنه گرفته شود، و مورد بازتاب دقیق فکری قرار گیرد. و زمانی که برنامه زندگی ساز مطرح می شود، باید همه عرصه های زندگی را مطابق سیاق و درونمایه آن، مورد کاربرد قرار داد تا بهره و ثمره بهتر و بیشتر بدست آمده بتواند.

تفسیر فهم خودی و خودشناسی: انسان موجودی دارای استعداد های بسیار و قابلیت های بی شماری از نظر ابعاد روحی و معنوی و هم از نظر توان جسمی و بدنی است. حال اگر کسی بخواهد وجودش را در همه این ابعاد و زمینه ها بسازد، به کمال و سعادت برساند همه چیز در صلاحیت و اختیار خودی اوست. مقصود از معرفت نفس که مقدمه معرفت آفرینشگر است این است که انسان بداند هوا و هوس ای که در وجود اوست با کمترین غفلت موجب ذلت می گردد، و بشناسد که از گوهر عقلی برخوردار است که می توان در سایه هدایت او به برترین کمالات انسانی نائل شود. بنابراین معرفت نفس از بعد فیزیکی سبب خضوع و خشوع انسان در برابر عظمت پروردگار است که با حکمت و تدبیر انسان را آفریده است و از جهت معنوی، شناخت ثروت ارزشمندی است که در وجود او نهاده شده است. رابطه انسان با خود و دیگران را میتوان به گونه زیر بر شمرد:

- ارتباط انسان با آفریدگار
- ارتباط انسان با جهان هستی
- ارتباط انسان با هم نوع خود.
- ارتباط انسان با شخصیت خودی.
- ارتباط انسان با خودش، محل بحث و گفتگوی ماست. امیر مؤمنان در روایتی می فرماید: " بالاترین شناخت ها، خودشناسی است. " یا در روایتی دیگر می فرمایند: " خودشناسی سودمندترین شناخت هاست. " بزرگان از علماء، حکماء و عرفا هم بر اهمیت شناخت نفس پایا صرار ورزیده و مطالب فراوانی را آورده اند. از آن جمله، سقراط حکیم می گوید: «بیهوده در شناختن موجودات خشک و بی روح رنج مبر، بلکه خود را بشناس که شناختن نفس، بالاتر از شناختن اسرار طبیعت است.» (حسن زاده آملی، حسن، معرفت نفس، ج 2، ص 302)

گاندی در کتاب «این است مذهب من» می گوید: «من از مطالعه «اپانیشادها» به سه اصل پی بردم. اول این که: تنها یک حقیقت در عالم وجود دارد و آن شناخت نفس است، دوم: هر که خود را شناخت، خدا را هم می شناسد، سوم، فقط یک نیرو و یک آزادی و یک عدالت وجود دارد و آن نیروی تسلط بر خویشتن است» (مطهری، مرتضی، انسان کامل، ص 138). و اما خودشناسی آن است که انسان بتواند با تفکر و تأمل در وجود و ابعاد آن و نیروها و استعدادها و قوای درونی و ظاهری و همین طور در مبدأ و معاد خود، به

حقیقتش پی برده و آن را دریابد و اگر در این مسیر گام برندارد، دچار خود فراموشی و در نتیجه خدا فراموشی خواهد شد. پس از بیان اهمیت خودشناسی و معرفت نفس به صورت کوتاه، اکنون می‌گوییم: باید بینیم کدام یک از اقسام خودشناسی یا خودآگاهی مورد نظر ما است، چرا که خودشناسی دارای انواع زیر است:

- خودآگاهی فطری: همه انسانها بالذات، خود آگاه اند، این خودآگاهی به نحو علم حضوری است و اکتسابی و تحصیلی نیست تا انسان در طی زندگی به آن دست پیدا کند. بلکه همه افراد بشر آن را فطرتاً دارا هستند.
- خودآگاهی فلسفی: این نوع خودآگاهی اختصاص به فلاسفه دارد که می‌کوشند حقیقت «من» خودآگاه را بشناسند. یعنی برای آنها مهم این است که حقیقت «من» چیست و از چه جنس هستم.
- خودآگاهی جهانی: یعنی آگاهی به خود، در رابطه با جهان که از کجا آمده‌ام؟ در کجا هستم و به کجا می‌روم؟ این همان خودآگاهی است که انسان را تشنه حقیقت و جویای یقین می‌سازد و در تلاش برای حصول اطمینان و آرامش قرار می‌دهد، آتش شعله‌ور شک و تردید را به جانش می‌افکند و او را از این سو به آن سو می‌کشانند.
- خودآگاهی اجتماعی: که دارای اقسامی از قبیل، خودآگاهی طبقاتی، خودآگاهی ملی و خودآگاهی انسانی می‌باشد که همان بررسی موقعیت خود در اجتماع است.
- خودآگاهی عرفانی یا عارفانه: خودآگاهی به خود است و رابطه‌اش با ذات حق. این رابطه از نظر اهل عرفان، از نوع رابطه دو موجود که در عرض یکدیگر قرار گرفته‌اند، مثل رابطه انسان با افراد اجتماع نیست. بلکه از نوع رابطه فرع با اصل، مجاز با حقیقت و به اصطلاح خود آنها، از نوع رابطه مقید با مطلق است.

خودآگاهی پیامبرانه: این با همت خودآگاهی‌ها متفاوت است. پیامبر هم خودآگاهی خدایی دارد و هم خلقی، یعنی اثر پذیر از کتاب خدا و کتاب کائنات و کتاب خلق الله و توده های عظیم. اگر مراد از خودشناسی، خودشناسی فطری باشد که همه افراد بشر ذاتاً واجد آن هستند و اگر مراد خودشناسی اجتماعی باشد، با تحقیق در وضع مادی و تاریخی و جغرافیایی انسان، به آسانی به دست می‌آید. اما اگر خودآگاهی فلسفی مراد باشد، با تحصیل فلسفه و تحقیق در متون فلسفی و تحمل مشقات آن برای انسان امکان پذیر است. انسان در خودشناسی فلسفی در می‌یابد که گرچه بیش از یک حقیقت نیست، ولی دارای ابعاد گوناگونی می‌باشد. از یک طرف بعد مادی، نباتی و حیوانی دارد (یعنی دارای روح جمادی، روح نباتی، روح حیوانی و در فرجام، روح انسانی). و اگر مراد خودآگاهی جهانی باشد. این هم گرچه بی‌ارتباط با خود آگاهی فلسفی نیست و می‌تواند با خودآگاهی فلسفی تعامل داشته باشد، اما در واقع تفکر و تحقیق در مبداء و معاد است. یعنی انسان در تصور آفرینش و معارف انسانی تحقیق و تفحص نماید، تا دریابد که هدف از آفرینش او چیست؟ از کجا آمده است و به کجا برمی‌گردد، این جا است که انسان در می‌یابد، پوچ و عبث آفریده نشده و خلقت او هدفمند بوده و در می‌یابد که زندگی او با مرگ به پایان نمی‌رسد. بلکه به یک جهان ابدی و همیشگی دیگری سفر خواهد کرد، این خودآگاهی انسان را امیدوار به زندگی کرده و به تلاش برای آینده‌ای درخشان وادار می‌کند. و اما اگر خود آگاهی عرفانی مراد باشد: گرچه خودشناسی و شناخت نفس راهی بسیار طولانی و دشوار است، یعنی بسیار زحمت کار دارد تا انسان خود را به حقیقت معنای کلمه بشناسد. اما در این راه شناخت نفس دارای مراتب متعددی است و انسان نباید به خاطر دشواری کار از آن صرف نظر نماید. بلکه می‌تواند با استفاده از فعلیت‌ها و ظرفیت‌های موجود در خود، به شناخت مراتبی از آن نائل آید. مراتب اولیه شناخت نفس، در خودآگاهی عرفانی، از عمل به احکام و دستورات زرین هستی تبدیل می‌شود. انسان باید نفس خود را از هوا و هوسها آزاد کرده تا همچون آینه‌ای که زنگار از آن می‌زدایند، جلا یابد و نفس بر همه قوا مسلط شود. نه این که خود اسیر شهوات و حرص و حسد، غضب، بغض و کینه، عداوت، شقاوت و... شود. علمای علم اخلاق هم، مراتبی را برای نفس ذکر کرده‌اند که مهمترین این مراتب عبارتند از:

- نفس ملهمه: مرتبه‌ای از نفس است که فطرتاً خوبی و بدی به او الهام شده است.
- نفس اماره: مرتبه‌ای از نفس است که انسان را به پلشتی‌ها و بدیها دعوت می‌کند.
- نفس لواحه: انسان گنهکار به واسطه آن، خود را از انجام اعمال زشت، ملامت و سرزنش می‌کند.
- نفس مطمئنه: مرتبه‌ای از نفس است که انسان به مرحله‌ای از تکامل رسیده که نفس را اسیر خود کرده و به مقام تقوای کامل رسیده است.

و اما بالاتر از اخلاق، عرفان است. اگر انسان بخواهد در این مسیر سیر کند، می بایست آموزگاری، معلم صادق و رهنمایی او را همراهی کند تا از لغزشها و کج روی ها در امان باشد، خصوصاً اگر خودشناسی برای خودسازی باشد. این جاست که عرفا، منازل سیر و سلوک را تبیین می کنند. و منازل را از نخستین فرآیند آغاز کرده که همان بیداری است و الی شناخت خودی که در حقیقت رابطه میان اصل، وصل و موصول است، ادامه می یابد. اولین منزل سیر و سلوک، اراده است و اراده عبارت از نوعی شوق و رغبت است که در اثر برهان و یا تعبد و ایمان، در انسان، برای چنگ زدن به دستگیری با استحکام حقیقت، پدید می آید. اراده، میل بازگشت هر فرع به مبدأ و اصل خود است و در انسان مخفی است و شواغل، مانع فعالیت آن است و در اثر یک سلسله تنبیهات ظهور می کند و در حقیقت، نوعی بیداری شعور خفته است. منزل دوم: عمل و تمرین و ریاضت است که برای آماده ساختن روح انجام می پذیرد و هدف سه گانه سه دارد:

- از بین بردن شواغل و موجبات غفلت.
- قوای درونی را انتظام می بخشد و آشفته گیهای روحی را از بین می برد و در واقع، نفس اماره را برای نفس مطمئنه رام می سازد.
- نرم و لطیف ساختن باطن، برای آگاهی از حقایق نهادهای خودی و جهان پیرامون. بنابراین انسان در این فرآیند خودشناسی، با عمل به تکالیف و از دست ندادن فرصت جوانی و دقت و تلاش در عبادت و معنویت و تفکر در حقایق وجودی خود و دیگر خلائق، می تواند به شناخت خود دست پیدا کند. چه این که اگر عظمت و ارزش وجودی خود را بداند که او خلیفه الله در روی زمین و بهترین آفرینش است و همه هستی در خدمت او قرار دارد، حقیقت خود را در می یابد و هرگز آن را به بهای اندک نمی فروشد. به عنوان حسن انجام به شعری از مولانا مترنم شویم که فرمودند:

خویشتن نشناخت مسکین آدمی

از فزونی آمد و شد در کمی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت

بود اطلس، خویش بر دلقی فروخت (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ص 430).

روانشناختی خود شناسی : قانون طبیعت این است که تو از هر چه هراس داشته باشی همان مؤلفه را به سوی خود جلب می کنی. هیجان قدرتی دارد که جذب میکند. تو از هر چه شدیدن بررسی آن را تجربه خواهی کرد. مثلاً حیوان فوراً متوجه میشود که تو از او وحشت داری. هیچکدام از این ها تصادفی اتفاق نمی افتد. تصادفی در عالم هستی وجود ندارد. هیجان، انرژی در حرکت است. وقتی تو انرژی را جا به جا می کنی انرژی ایجاد میکنی. اگر به اندازه کافی انرژی جا به جا کنی ماده به وجود می آوری. فکر انرژی خالص است... هر فکری که تو اکنون داری یا قبلاً داشتی یا در آینده خواهی داشت خلاق است. انرژی حاصل از فکر هرگز نمی میرد. این انرژی از فکر تو و ذهن تو وارد عالم هستی می شود و برای ابد ادامه پیدا می کند. همه افکار به هم مربوط هستند. افکار با هم تلاقی پیدا می کنند. در مسیر اعجاب انگیزی از انرژی با هم تقاطع پیدا می کنند و نقش بدیع و زیبایی از پیچیدگیهای غیر قابل باور به وجود می آورند. همان طور که دو چیز مشابه همدیگر را جذب می کنند دو انرژی مشابه هم یکدیگر را جذب می کنند و توده ای از انرژی مشابه به وجود می آورند. بنابراین حتی افراد معمولی اگر در فکرشان (دعا، امید، آرزو، رویا، ترس) به اندازه کافی قوی باشد میتوانند نتایج شگفت انگیزی را به وجود آورند. زندگی نمیتواند به هیچ طریق دیگری خودش را نشان دهد جز آن طریقی که تو تصور میکنی خودش را نشان خواهد داد. تو با فکر کردن خلق می کنی. پس همیشه به بهترینها فکر کن... هر یک از ما در زندگی موفقیت هایی را کسب کرده ایم که ناشی از توانایی ها و استعداد های مان است که آجرهای ساختمان اعتماد به نفس ما را تشکیل می دهد. اعتماد به نفس هم مانند خودپنداره و عزت نفس در تعاملات اجتماعی شکل می گیرد. کسب مهارت خودآگاهی نقش مهمی در سلامت و بهداشت روان ما دارد. اولین جزء خودآگاهی شناخت ویژگی ها و صفات خویش است. یک قسمت با اهمیت از نحوه نگرستن به خودمان عبارت است از: ارزیابی مثبت و منفی راجع به خودمان. این نحوه نگرش به خود عزت نفس ما را می سازد. شکل گیری عزت نفس و خودپنداره در ما از دوران کودکی آغاز می شود. دومین جزء از خودآگاهی شناخت توانایی ها استعدادها و پیشرفت های مان است. یکی دیگر از اجزای خودآگاهی تصویر واقع بینانه ای است که از خود داریم. پذیرفتن خود واقعی و هم سو کردن آن با ایده های تصویری که ما دوست داریم و می خواهیم مانند او باشیم نیازمند تمرین و کسب مهارت خودآگاهی است. چهارم خودآگاهی شناخت افکار ارزش ها و باورهای ما است. مجموعه افکار ما باورهای ما را می سازند و مجموعه ای از این باورها ارزش های ما را به وجود می آورند. در حقیقت افکار باورها و ارزشها ی ما چارچوب و ساختار ذهنی ما را تشکیل می دهد و ما بر اساس این چارچوب یا ساختارهای ذهنی اطلاعات دریافتی از محیط پیرامون

را پردازش می کنیم و بر مبنای آن به دنیا و محیط پیرامون مان نگاه می کنیم و در خصوص دیگران خودمان و محیط اجتماعی خود رفتار و قضاوت می کنیم آخرین جزء و مهم ترین جزء خودآگاهی که رابطه تنگاتنگی با دیگر اجزای آن دارد شناخت احساس رضایت و نارضایتی ما از خود زندگی خودی یا احساس تغییر است. شناخت اشتباه ها نقاط ضعف نارضایتی ها و شکست ها اولین قدم در جهت شناخت تغییر و اقدام در جهت رفع و اصلاح آن است. از آن جا که نوع رفتار ما ناشی از احساسات افکار و نگرش ها نوع برداشت ها طرز تلقی باورها و میزان اعتماد به نفس و عزت نفس ماست کسب مهارت خودآگاهی عامل مهمی در ارتباطات موفقیت ها و شکست های مان به شمار میرود. این توانایی عاملی است که موجب می شود افکار ما به توانمندی ها و نقاط مثبت مان معطوف شود. بطور کلی کسب مهارت خودآگاهی منشا رفتارهای سازنده مفید مسوولانه و احترام به خود است در آموزش مهارت های زندگی برای این که کودک بتواند از خود ارزیابی مثبتی داشته باشد و خود را با ارزش بداند باید از خصوصیات مثبت توانایی ها زیبایی ها و استعداد های خود آگاه بوده و به آن ها ارج نهد و از این ویژگی ها احساس خوشحالی و رضایت کند. علاوه بر این کودک باید قادر باشد به طور واقع بینانه محدودیت ها کاستی ها و ناتوانی های خود را ببیند و آن ها را به عنوان قسمتی از خود بپذیرد و از وجود آن ها شرمند نباشد. قبول اشتباه ها و یادگیری از آن یکی دیگر از نکاتی است که باعث افزایش عزت نفس و کسب مهارت خود آگاهی در کودکان و نوجوانان می شود. حضرت علی (ع) می فرماید: من عرفه نفسه فقد عرفه ربه. یعنی هر کسی خودش را شناخت خدایش را خواهد شناخت. این در حالی است که در دهه های اخیر روان شناسان در بررسی اختلال های رفتاری و انحراف های اجتماعی به این نتیجه رسیده اند که بسیاری از اختلال ها و آسیب ها در ناتوانی برخی افراد در تحلیل های خود از موفقیت ریشه دارند. برای اکثر ما توصیف ویژگی های اخلاقی و رفتاری خودمان برای دیگران کار سخت و دشواری است. به عنوان مثال ممکن است پاسخ به این سوال که چه کسی هستیم سخت و دشوار باشد. اکثر ما فقط در مورد ویژگی های کلی و عمومی خود از جمله سن جنسیت وضعیت شغلی خود صحبت می کنیم و از ویژگی های شخصیتی و رفتاری خود اطلاعات کافی و مناسبی نداریم. مثلاً نمی دانیم که چه کارهایی را می توانیم خوب انجام دهیم؟ چه ویژگی های اخلاقی منفی داریم؟ علایق و اولویت های زندگی ما چیست؟ چه چیزهایی ما را ناراحت یا خوشحال می کند؟ رشد خود آگاهی به ما کمک می کند تا دریابیم که تحت فشار روانی قرار داریم یا نه و این معمولاً پیش شرط و شرط ضروری برای روابط اجتماعی و روابط میان فردی موثر و همدلانه است.

انواع آگاهی خودی:

- خود فیزیکی: به تصویری که هر کس از ظاهر فیزیکی خود دارد گفته می شود. آیا از ویژگی های ظاهری خود راضی هستیم یا احساس خوبی نداریم؟
- خود جنسیتی: تصور یا برداشتی است که هر کس از هویت و تمایلات خود دارد. به عبارت دیگر آیا از زن یا مرد بودن خود احساس رضایت داریم یا خیر؟
- خود اجتماعی: به تصویری که فرد از جایگاه اجتماعی خود دارد گفته می شود. یعنی دیگران ما را چگونه می بینند؟ چگونه در گروه ها ظاهر می شویم؟ در اجتماع چه نقش هایی باید داشته باشیم؟ پایگاه اجتماعی ما چگونه است؟ دیگران با ما چگونه هستند و ما با دیگران چگونه ایم؟
- خود معنوی: تصور شخص از اعتقاداتش است که معمولاً به زندگی و باورهای مذهبی او معنا می بخشد. برای مثال آیا مذهبی هستیم؟ آیا به زندگی پس از مرگ باور داریم؟
- خود تاریک: جنبه خاصی از خود است که در برگیرنده اسرار ماست. چون دوست نداریم فاش شود معمولاً انرژی زیادی برای مخفی نگه داشتن آن صرف می کنیم.
- خود آرمانی: بخشی از ماست که می خواهیم به آن برسیم داریم در این فکر هستیم که چگونه به نظر می آییم؟ با نگاه به زندگی دیگران خودمان را با آنها مقایسه می کنیم سپس در ذهن خویش تصویری از خود می سازیم که دوست داریم آن باشیم که به آن خود آرمانی می گویند.
- خود واقعی: درونی ترین بخش وجود ما خود واقعی است که آن را به خوبی می شناسیم ولی افراد محدودی از آن آگاه هستند. ممکن است از دیگران پنهان کنیم چون نگرانیم از این که اگر دیگران خود واقعی ما را بشناسند علاقه شان را نسبت به ما از دست بدهند. ویژگی های افراد خود آگاه از این قرار است:
- برای خود ارزش قایل هستند

- از روحیه انتقاد پذیری برخوردارند.
 - نسبت به ارزش ها و اعتقادات شان آگاهی کامل دارند و از آن دفاع می کنند.
 - احساس خشنودی و رضایت خاطر زیادی دارند.
 - در مقابل فشار و ضربه های روانی اجتماعی مقاومت بیشتری از خود نشان می دهند.
 - به دنبال سرزنش یا تحقیر دیگران نیستند بلکه با دیگران با احترام برخورد می کنند
 - اغلب از روحیه مثبت اندیشی برخوردارند.
 - روحیه همکاری و مشارکت بینظیر دارند
 - از مشورت با دیگران و افراد صاحب نظر استقبال می کنند.
- امروزه شناخت و آگاهی انسان از خود نیازمند دانش و روش است . چون انسان هزاره سوم بیش از هر دوره دیگری با ارتباطات و فناوری گره خورده شناخت وی از خود مستلزم بررسی و ارزیابی صحیح از خود است. برای این کامگاری باید به پرسش های زیر ارایه پاسخ کرد:
- چه نقشی در زندگی ام دارم ؟
 - آرزویم از خویشتن چیست ؟
 - مسایل بنیادی زندگی ام کدام ها اند ؟
 - دشواری ها ، چالش ها و کامگاری هایم کدام اند ؟
 - چه کار هایی مسروم می سازند ؟
 - علت مغمومیتم در چه نهفته است ؟
 - چه نقشی را در زندگی اطرافیان خود به بازی می نشینم ؟
 - نکات قوی و برآورنده ام کدام ها اند ؟
 - اگر همین اکنون بسوی فنا روم ، چه گونه در یاد دیگران باید باشم ؟
- "زندگی ای که مشاهده نمی شود، محسوس و ملموس نیست، ارزش ادامه را ندارد" (افلاطون)
- خود آگاهی و تدبیر : طرح مسؤولیت، رسالت و برنامه ریزی ما در زندگی، بازتاب دهنده طرز تفکر، دیدانداز و آرزوهای مطروحه ما هستند. زمانی در هر موضوع بینش و دانش روشن و واضح داشتیم، بدون تردید دست آورد ها چشم گیر خواهیم داشت. بیدار بودن یعنی آگاه بودن و حرکت شعوری و خردورزانه داشتن و از فرایند کارکرد های روزوار خود، کنترل نمودن، بررسی داشتن و ارزش یابی نمودن است. این شیوه ما را در راستای اجرای کار های روزمره که چسان میل داریم و چگونه باید آنها را مطابق پالیسی دقیق سازماندهی کنیم، یاری رسان می باشد. یکی از شیوه های اساسی درون نگری خودی، بررسی کارکرد های روزمره بر مبنای یاد داشت های منظم و نهادینه فردی است که میتواند به فرهنگ شخصی فرد مبدل شده و آنها را در آفرینش نظام کاری اثرمند رهنمون شود. این سنت باز کننده داشته های نهادینه و درونی ما بوده و آگاه مان می سازد که در دنیای هستی و کارکرد های کاربردی ما چه میگردد. این سنت به ما کمک می رساند ، از فرایند مؤلفه های مشوق کاری، عکس العمل های کاری، کاستی ها، نکات قوی و ضعیف خود بهتر و ژرفتر آگاه شویم . داشتن فرهنگ تقسیم اوقات کاری روزوار در واقعیت امر کامره فلمبرداری است که هر لحظه به دنبال ما بوده و از حرکات و سکنات ما تصویر برداری کرده و من حیث نهاد بهبود فرآیند کاری ما نقش آفرینی می کند. فرهنگ ثبت و راجستر کارکرد های روزمره باعث آفرینش اسباب دیدانداز بهتر در راستای کامگاری های در خور ستایش، اثرمند، برنامه ریزی شده و باز کننده دریچه تنویر آفرین در امر شناخت ژرف نکات مثبت و منفی، روشن ساز شیوه های مرفوع سازی دشواری ها، چالش ها و موانع سرراه قرار گرفته در زندگی سرنوشت ساز ما، من حیث فرد، خانواده و افراد جامعه ای که در آن هستی داریم، می شود. ایجاد مناسبات سالم، سازنده و آرمانگرا ، بدون قید و شرط با سایر انسان ها، باز کننده زمینه های نهایت درست آموزشی برای همه ما می باشد. تقرب معنوی و اجتماعی با سایر انسان ها ، اخذ تجارب از اندوخته ها، و حصول معرفت واقعی و عینی با طرز تفکر و اندیشه ها، باز کننده شاهراه دیدانداز جدیدی در امر گسترش بینش و منش ما روی سطوح ناهمگون زندگی ای که همه روزه با آن دست و پنجه نرم و گرم می کنیم، خواهد بود. استفاده معقول و خردورزانه از خوبی هایی دیگران، جهان بینی و برداشت های مانرا از دنیایی که در آن حیات بسر می

بریم، باز و گسترده تر می سازد، و شیرازه شناخت مانرا از خود و سایرین، پایدار تر می سازد. زمانی که از مسایل مبهم و حیاتی جامعه و افراد آن آگاه باشیم، ذهنیت و برداشت های ذهنی ما در راستای شناخت مسایل یاد شده و قابل حدوث در محیط پیرامون بینا تر و آگاه تر می شوند. بدینسان هر واقعه، حادثه، دشواری ها، و چالش ها، دریچه جدیدی از آموزش و اندوخته ها را بر روی ما باز می کنند. برای دسترسی به این مأمول لازم است همه نیروی حسی و عقلانی خود را بکار ببریم. در شناخت هر موضوع باید زبان خرد، احساس، معنویات و روانی خود را بکار ببریم. با فرآیند رشد بیداری از اندوخته های زندگی، پروسه آموزش ما سریعتر و منظم تر میگردد. هنگامی که صلاحیت درک و بازیابی نقاط نا رسا و کاستی های خویشتن را خوبتر و دقیق تر درک کنیم، در حقیقت به نیم راه حل مسایل رسیده ایم. نصف دیگر راه حل مسایل یاد شده، سپارش تعهد رسالتمندانه در برابر تحقق کار بردی آنها خواهد بود. اعتراف به پذیرش کاستی های خودی، راه رسیدن انسان ها را به کامگاری های بیشمار رهنوم می شود. درک و شناخت کاستی ها، کمبودی ها و نارسایی های خودی، زمینه حل آنها را مساعد می سازد و راه رسیدن به اهداف مطروحه را هموار می سازد. زمانی که به داشتن نارسایی های خویشتن صادقانه و بی ریا اعتراف می کنیم، حقایق جدید را در مورد خود و دیگران، باز می یابیم.. این گونه دیدانداز و بینش جدید دریچه معنی واقعی زندگی عینی را برای ما من حیث انسان رسالتمند، باز نموده و در آفرینش تصور واقعی مسرت مانا و پایا، نقش آفرینی می کند. برای تحقق مسایل یاد شده در سیاق بالا، پرسش های زیر را باید از خود به پرسیم:

- برخوردیم با مسایل به میان آمده در زندگی، اعم از مثبت و منفی چگونه است؟
 - آیا من من حیث مؤلفه معقول فلسفی دارای بینش خوشبینانه یا بد بینانه هستم؟
 - نقاط قوی ام کدام ها اند و نحوه تمرکز روی آنها از چه قرار است؟
 - نقاط ضعیف و پنهانم کدام ها، و در مورد من چه گفتنی دارند؟
 - چگونه ناکامی ها را پیش بین هستم، مسؤولیت و رسالتم در زمینه چیست؟
- " در کلیت امر انسان ها سروران سرنوشت و تقدیر خود هستند: هر نوع کوتاهی، دریافت عزت و توان قهرمانی در ستاره های بخت ما مکتوم نیستند بلکه در نهاد شخصیت خودی نهفته اند که ما آنها را بهای کم میدهمیم" (شکسپیر)

نقش گزینش در تعیین سرنوشت: همه روزه در هر لحظه از زندگی خود گزینشی داریم و هر انتخاب ما در حقیقت امر، تعیین کننده سرنوشت ما است. گزینش های ما آفریننده مراحل مسرتبار و هستی معنی آفرین اند، در صورتی که آنها را من حیث درس آموزشی خود در نظر بگیریم و همواره آنها را تکرار مکرر و فارغ از سیاق دگرگون ساز نکنیم. اگر میل داریم همواره شادمان باشیم، گزینش های ما باید مطابق تعهد فردی و رسالت اجتماعی ما باشند. زیرا گزینش درست انسان ها در زندگی بازتاب دهنده سلامتی فکری و ماهیت زندگی آنها اند. این سخن درست است که هر یک ما در شیرازه معین خانوادگی به دنیا آمده ایم، حایز اندوخته های متفاوت هستیم که در ساختار و استحکام بینش و منش ما دارای نقش برانده اند، اما باید دانست که تقدیر و سرنوشت زندگی ما از پیش تعیین نه شده است و بدون تردید دارای توان، اختیار و حسن گزینش در زندگی هستیم. گزینش کنش از انسان هاست، اما شیرازه های شرایط زمان و مکان از اختیار آنها بیرون اند، زیرا همه ما صلاحیت گزینش شرایط زمان و مکان را نداریم و ار شیرازه اختیار ما بیرون است. قابل یاد آوری است که برخی اوقات گزینش ها میتوانند باعث آفرینش شرایط گوارا، سالم اندیش و معنی آفرین باشند و هم گزینش های بی باکانه، غیر مسؤله، فاقد تفکر و اندیشه، بیرون از شیرازه اخلاقی، به بار آورنده درد، رنج، اندوه و آفریننده دشواری ها در راستای کار کرد های ستراتیژیک کاربردی انسان ها شوند. نحوه گزینش همواره ساده نیست، گاهی عاقلانه و گاهی هم ساده و نا عاقبت اندیشانه باشد و لی شاید در بسا موارد آگاه نیستیم و دشوار است بدانیم، انتخاب درست نمودیم و یا نادرست. بعضی گزینش های بیشمار در فراراه ما قرار میگیرند که فرایند و برآیند گزینش را دشوار می سازند، و این آن زمانی است که گزینش تعهد فردی و رسالت اجتماعی از قبل تعیین شده یاری رسان می شود و اولیت ها را در ذهنیت و بینش ما تداعی می نماید و لازم پنداشته می شود به رسالت مطروحه قبلی خودی رجوع کرد و استمداد جست. انسان نمیتواند همه چیز را که میل دارد انجام دهد، از این سبب گزینش در زندگی دارای اهمیت فراوان است و آنهم انتخاب معقول، عقلانی، سنجیده شده و هماهنگ با معیار های مروج و متداول جامعه ای که در آن زیست داریم، نهایت یاری رسان است. نحوه پیشبرد زندگی از قبل تعیین نه شده است، بلکه هر یک ما من حیث بهترین آفرینش دارای آزادی اندیشه، کارکرد و بینش هستیم و گزینش های سالم ما آفریننده سرنوشت و تقدیر سنجیده و درخور ستایش هستند. داستانی داریم از اهل تصوف پیرامون دریافت شرایط پیدا کردن حضور ده تن از مریدان به منزل معنوی و عرفانی پیر و شیخ عقیدتی و باور های شان، که به استثنای یک تن؛ دیگران میتوانند که حضور پیدا کنند. صوفی می گوید که آن یک

تن نباید بگوید که تقدیر و نصیب بود که نتوانستم کامگار شوم، بلکه باید در تکاپوی دلایلی باشد که مانع ورود شخص موصوف به آن خانه و کاشانه شد. کامگاری تنها تصور داشتن بخت، تقدیر و نصیب نیست، بل در نتیجه گزینش درست و سالم و فرآیند مساعی ای که به مسایل اختصاص دادیم، به وجود می آید. با در نظر داشت سخنان بالا، و یا داشتن پشت کار و گزینش درست، انسان ها نه تنها در تعیین سرنوشت خویش نقش خارق العاده خواهند داشت، بلکه میتوانند دریچه سعادت و خوشبختی را برای دیگران ای که در محیط پیرامون با آن ها هستی مشترک داریم، نیز نقش آفرینی رسالتمندانه داشته باشیم که بازتاب دهنده معنای واقعی انسان من حیث بهترین آفرینش و مؤلفه معقول فلسفی در این کره خاکی است.

شخصیت معروف و مشهور کشور کانادا در عرصه خدمات اجتماعی "تبری فاکس"، در سراسر نقاط کانادا پای پیاده سفر کرد و برای آنهایی که به بیماری جانکاه سرطان گرفتار بودند، سرمایه اندوزی کرد و بیماری مصیبت بار خود را که سرطان استخوان بود نیز مورد تلاشی قرار داد و زمینه نهایت مساعدی را در سطح جهانی به هم میهنان و سایر انسان ها، به وجود آورد. مادامی که از بیماری خود آگاهی حاصل کرد، شانس خیلی ها ژرف ذهنی و فکری برایش در راستای درک عمیق بهتر و بیشتر از پیش در امر دشواری آنهایی که با این مرض دشوار آفرین گرفتار بودند به ویژه اطفال، جوانان و نو جوانان، به میان آمد. روزی که "تبری فاکس"، بیمارستان را ترک میکرد، مربی اش مجله ای را در اختیارش گذاشت که از کامگاری های "دیک تروم"، امریکایی شخصی که با یک پای توانست قهرمان دوش برنامه "ماراتان"، شود. مقاله نگارش یافته مجله باعث گردید "تبری فاکس"، در خود فرو رود و به گردش سراسری کانادا آغاز نمود تا بتواند پول کافی ای را برای فرآیند پژوهش در راستای بازیابی دلایل و اسباب پیدایش بیماری سرطان با وصف داشتن سرطان استخوان و قطع شدن پای راستش، جمع آوری کند. موصوف زمانی که به باز آموزی رفع بیماری سرطان استخوانی آغاز کرد، نمیتوانست حتی یک کیلو متر هم در روز بدود، و لی زمانی که به مشق و تمرین آغاز کرد، میتواند بیست کیلومتر در روز دوش کند و راه برود. وی فرآیند دوش و راه رفتن پیاده را به تاریخ دوازدهم اپریل 1980م، آغاز کرد و روزانه 43 کیلومتر می دود. قبل از آنکه 143 کیلومتر باقی مانده را طی کند، از طرف افراد مسؤول به ویژه مربی اش توقف داده شد زیرا سرطان دیگر داشت به شش هایش اثر کند و آنها را از کار در آورد. موصوف به تاریخ 28 جون 1981م، که یک ماه به بیست و سومین زادروز اش باقی مانده بود، با جهان فانی وداع کرد. کار کرد های قهرمانه و شهامت انسانی اش باعث فراهم آوری سهولت های بیشماری برای آنهایی گردید که در راستای پیدایش دلایل بیماری سرطان، به پژوهش نشسته بودند و هم منابع فراوان پولی را در اختیار مراکز پژوهش. بیماران مصاب به مرض سرطان، قرارداد و در ضمن توجه دولتمداران، ثروتمندان، و واهبان جهانی را به این موضوع نهایت مهم حیاتی برای رهایی انسان ها از این بیماری صعب العلاج، جلب کرد. موصوف در آخر برای همه انسان های روی زمین اظهار داشت: "شاید شما ها به آنچه من انجام دادم مجبور نباشید، تا آن زمانی که یک پای تان را از دست دهید و یا به بیماری جان کاهی مانند سرطان و به ویژه سرطان استخوانی گرفتار شوید- اما قبل از آن از زمان دست داشته تان استفاده درست کنید و دریابید، من حیث انسان از چه مؤلفه هایی ساخته شده اید. شما میتوانید همین اکنون آغاز کنید و همه کس میتواند این چنین کاری را بکند." مادر ترپسا برای مدت بیست سال فرزندان اشخاص متهمول و صاحب سرمایه را در کلکوته هندوستان تدریس می کرد و در همسایگی فقیر نشین حیات بسر می برد. شبی ای هنگام برگشت از جای کار به خانه، نوای گریه زنی را شنید که در طلب یاری و کمک بود. مادامی که مادر ترپسا نزدیک آمد و زن یاد شده خود را در آغوش او انداخت، زندگی مادر ترپسا برای ابد دگرگون شد. بعد آن مادر ترپسا مصمم شد کاری کند تا در خدمت بی بضاعت ترین انسان ها قرار گیرد، آنها را مورد خدمتگزاری قرار دهد و آن حالتی که در برابر زن در حال گریه و ناله قرار گرفته بود، هرگز شامل حال و احوال انسان های دیگر نشود. باید گفت که نقش موصوف در راستای خدمتگزاری به این چنین انسان ها بیرون از توصیف و تعریف است و برای همیشه در یاد و خاطرات انسان ها، مانا و پایدار است. نلسن ماندیلا و مهاتما گاندی، هردو کار شناس عرصه حقوق و علوم سیاسی بودند و سراسر زندگی شان مبارزه در راه آزاد سازی مردم و توده های ملیونی از یوغ استعمار و استثمار بود. گزینش، فداکاری و اعتماد به نفس شان در راه مبارزه بی امان باعث دگرگونی سرنوشت مردم و بر پا سازی شیرازه ساختار منافع ملی، گردید. کلید اساسی کامگاری شان را اعتماد به نفس، پشت کار و باور داشتن به رسالت مطروحه خودی، در عرصه یاد شده بود. آنها همواره در مبارزه شان بدون در نظر داشت موانع و دشواری های فرا راه آنها، از تعهدات سپرده به ملت و مردم شان بخاطر کامگاری استفاده نمودند و از اصولی که به آن ایمان داشتند و باورمند بودند، در کارد های روزوار شان، کار می گرفتند. هر گزینش ما، گونه دهنده تقدیر و سرنوشت ما است و دگرگون ساز سرنوشت و تقدیر دیگران نیز. مسرت و شادمانی در برآیند گزینش سالم و خرد اندیش که با رسالت و مسؤولیت ما در هماهنگی قرار داشته باشد، میسر می شود، و زمینه نهایت مساعدی را در راستای گزینش آزاد در زندگی، به میان می آورد.

باب دوم : اسرار و رموز خودی در اندیشه های علامه اقبال لاهوری و پروفیسور مجروح

- فلسفه خودی
- مفهوم اسرار و رموز خودی
- بینش رمز بیخودی چیست؟
- سخنی چند پیرامون "اژدهای خودی"،
- بیست سال پس از خاموشی اندوهبار
- چه کسی نویسنده «اژدهای خودی» را گشت؟

فلسفه خودی : فلسفه اقبال لاهوری، فلسفه انسان ساز است : همیشه در طول تاریخ، معنویت تحت الشعاع دین بوده، در هر جامعه‌ای که معنویت متعالی وجود داشته، برداشت‌های دینی خوبی پشت آن بوده است و برداشت‌های دینی خوب، سبب تقویت دین می‌شود. این معنویت سبب تحکیم جامعه هم می‌شود، اما اگر معنویت در جامعه سطحی بود، مطمئن باشید که در آن جامعه، دین نیز امری ویتروینی می‌باشد، پس اگر روشنفکری را در دین خاص محصور کنیم، آن جامعه هیچ وقت پیشرفت نمی‌کند. اقبال روشنفکری بود که به جامعه جهانی می‌اندیشید، اگر روشنفکر را درست تعریف کنیم همین امر می‌شود، یعنی انسان آگاهی که ذهنی پر از اندوخته‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی دارد؛ کسی که سعی می‌کند با این اندوخته‌ها، جامعه خود را آگاه کند و مایه تسلی خاطر جامعه خودش شود. روشنفکر کسی است که آگاهی‌های ذهنی خود را برای جامعه خودش، برای انسان، برای انسانیت وارد عمل می‌کند بنابراین روشنفکر کسی نیست که الزاما برای جامعه خود تلاش کند، روشنفکر واقعی به جامعه جهانی می‌اندیشد. روشنفکر واقعی معتقد به جامعه نامحدود است. روشنفکر در مرحله اول به جامعه خود می‌اندیشد و سعی می‌کند از طریق آگاهی‌هایی که دارد، مردم را مطلع کند، آگاه سازد و ذهنشان را متحول کند و در عین حال به مردم دنیا هم می‌اندیشد. با آمدن دکتر شریعتی اصطلاحی مد شد و آن روشنفکر دینی بود. در صورتی که من با این اصطلاح موافق نیستم؛ مگر روشنفکر دینی هم داریم؟ چگونه میتوان شکر و نمک را با هم مخلوط کرد. دین جای خود و ارزش‌های خاص خود را دارد، روشنفکری هم جای خود و ارزش‌های خاص خودش را دارد. وقتی می‌گوییم «روشنفکر دینی» یعنی چه؟! شریعتی می‌گوید همه حرف‌هایی که می‌زنم، منطبق با گزاره‌ها و احکام شیعی است. تمام اسطوره‌های مورد ستایش او شیعی هستند. او حتی یک بار هم از اسطوره‌های ایرانی یاد نمی‌کند؛ در حالی که روح ایرانی از همان آغاز، در همه آثار اقبال، متجلی است، اما ما این روح را مطلقا در آثار و اندیشه‌های شریعتی نمی‌بینیم. روشنفکر نمی‌تواند دینی باشد، ما نمی‌توانیم بگوییم این دو می‌توانند با هم ترکیب شود. همین قاعده را درباره ترکیبات دیگر نظیر دموکراسی دینی هم می‌گوییم. نمی‌توان این دو را کنار هم آورد، اگر تعریف روشنفکر این است که همه مردم را باید به یک چشم و یکسان دید و برای همه آنان باید دلسوزی یکسانی داشت، دیگر بخش دینی باید مال خودش باشد و نباید آن را با روشنفکری در هم آمیخت. از این منظر، این ترکیب اصلا درست نیست، اما وقتی بخواهیم این دو شخصیت را با هم مقایسه کنیم، باید بگوییم که اقبال یک روشنفکر به معنای واقعی کلمه است، چرا که شما در آثار اقبال، اشعار نابی را درباره زندگی، دشواری‌های توده‌های ملیونی خودی و سایر جهان، حرف می‌زند.

هر اندیشمند بزرگی یک اصطلاح برای خودش خلق می‌کند که مجموع اندیشه‌ها و جمع آرای وی، حول آن اصطلاح قوام می‌گیرد و کل شخصیت فرهنگی شخص بر آن اصطلاح استوار می‌شود که به نام او در تاریخ ثبت می‌شود، گاه حتی اصطلاحی که این اندیشمند از آن خود کرده است، معروف‌تر از خود شخص می‌شود. اندیشمندان دیگر نیز هر کدام اصطلاح خاص خودشان را دارند: صدرا کل اندیشه‌هایش را در قالب حرکت جوهری ریخت. نیچه با میل به قدرت یا افلاطون با مُثُل معروف هستند. اقبال هم یک اصطلاح دارد که کل دستگاه فکری و فلسفی‌اش را بیان می‌کند و آن اصطلاح «خودی» است که به فلسفه خودی معروف است. مقصود او از این اصطلاح پدید آوردن یک دستگاه فکری و درعین حال هدایت‌کننده است تا جامعه شرق را به سمتی ببرد که از خودی و جمودی و تنبلی نجات دهد؛ امری که البته هنوز هم محقق نشده است. باید مقایسه‌ای کوتاه میان اندیشمندان شرقی و روزگاری که آنان دارند با

اندیشمندان غربی و روزگاری که دارند، انجام دهیم. سارتر اندیشه‌ای به نام اگزیستانسیالیسم داشت، همین اندیشه را اقبال هم پدید آورد. در فرانسه اهمیت فرد چنان ریشه دواند که توانست ارتش جبار هیتلر را از بین ببرد و مغلوب کند اما اندیشه خودی که در شرق به وجود آمد، به کجا رسید؟! ما هنوز خودمان نمی‌دانیم که ۹۰۰۰ بیت از ۱۵ هزار بیت او به فارسی گفته شده است؟! شما از همین آدم‌هایی که در خیابان میرداماد قدم می‌زنند سؤال کنید، میرداماد چه کسی بود نمی‌دانند او که بوده و چه کرد؟! تا چه رسد به این که بپرسید فلسفه خودی چه بوده و اقبال که بوده و آنان پاسخ دهند. نه این که همه گناه را بخواهیم به گردن نسل جوان بیندازیم، نه؟! در دانشگاه‌های ما هم فلسفه اقبال تدریس نمی‌شود در حالی که فلسفه اقبال، فلسفه انسان‌ساز است. کدام دانشگاه ایران، افغانستان، تاجکستان را می‌شناسید که یک واحد فلسفه خودی را آن هم به صورت واحد اختیاری ارائه داده باشد تا دانشجو به دنبال کنکاش برود تا ببیند این فلسفه خودی چیست؟! کدام کتاب دانشگاهی علوم انسانی مبحثی تحت عنوان فلسفه خودی را طرح کرده است؟! اقبال آنها را از قدیمی‌ترین ایام تا امروز تدوین کرده است، اما اداره حمایت از مؤلفان، یک نسخه از این کتاب را نمی‌خرد! در حالی که تمام نسخه‌های کتابی را می‌خرند که علیه هویت و تمامیت ارضی کشوری نوشته می‌شود! اینها را گفتم که فکر نکنید همه گناه گردن این جوان‌هاست، البته خوشبختانه در اکثریت نیست اما همان‌ها هم نباید باشد؛ چرا که ما اندیشه‌های خود را در حد تعارف عرضه می‌کنیم. به واقع آنها را پی نمی‌گیریم و دنبال نمی‌کنیم. اندیشه‌های اقبال آنقدر مهم و بزرگ بوده که در دوره خودش نه تنها مورد ستایش همه بزرگان فرهنگ و ادب بوده بلکه در دنیا هم مورد تشویق بوده؛ به طوری که "آنه ماری شیمل"، هم به تحسین و ستایش اندیشه‌ها و گفتار او پرداخت. او جاویدنامه اقبال را به ترکی و آلمانی ترجمه کرد، بعد هم از هرمان هسه خواست که مقدمه‌ای برای ترجمه جاویدنامه بنویسد. هسه با توجه به این که مدتی را در شبه قاره هند گذرانده بود و اجدادش هم همه از شرق‌شناسان برجسته بودند، مطالعه‌ای درباره افکار اقبال کرد و نوشت فلسفه او آموزه‌ای است از سه دستگاه فکری جهان: اسلام، فلسفه غرب و فلسفه هندی که آنها را با مهارت تمام درهم آمیخته و عصاره‌ای پدید آورده که خاص خود اوست. بعد ماری شیمل چه ستایش‌ها که از اقبال نکرده است. نه تنها بال جبرئیل را که البته نام کتاب خود اقبال هم بوده است، درباره اقبال تألیف می‌کند، بلکه در قالب کتاب‌هایش از او ستایش می‌کند، ستایش‌های او در یکی از کتاب‌هایش به نام، محمد رسول خدا(ص) به واقع حیرت‌آور است. به این معنا که در انتهای هر فصل، وقتی درباره حضرت محمد(ص) سخن می‌گوید، برای حسن ختام سخنانش، گفتاری از اقبال را می‌آورد، حتی آخرین فصل کتابش را اختصاص می‌دهد به دیدگاه اقبال درباره پیامبر(ص). اقبال و شریعتی هر دو از منتقدان تفکر دموکراسی غرب هستند، دموکراسی در شرایط مکانی و زمانی معنا دارد. وقتی شریعتی و اقبال درباره دموکراسی سخن می‌گویند براین باورند که دموکراسی زمانی معنی دارد که ما با یک جامعه قابل قبول مواجه باشیم، وقتی نیستیم این دموکراسی اصلاً معنایی ندارد. در غرب هم همین طور است، می‌گوید وقتی حاکمیت با بانک‌ها با یهودیانی است که این بانک‌ها را تحت کنترل خود دارند، دموکراسی چه معنایی دارد؟ اقبال روشنفکری بود که به جامعه جهانی می‌اندیشید، روشنفکر یعنی انسان آگاهی که ذهنی پر از اندوخته‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی دارد؛ کسی که سعی می‌کند با این اندوخته‌ها، جامعه خود را آگاه کند و مایه تسلی خاطر جامعه خودش شود. موضوع مهم دیگری که اقبال مطرح می‌کند و مورد توجه شریعتی هم بوده است، «از خود رمیدن» است. در اندیشه شریعتی حتی یک اندیشه محوری را نمی‌یابید که قبلاً در اندیشه اقبال گفته نشده باشد؛ یکی هم مسأله از خود رمیدن یا همان جن‌زدگی است که شریعتی به آن اشاره می‌کند، یعنی انسان خودی خود را فراموش کند و هرکسی که بگوید شما این بودید، گذشته‌تان این بوده و باید این‌گونه شوی، قبول نمی‌کند. اقبال می‌گوید:

زخود رمیده چه داند نوای من زکجاست

جهان من دگر است و جهان او دگراست.

هنوز هم همین‌گونه است، دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم دنیای دیگری است، ولی دنیای امثال اقبال، دنیای دیگر است و به همین علت است که او در ۶۱ سالگی از جهان می‌رود. او را هم باید همچون سهروردی، شهید راه قلم و اندیشه، قلمداد کرد. او به خاطر درد شدیدی که در سینه احساس کرد، از دنیا رفت در حالی که تنها مستخدم او بر بالینش بود. موضوع مهم دیگر این است که اقبال به تصوف منفعل می‌تازد. دیدگاه‌های اقبال درباره تصوف دقیقاً با آنچه احمد کسروی درباره تصوف می‌گوید، منطبق است، حتی کتابی در این باره نوشته شده و می‌دانید که شبستری، تصوف منفعل دارد، ولی اقبال و کسروی، هر دو به تصوف منفعل می‌تازند. با این تفاوت که کسروی جایی این قضیه را قطع می‌کند اما اقبال ادامه می‌دهد و عرفان پویا را مطرح می‌کند، یعنی همین اندیشه‌ای که شریعتی هم مطرح می‌کند و می‌گوید: انسان می‌تواند از طریق عالم شهود به کارهایی دست بزند که بسیار خارق‌العاده است. مسأله مورد تأکید دیگر از سوی اقبال، دگرگونی نظام تعلیم و تربیت است. کتابی هم دارد که حدود ۱۲ سال پیش چاپ شد. نظرش در این کتاب بر این است که باید هر آنچه نام تعلیم و تربیت در دنیای اسلام دارد، جمع شود. درد بزرگ ما این است که کودکان ما در این شرایط

تربیت می‌شوند. در جاویدنامه این بحث را مطرح می‌کند و به نظام آموزشی در جهان اسلام بسیار انتقاد دارد. مجموع اینها را جمع کنیم، می‌بینیم که اقبال و شریعتی هر دو، روشنفکرند. اقبال چراغ راه احرار: جوان‌های دیروز به یاد می‌آورند که حسینیه ارشاد، محفل سخنرانی اندیشمندان بود، اما از شخصیت‌های آن روز که بیش از سایرین آوازه‌ای داشتند، دکتر شریعتی، شهید مطهری و فخرالدین حجازی بودند که در خانه‌ها هم سخنرانی می‌کردند. سال ۱۳۶۰ این توفیق را داشتم که کتاب مرحوم شریعتی را درباره اقبال، توسط یکی از متفکران پاکستانی به زبان اردو برگردانم. در ابتدای این کتاب، مقدمه‌ای در بیان احوال و آثار مرحوم شریعتی و اقبال نگاشتم. یکی از نکات مثبت چاپ و ترجمه این کتاب به زبان اردو این بود که بسیاری متوجه شدند ایرانی‌ها بسیار نیک و خوب شخصیت ملی و وطنی اقبال را می‌شناسند. شریعتی با صدایی رسا فرمود: «اقبال مرد دیروز و امروز، پارسای شب و شیر روز بود؛ او مسلمان بود. او یک پارتیزان مسلمان بود که مفت به صلیب کشیده نمی‌شد.» مرحوم اقبال معتقد بود اگر زمانه با تو ن سازد، تو با زمانه ستیزا جریان زندگی‌ای که ترا بی‌منطق و بی‌جهت و مغایر با شوون اسلامی می‌آزارد مخالفت کن. مقاومت را یاد گیر. گفتند، جهان ما آیا به تو می‌سازد، گفتا که نمی‌سازد، گفتم که برهم زن. این سنت‌ها و تعصب‌های بیجا را که دست و پاگیر است و با عقل انس و الفت ندارد، باید به دور ریخت. باید با دنیای مدرن آشنا شد. باید سنت‌های زیبا را حفظ کرد که اساس تعالی مسلمانان بر همین است. باید هم دانش شرق را آموخت و هم دانش غرب را؛ اینها نکته‌ای است که هم مرحوم شریعتی و هم اقبال به آن تأکید داشتند. نکته‌ای که متأسفانه ما از آن غافلیم و معمولاً کمتر به آن توجه می‌کنیم. (استاد بقایی ماکان، اقبال، قلند شهر عشق) اقبال، چراغ راه احرار و نماینده اسرار حیات و مهات است، امروز اقبال یک نشان برای کشورهای شرق و برای مسلمانان و امت اسلامی است. پیام اقبال این بود که باید تمام اختلافات نژادی و قشری‌گری و تعصبات را به دور ریخت و اهل فکر و تفکر باشیم. آنچه این اندیشمند بزرگ به آن تأکید داشت، درک خویشتن خویش و شناختن خویش به لحاظ فیزیکی و روحی بود. متأسفانه یکی از ضعف‌های جامعه اسلامی این بوده که به درک خودی نرسیده‌اند. مشکل دیگر اینجاست که قدر و منزلت خود را نمی‌دانند و جایگاه خود را خوب نمی‌دانند. در بسیاری از موارد، انسان‌ها درست نمی‌فهمند و برداشت ناقص و نادرست دارند. این در حالی است که آدمی باید آماده باشد برای این که درست بفهمد و درست قضاوت کند. برای این که درست فکر کنیم و خیر و شر را درست تشخیص دهیم و خوب و بدی را درست بسنجیم باید معیار داشته باشیم. معیار حق و باطل چیست؟ شهید مطهری بر این باور بود که آدمی باید صاحب قوه جاذبه و نیروی دافعه باشد. قوه جاذبه، انسان‌های خوب را جذب می‌کند و قوه دافعه دروغ‌گویان و مزوران را از خویشتن دفع می‌کند. اینان کسانی هستند که همواره سخن می‌گویند و عمل نمی‌کنند. این نیروی دافعه زشتی‌ها، ناروایی و دروغ‌پردازی قاصدین، و کسانی را که به نیرنگ متوسل می‌شوند، از خود دفع می‌کند. حال ما از کجا بفهمیم کدام بد و کدام خوب است تا قوه جاذبه و دافعه در من شکل بگیرد؟ شهید مطهری معتقد است معیار شناخت حق از باطل خود حق است. حق، معیار است؛ نه اشخاص، نه شخصیت‌ها. ما باید حق‌شناس و باطل‌شناس باشیم. بر این مبنا کسی که دنبال حق است و معیار حق در وجودش غلیان دارد، متملق و اهل ریا نیست. مردم را دوست دارد، چون می‌خواهد مردم هم او را دوست بدارند. چنین کسی زیاده‌خواه نیست. حق جو، حق گذار و حق طلب است. آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نزد قباد و جم کرد*

یعنی از خوی غلامی ز سگان پست ترست

من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد.

باید به این موضوع دقت کنیم که هر مقوله‌ای راه و روشی دارد. راه و روش تعالی فکر و ذهن و اندیشه این است که خود را ارزان نفروشی. خدا آن ملتی را تغییر داد که تقدیرش را به دست خود بنوشت. خداوند با آن ملت سروکاری ندارد که دهقانش برای دیگری کشت. یکی دیگر از سخنان علامه اقبال، این بود، البته اقبال می‌فرماید: انسان برای این که به این درجه متعالی برسد باید شجاع و دلیر و ترس باشد، اصلاً کسی که می‌ترسد دین ندارد. دینش بسیار ضعیف است:

ترا یک نکته‌ای سر بسته گویم

اگر درس حیات از من بگیری

بمیری گر به تن جانی نداری

وگر جانی به تن داری، نمیری

به دریا غلت و با موجش درآویز

حیات جاودان اندر ستیزست

دل بی باک را ضرغام، شیر است

دل ترسنده را آهو، پلنگ است
اگر بیمی نداری بحر، صحر است
اگر ترسی، هر موجش نهنگ است.

علامه اقبال لاهوری نظریه پرداز فلسفه و حکمت خودی است که حکمت درآمیخته با درد و عشق و نیز عشق همراه با حکمت و خردورزی و خودباوری را که از ژرفای فطرت، خلقت و حقیقت برخاسته، بیان می دارد. پیامدهای چنین حکمتی عبارت اند از: حرکت، حرارت، تپش، کوشش، مقاومت، پویایی، رهایی و تعالی.

ای خوش آن کو از خودی آینه ساخت

و اندر آن آینه عالم را شناخت (16، ص: 428)
نقطه ی نوری که نام او خودی است

زیر خاک ما شرار زندگی است (9، ص: 14) یا:
تو خودی اندر بدن تعمیر کن

مشت خاک خویش را اکسیر کن (16، ص: 419)

نظام دیدگاهی اقبال گونه ای خرد و عرفان نورانی شرقی است که افزون بر نفی خرد غربی (سکولاریزم، فمینیسم، مارکسیسم، اپیکوریسم، نیهیلیسم، ناسیونالیسم، امپریالیسم و ...) بر ابعاد گوناگون شخصیتی یک انسان آرمانی تأکید می ورزد؛ انسانی که هم دارای خرد رحمانی و هم صاحب دل، پرتپش، پویا و ستم سوز است. چند سال پیش کنفرانس جهانی اقبال شناسی با شرکت برجسته ترین اقبال شناسان جهان در «اقبال آکادمی» پاکستان تشکیل شد. در این کنفرانس، محمد بقایی (ماکان) اقبال شناس ایرانی که حاصل تلاش بیست و پنج ساله اش در این حوزه مجموعه بیست و چهار جلدی «بازنگری آثار و افکار اقبال» است و شامل نزدیک به ده هزار صفحه تألیف و ترجمه است، موفق به دریافت لوح زرین افتخار از سوی پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان شد. مناسبت یاد شده انگیزه ای بوده است تا در خصوص موضوعی تازه از منظر اندیشمند پرآوازه ای که به «اقبال شرق» شهره شده و فلسفه اش مبتنی بر تعالی فردیت است به گفت و گو بنشینند و به نهانخانه افکار فرزانه ای قدم نهیم که به فرهنگ و زبان سرزمین ایران عشق می ورزید و نام «ایران» مرتبه ای والا و قداستی بسیار در اندیشه وی داشت، چندان که ۹ هزار بیت شعر حکیمانه اش به فارسی موجب شد تا شعله فروزنده این زبان در شبه قاره به خاموشی نگراید. محور فلسفه اقبال بر «خودی» استوار است. خودی در واقع فردیتی است که در هر شخص یا چنان که برخی از فلاسفه، از جمله اقبال، معتقدند در هر موجودی وجود دارد. ابتدا لازم است در مورد «فردیت» بپرسیم و این که دیگران چه تعریفی برای فردیت دارند. فردیت به طور عام عبارت است از مجموعه صفات جسمانی و معنوی که موجب تمایز یک فرد از افراد دیگر می شود. یعنی صفاتی که طبیعتی خاص به فرد می دهد. پس می توان گفت فردیت به عبارت دیگر همان شخصیت است؟ -گرچه به طور خاص چنین است، ولی چون نیک بنگریم میان این دو مفهوم تفاوت وجود دارد. فردیت مجموع صفات به واقع موجود است، حال آن که شخصیت مجموع صفاتی است که می تواند وجود داشته باشد که ممکن است به وجود بیاید یا نیاید، یعنی صفات سازنده شخصیت محتمل الوقوع هستند. به همین جهت فرد در تعریف فلسفی غیرقابل تقسیم است، بر خلاف جنس که می شود آن را به انواع مختلف تقسیم کرد. در جامعه شناسی، فرد، واحدی است که از تجمع آنها جامعه به وجود می آید. اقبال چه تصویری از ماهیت فرد دارد و چه نقشی برای آن قائل است؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است ابتدا نظرش را در مورد «خود» یا «فردیت» بدانیم، زیرا تصویری که او از «من» آدمی دارد، پایه اصلی فلسفه اوست که بنای اندیشه اش بر آن بنیاد شده. او دیدگاه خود را در مورد «فرد» اول بار در مثنوی اسرار خودی به صورتی همه فهم، مردم پسند و مؤثر ارائه داد و سپس همین اندیشه به دیگر نوشته ها و آثار شعری او راه یافت، تا آنکه سرانجام به صورتی علمی و فلسفی در کتاب بازسازی اندیشه دینی مطرح ساخت. البته ناگفته نماند که بخشی از زیربنای نظرات اقبال در باب «فرد» از اندیشه های متفکران ایرانی، بخصوص مولوی، شکل می گیرد. از همین روست که مثنوی یاد شده با این ابیات از غزل معروف مولانا آغاز می شود:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همراهم سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

گفتم که یافت می نشود، جسته ایم ما

گفت آن که یافت می نشود، آنم آرزوست (مولوی)

بنابراین می بینید که فردیت واقعی از نظر وی در کسی است که مرد عمل باشد. اقبال در این جا متمایل به "پراگماتیسم"، نیست بلکه فرد آرمانی او یک پراگماتیست تمام عیار است. او در واقع برای ترویج روح عمل گرایی همانقدر در شرق کوشید که پیرس و جیمز در غرب. در آغاز کتاب بازسازی اندیشه یکی از ارزشهای قابل تأمل قرآن را در تأکیدی می بیند که این کتاب آسمانی بر «عمل» می گذارد. او در پیشگفتار این کتاب سخن خود را مفتخرانه چنین آغاز می کند: «قرآن کتابی است که در مورد عمل بیش از اندیشه تأکید می کند.» فردیت پویا اندیشه ای است که حضور خود را در همه آثارش مدام نشان می دهد. فردیت استوار یا خودی پولادین در ساختار فکری او و در شکل بخشیدن به شخصیت انسان آرمانی او دارای اهمیت ذاتی است. به علاوه این موضوعی است که از نظر اقبال بنا به دلایل مختلف روانشناسی، زیست شناسی و تربیتی نیز که در سالهای اخیر تأکید خاصی بر این موضوع دارند، قابل تأمل است. همچنین گسترش حرکتهای توده ای و نیز استبدادی، همراه با مشکلات خاص خود، سبب شدند تا این مسأله اهمیت سیاسی روزافزونی بیابد. بسیاری از حرکتها و نهضت‌های جدید سیاسی، صنعتی و علمی سعی کرده اند تا فردیت را در اشخاص از بین ببرند. در نتیجه، متفکران مسائل تربیتی و اجتماعی که در صدد حفظ ارزشهای فرهنگ بشری و هویت انسانی بوده اند و هستند ناچارند که بر موضوع «فردیت» و برتری آن در زندگی تأکید ورزند. این درست، ولی اقبال به عنوان اندیشمندی انساندوست که آگاه است روح آدمی از امکانات عظیمی برای رشد و تعالی برخوردار است، این مسأله را از چه زوایایی مورد توجه قرار داده است. طبیعتاً قصد این بوده که به همین نکته اشاره کنیم. ببینید به نظر او فردیت یا در اصطلاح شناسی وی «خودی»- وجودی است واقعی و بسیار با اهمیت که مرکز و اساس حیات بشری است. البته می دانید که برخی از مکاتب فکری، فلسفی و عرفانی خواسته اند حقیقت «خودی» را نادیده بگیرند و آن را تصویری محض و بی اهمیت بدانند. شکی نیست که برخی مکاتب فلسفی به مقابله با این اندیشه برآمدند و «خودی» را نفی کردند ولی آیا در پهنه عرفان هم چنین بوده است؟ اتفاقاً این آخری با «خودانکاری»، فردیت را نفی می کند و آن را جزئی از ذات حق می شمارد. وحدت وجود خود آدمی را نهایتاً در خود سرمدی مستحیل می سازد. طرفداران انگلیسی هگل و نیز پیروان آئین وحدت وجود بر این عقیده اند که آدمی باید همچون قطره ای که به دریا می پیوندد و هستی خود را به عنوان یک موجود مستقل از دست می دهد، بالاترین هدف و اندیشه اش این باشد که هویت فردی خود را در وجود مطلق فنا سازد. اقبال چنین تفکراتی را فرضیه های فلسفی گمراه کننده می نامد که خطرات اجتماعی و سیاسی به دنبال خواهند داشت. از همین رو آنها را با قاطعیت طرد می کند. او به شدت بر این باور است که اندیشه نفی «خود» یا مستحیل شدنش در خود نامتناهی نباید آرمان اخلاقی یا دینی بشر باشد، بلکه آدمی باید در حفظ فردیت ارزشمند خویش که دارای امکانات بی پایان است بکوشد و با پرورش نیروی ابتکار و خلاقیت بی نظیر خود، آن را نیرومند سازد. در بازسازی اندیشه می گوید: «پایان جست و جوی من به معنای رهایی از محدودیتهای فردیت نیست، بلکه به عکس به معنای یافتن تعریف دقیق تری در مورد آن است.» او در بحثی راجع به سخن معروف حلاج «انالحق» می گوید: «تعبیر درست تجربه و گفته همیشه ماندنی اش، واقعیت و جاودانی خودی انسان را در شخصیتی ژرف تحقق بخشید و با شجاعت به اثبات رساند.» آیا اقبال این فردیت یا به تعبیر وی «خودی» را فقط در انسان می جوید؟ یا همانند بسیاری از فلاسفه که مشخص ترینشان فیخته است برای موجودی فردیت و خودی قائل است؟ از دیدگاه اقبال فردیت یا خودی را می توان به روشنی در همه موجودات زنده یافت، بنابراین دستیابی به فردیت عمیق تر، نمی تواند تنها به انسان محدود شود، زیرا به عقیده وی «دستگاه موسیقی زندگی، آهنگی جز خودی نمی نوازد، نواپی که اندک اندک اوج می گیرد و در بشر به تکامل می رسد.» اقبال نیز مانند برگسون فیلسوف معروف فرانسوی و نیز مانند بسیاری از زیست شناسان صاحب نام معتقد است که همه موجودات زنده در تلاشند تا به فردیتی کاملتر و پیچیده تر دست یابند. به نظر وی از آنجا که انسان دارای نیروی آفرینش است، همین امر سبب می شود تا قدرت خود را که آزادی و امکانات نامحدودی برایش فراهم آورده، بسط دهد و شکوفا سازد. یعنی در واقع معیار او برای ارزیابی واقعیت و حقیقت موجودات زنده بر پایه تشخیص و میزان اعتلای خودی یا فردیت آنهاست؟ دقیقاً چنین است. در منظومه بال جبریل می گوید:

- هر موجودی می خواهد به جلوه در آید.
- در دل هر ذره ای ذوق اعتلاء و عظمت موج می زند
- بدون چنین ذوقی، زندگی، مرگ است.
- اگر خودی به کمال برسد، آدمی خدای گونه می شود.
- نیروی خودی، دانه خشخاشی را به کوه بدل می کند
- و اگر به سستی بگراید، کوه را بدل به دانه خشخاش می کند.
- فقط خودی است که در این جهان واقعیت دارد.

● باقی همه افسانه و افسون است .

اقبال کسی را دارای حیات واقعی می داند که بتواند بگوید «من هستم» و این ادعایی است که هر کسی نمی تواند به زبان آورد. به عقیده وی فردیت مراتبی دارد و نمی توان آن را تنها در یک فرد فهم کرد. او در مثنوی اسرار خودی بارها به این موضوع اشاره می کند و مفهوم حقیقی تحول و تکامل نفس را در تلاش برای نائل آمدن به فردیتی کاملتر و غنی تر باز می نماید:

قطره چون حرف خودی از بر کند

هستی بی مایه را گوهر کند

سبزه چون تاب دمید از خویش یافت

همت او سینه گلشن شکافت

چون زمین بر هستی خود محکم است

ماه ، پابند طواف پیهم است

هستی مهر از زمین محکمتر است

پس زمین مسحور چشم خاور است

به نظر اقبال از میان موجودات زنده ، انسان به بالاترین سطح فردیت یافته و بیش از تمامی مخلوقات از حقیقت خود خبر دارد. او می گوید «طبیعت خودی آدمی چنان است که هم در برابر دیگر «من» ها مسئول است و هم اینکه در خود متمرکز و دارای فردیتی خاص می باشد و همه «من» های غیر از خود را طرد می کند.» این نظری است که با عقیده پیروان وحدت وجود در باب رابطه میان «خود» با «عالم» تفاوت دارد. اقبال برای فردیت بشری چنان ارزش قائل است و به جاودانگی آن ، چنان اعتقاد دارد و بر این دو پای می فشارد که در طرد عقاید پیروان آئین نیروانا و نیز صوفیانی که منتهای آمال «من» بشری را در محو شدن یا ذوب شدن خود متناهی در خود نامتناهی (وجود مطلق) می بینند و آن را بالاترین سرخوشی و سعادت به شمار می آورند ، هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد. این «من» که پیوسته در کار ساختن است ، منبع و سرچشمه بسیاری از نیروها و امکانات بالقوه ای است که بدون استفاده باقی مانده اند. پیشرفت و تعالی فردیت منوط است به اینکه فرد ، خویشتن را در معرض انواع کشاکشها و فعالیتهای زندگی قرار دهد. چنانچه شخص از صحنه پیکار حیات قدم واپس نهد ، نهال فردیتش پژمرده و خشک می شود و استعدادهایش ناشناخته می مانند. اقبال به شاعران نیز تذکر می دهد که حتی لحظه ای از پیکار با اندیشه های یأس آمیز و مخدر باز نایستند و در برابر مشکلات زندگی شیون و مویه نکنند:

همچو بلبل ذوق شیون تا کجا

در چمنزاران نشیمن تا کجا

ای هما از یمن دامت ارجمند

آشیانی ساز بر کوه بلند

آشیانی برق و تندر در بری

از کنام جره بازان برتری

تا شوی در خورد پیکار حیات

جسم و جانت سوزد از نار حیات

به این ترتیب درمی یابیم که اقبال در آثارش به پرورش فردیتی جسور و بی باک بسیار اهمیت می دهد و این موضوع برای او بالاترین هدف اجتماعی و تربیتی محسوب می شود.

به سواد دیده تو نظر آفریده ام من

به خمیر تو جهانی دگر آفریده ام من

همه خاوران به خوابی که نهان ز چشم انجم

به سرود زندگانی سحر آفریده ام من (اقبال)

بینش راز و رموز خودی : این موضوع خیلی ها واضح است که در فرایند پارسی گویی شعرا و عرفای هندی تازگی ندارد، ایرانی و هندی دو شاخه برومند یک نهالند و زبان فارسی دری سده ها در هند زبان رسمی ، علمی و ادبی بوده است . تأثیر زبان و ادب ایرانی در زبان، ادب، اخلاق و ذوق ادبی هندی ، و هندی در ذوق ادبی ایرانی دارای گذشته چنان ژرف است که هر گز زوال نمی پذیرد. هندوستان طی سده های متمادی پناهگاه شعرا، ادبا، عرفا و سخنواران و گهواره شعر و ادب فارسی دری بوده ، تا آنجا که یکی از سبک های شعر فارسی دری به نام سبک هندی مشخص شده است و گذشته از آن اگر واقعن نام و آثار هندیانی که شعر فارسی سروده اند در

تذکره جمع شود خود معرف یک شاخه مهم و پر ارزش زبان ادب خراسان زمین خواهد بود. با اینکه هندیان پارسی گو بسیار زیاد است و در میان آنان شاعران قادری نیز دیده می شود، اما حساب علامه اقبال لاهوری از همگی آنها جدا است. اقبال شاعر در ردیف قهرمانان جاوید شعر فارسی از قبیل مولانا جلال الدین بلخی، حافظ شیرازی است. اقبال سبک و مکتب جدیدی را در زبان و ادب فارسی ایجاد کرد که حقیقتن سبک او را باید سبک اقبال نامید و سده ادبی زمان او را باید به نام نامی او مزین ساخت. آنچه که عظمت، ابهت، ارزش اقبال و آفریده هایش را بیشتر می کند همانا دیداندازهای جدید سیاسی، فلسفی، اجتماعی، ادبی و تربیتی او، و وابستگی شدیدش به باورهای ترقی خواه و عدالت پسند اجتماعی است که اقبال برای همه انسان های جهان بدون در نظر داشت وابستگی های سیاسی، اجتماعی، تباری و دینی مبنی بر تجدید هستی آنان دارد، عظمت و مشرب انسانی، عقیدتی، اجتماعی و سیاسی او را روشن می سازد. نسلی که در شبه قاره هند و پاکستان برای آزادی و استقلال پیروزمندانه مبارزه کرد یک نسل قهرمان و آزادی خواه بود. آزادی هند نه تنها شبه قاره را آزاد کرد بلکه در های آزادی را بروی شرق بلکه قاره افریقا نیز گشود. طرد استعمار و استثمار از شبه قاره هند اسباب طرد استعمار را از سراسر مشرق را فراهم کرد و به قاره سیاه بوستان نیز مجال آفرید تا در راستای بدست آوردن آزادی واقعی خود مبارزه کنند. بدین سان ملت های آسیایی و افریقایی نیز از باب آزادی و استقلال خود به نسلی که در هند برای آزادی قیام کرد و آن را به نتیجه رسانید مدیونند. در میان این نسل قهرمان چهار شخصیت در شمار جاویدانان در آمدند و انتظار جهانیان را جلب کردند. این چهار مرد جاویدانی دوتن وابسته به جامعه و فرهنگ هند بودند و دوتن با باورهای اسلامی و فرهنگ و سابقه تاریخی سرزمین آریایی بستگی داشتند. دوتن از مسلمانان محمد علی جناح قائد اعظم و علامه شهیر مولانا محمد اقبال لاهوری نام داشتند. اقبال در حقیقت پیامبر "خودی" است. فلسفه خودی اقبال علاج تعمیر و استحکام شخصیت افراد استعمار زده شرقی است که برای پایه های عقیده و فرهنگ خراسانی و آریایی قرار دارد. اساس پیام اقبال قوی ساختن شخصیت فردی شرقی ها و احترام و اکرام شخصیت فردی سایر انسان ها است. تا آنجا که اقبال هر گونه سوال را منع می کند و چون در زمان استعمار در هند گروهی برای بدست آوردن مقام در برابر بت های استعمار زانو می زدند تا در پناه بیگانگان و به سود فرمان آنان بر هموطنان بینوای خود حکومت، ریاست و آقایی کنند، و اقبال خواستن مقام را نیز یک نوع گدایی تلقی می کند که شخصیت ذاتی انسان را مضمحل می کند و او را بنده و برده بار می آورد. مولانای لاهور برای تقویت خودی و بیدار ساختن آن دستوراتی دارد و طرقی با وضوح و روشنی کامل مطرح می کند و تا آنجا که انسان خود یافته قادر به تسخیر عناصر شود، در جریان خلقت و گارگاه تقدیر مداخله کند، و در روشنایی و تقویت "خودی"، فرشته صید و پیامبر شکار گردد و به مقام نیابت الهی و سلطانی برسد و سایه خدا در زمین گردد. نظریه خودی مولانا اقبال نه تنها در اسرار خودی بلکه در سراسر آثار عزیز و ارزشمندش مطرح است، در مثنویات، در غزلیات، در قطعات او همه جا انسان با "خودی"، رو برو می شود و در همه جا می خواهد "خودی" شما را همچو الهاس عریان و درخشان سازد. آنگونه که می گوید:

وجود کوهسار و دشت و در هیچ

جهان فانی "خودی"، باقی دگر هیچ

دگر از شنکر و منصور کم گوی

خدا را هم براه خویشتن جوی

"بخود" گم بهر تحقیق "خودی" شو

انالحق گوی و صدیق "خودی" شو

"خودی" همه چیز است و جهان و زندگی به خودی بسته و وابسته است. اقبال در زمینه می گوید:

از "خودی" طرح جهانی ریختند

دلبری با قاهری آمیختند

منکر حق نزد ملا کافر است

منکر خود نزد من کافر تر است

از دیدگاه اقبال "خودی"، عبارت است از وحدت تمایلات موروثی و اثرات مکتسب از اندوخته های زندگانی است در وجود انسان. خودی ارایه پاسخ آن پرسش است که پیشینیان میکردند. اصل نظام عالم از "خودی" است و تسلسل هستی تعیینات وجود بر استحکام "خودی" انحصار دارد.

پیکر هستی ز آثار "خودی" است

هر چه می بینی ز اسرار "خودی" است

و انمودن خویش را خوی "خودی" است
خفته در هر زره نیروی "خودی" است
چون حیات عالم از زور "خودی" است
پس به قدر استواری زندگی است

(کلیات اقبال، ص، 11)

در کتاب اسرار "خودی" مولانای بزرگ لاهور همچون آموزگار سترگ و معلم روحانی دلسوزانه دست انسان را میگیرد و قدم به قدم با "خودی" خود آشنا می سازد و راه استحکام این "خودی" را به همه انسان ها می آموزد تا آنجا که انسان را با صفت مولاگونه قادر به "تسخیر جهان" می سازد. مولانای لاهور ضمن شرح و تفسیر "خودی"، و چگونگی شناسایی و تقویت آن، ناگزیر به تصوف و درویشی نیز اشاره ها کرده، تصوف و ادبیات صوفیانه را ناشی از افکار "افلاطونی" دانسته و آن را سخت مورد انتقاد قرار داده است. رمز بیخودی: قسمت دوم کتاب "اسرار و رموز" به "رموز بیخودی" اختصاص دارد. در این جا مولانای لاهور بعد از آنکه خودی را جلا میدهد و درخشان می سازد آنگاه رموز بیخودی را به سالک می آموزد. بنا به فرمایش مولانا رمز "بیخودی" را در درک رابطه فرد و ملت میتوان دریافت.

فرد را ربط جماعت رحمت است

جوهر او را کمال از ملت است

فرد می گیرد ز ملت احترام

ملت از افراد می یابد نظام

فرد تا اندر جماعت گم شود

قطره ای کثرت طلب قلزم شود

(کلیات اقبال، ص، 58)

بدین ترتیب مولانای لاهور افراد را تربیت می کند و از آن افراد اجتماع می سازد که هر "خود"، تابناکی در جامعه خویش "بیخود" می شود، در جامعه گم و فنا می گردد و آنگاه از این "خود" های در یکدیگر گم شده جامعه خود یافته ی بزرگی به وجود می آید. و مولانا اقبال جهان ایده آلی خود را به وسیله همین ملت و امت می سازد و همین ملت و امت است که باید پرچم صلح انسانی را برافرازد و "ملکوت خداوند را در زمین مستقر سازد" و به بشریت آرامش و آسایش بخشد و وحدت عالم بشری را عملی کند و مورد کار برد قرار دهد.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همرهان ست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما

گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست (رومی)

اقبال می گوید که اصل نظام عالم از خودی است و تسلسل هستی انسان، تعیینات وجود بر استحکام "خودی" انحصار دارد: پیکر هستی ز آثار خودی است

هر چه می بینی ز اسرار خودی است

خویشتن را چون خودی بیدار کرد

آشکارا عالم پندار کرد

صد جهان پوشیده اندر ذات او

غیر او پیداست از اثبات او

در جهان تخم خصومت کاشت است

خویشتن را غیر خود پنداشت است (کلیات اقبال، ص، 11)

اقبال می گوید که خودی از عشق و محبت استحکام می پذیرد و خود به نقطه نور تبدیل می شود.

نقطه نوری که نام او خودی است

زیر خاک ما شرار زندگی است

از محبت می شود پاینده تر

زنده تر سوزنده تر تابنده تر (کلیات اقبال، ص، 14)

اقبال می گوید که خودی از عشق، محبت و مهرورزی محکم میگردد، از این سبب میتواند قوای ظاهره و مخفیه عالم را تسخیر می کند. از محبت چون خودی محکم شود

قوتش فرمانده عالم شود

پیر گردون کز کواکب نقش بست

غنچه ها از شاخسار او شکست

پنجه او پنجه حق می شود

ماه از انگشت او شق می شود

در خصوصیات جهان گردد محکم

تابع فرمان او دارا و جم (کلیات اقبال، ص، 19)

علامه اقبال لاهوری می گوید، اگر انسان به نفی نمودن خودی که باز تاب دهنده هویت خودی، قومی باورهای عقیدتی و تاریخی است و با افسوس و درد فراوان فرهنگ روشی و شیوه اقوام مغلوبه و سرکوب شده در برابر اقوام غالبه و دست بالا است، عادت کند، در حقیقت تهذیب اخلاقی اقوام غالبه را مسلم می پندارد و هم آنها را به بد اخلاقی بیشتر سیاسی، فرهنگی و اخلاقی تشویق و ترغیب فرا تر می کند و خویشتن را بسوی محکومیت و فنا سوق می دهد، انگونه که در این سروده اظهار میدارد:

آن شنیدستی که در عهد قدیم

گوسفندان در علف زار مقیم

از وفور کاه نسل افزا بدند

فارغ از اندیشه ی اعدا بودند

آخر از ناسازی تقدیر میش

گشت از تیر بلایی سینه ریش

شیر ها از بیشه سر بیرون زدند

بر علف زار بزبان شیخون زدند

جذب و استیلا شعار قدرت است

فتح راز آشکار قوت است

شیر نر کوس شهنشاهی گداخت

میش را از حریت محروم ساخت (کلیات اقبال، ص، 21)

سخنی چند راجع به اژدهای خودی به قلم عبدالرحمن پژواک: "اژدهای خودی" را دکتر روان فرهادی با نامه ای از دکتر بهاءالدین مجروح به من داد؛ ارمغانی بود و زیبا ارمغان، پریها جانی و پر ارزش روان. این اثر را که مظهر زیبایی خیال و شکوه اندیشه و جلال دل* انسانی است، بیش از یکبار خواندم. من هر اثری را که مرا بگیرد، یکبار تا آخر بخوانم بار دیگر می خوانم و آن را یک فایده می پندارم نه ضایع کردن وقت؛ زیرا وقت را یکبار خواندن آثار بی ارزش ضایع می کند نه چندین بار خواندن آثار خواندنی. شاید این اشاره به "اژدهای خودی" در میان آثار جهان مبالغه پنداشته شود؛ اما در میان آثاری که در کشور ما نوشته می شود، مبالغه نیست. اگر چیزی با ارزش در کشور پدید می آید، مرا که دور افتاده ام شادمان و هم متعجب می سازد. از خواندن این اثر مسرور و از التفات معنوی نویسنده آن شاکرم. در این آوان نه اراده و نه وقت تحلیل این اثر را دارم؛ از آنرو آنچه را به پندار و اندیشه خود از آن برداشته ام برای صفحه باز می گذارم. نویسنده "اژدهای خودی" از آنچه در "پیشگفتار" آن می گوید، خود ارزش درست اثر خویش را درک کرده است: "سرگذشت رهگذر نبه شب این داستان می تواند تا حد زیادی سرگذشت هر انسان باشد." به درستی که از آدم تا ایندم واز باستان تا این آوان، سرگذشت آدمیان در بنیان خویش آنقدر میان یک انسان و انسان دیگر، ماناست که همه داستان ها را می توان یک داستان خواند. عمرها انسان به وجود کاینات مشترکی* میان همه آدمیان متوجه گردیده اند؛ ولی این کاینات را همگان نیافته اند. از اینرو، صفات انسانیت* مجهول مانده است؛ اما از روی شواهد بیشمار می دانیم که نه تنها سرگذشت انسان های یک زمان بلکه انسان های گذشته و حال مشترک بوده و اگر انقلاب عظیمی را که هنوز نمی دانیم رو ندهد، با سرگذشت انسان های آینده نیز مشترک خواهند بود. وجود کاینات مشترک را میان همه زندگان نیز می شاید به خاطر داشت. داستان مشترک انسان، حیوان های دیگر و نباتات را نباید

فراهمش کرد. از امکان توارد در شعر دو شاعری که قرن ها از هم دور بوده اند، گرفته تا شباهت و فرق میان دو قطرهء منی، دو جنین، دو کودک، دو انسان بالغ همه را باید به خاطر داشت.

"رهگذر نیمه شب" از بسیار آوارگان وادی های آفرینش به یاد می دهد. یکی از اینها که در نزد همه معروف است، شاید خضر باشد. اگر روزی کسی خاطرات مادی و روانی خضر را که زندگی سرمد بر او تحمیل شده است بنویسد، همه داستان های زندگی کوتاه تر دیباچه آن شده می تواند. اگر به نوعی فکر کنیم که در باره قوانین می اندیشیم، آنچه را روح قانون* نامیده اند، نمیتوان انکار کرد. به دستور این پندار توجه خاصی به روح داستان "اژدهای خودی" لازم است. درین مختصر تنها به یک صبغهء آن اشاره می کنم که یکی از خواص این داستان به شمار می آید. اینکه شعوری است یا غیر شعوری یا نیازمند تصدیق و تشریح نویسنده آن است، اما همه ما در تعبیر خود آزاد هستیم. یک روح اعتراف درین داستان موجود است و این روح خاص برخی فلاسفه و علماست که همگان چه از راه بینش و چه از ناحیه شجاعت از آن بهره مند نیستند. بسیار مردم که بینش داشته اند پس از آنکه آنچه را جسته اند یافته اند، از آن گریخته و خود را پنهان کرده اند. بدان می ماند که آن ملکه بدگل چون رویش را در آئینه دید، آن آئینه را شکست و فرمان داد دیگر آئینه نسازند و آنچه ساخته اند همه را بشکنند و چون نمی توانست پادشاه را مانند دیگران کور سازد، روی خود را با نقاب زر پوشاند. یکی از رازهای که در نزد همگان فاش است ولی هر انسان می پندارد که هیچکس جز خودش آن را در باره وی نمی داند این است که از زشتی ها و خردی های خود، تنها خود را آگاه می پندارد و آنگاه تصور می کند خود را از دیگران پنهان کرده می تواند؛ می کوشد خود را از خود پنهان کند. امثله اعلانی این اندیشه یا پندار را نمی توان در زمان و محیط ما که شرایط و قیود گوناگون بر اظهار افکار گذاشته اند، باز گفت. مثال ساده آن این تواند بود که انسان های بیشمار اعتراف نمی کنند که "آدمی هم پیش از آن که آدم شود بوزینه بود" اگر چه داروین به آن معروفتر است، من از زبان ابوالهمن بیدل استعانت کردم. چنان است که هیچ رشته تاروپود هستی انسان طوریکه آفرینش آن را بر او تحمیل کرده است، بی گره نیست. اگر چه اندیشه انسان نارسا و دانش وی اندک است و شاید نتواند این گره ها را باز کند؛ چیزی که در زمان ما و محیط ما قابل تأسف است که نمی توانیم به صراحت در باره آن حتی حرف بزنیم و از آن روی به ایما پناه می جوئیم. "سمبولیزم" روش نگارش نویسندهء داستان "اژدهای خودی" را باید ازین لحاظ قدر کرد و آنچه را در اشاره های وی مکتون است، ستود. "کردم اشارتی و مکرر نمی کنم". مراد آن است که داستان "اژدهای خودی" را باید در روشنی افسانه داستان آفرینش و به ویژه در پرتو آنچه و آنقدر که از دل انسانی* معلوم و نیز آنچه آن را صفات انسانیت گفتیم، خواند ورنه بدان خواهد ماند که آن را در شب تاریکی، بی شمع و چراغ خوانده باشیم. اگر این درست باشد، یکی از خصوصیات دیگر این اثر را روشن می سازد. وقتی به معبد "اژدها پرستان" می رسم، می بینیم که "قهرمان سیه پوش" وقتی آنجا رسید، "مجسمه سنگی بزرگی از خود تراشید که نیمه انسان و نیمه اژدها بود". این اژدها بهاءالدین است و اژدهای خودیست. جان میلتن* شاعر معروف انگلیسی در اثر مشهور خود "بهشت گمشده*" یکی از کرکترهای داستان خود را چنین معرفی می کند: "نامش اژدها* بود، پیکری چون کوه داشت که در آب زاده و زیسته بود. تنه بالای او انسان و تنهء پائین او ماهی بود. این اژدها نیز مانند "قهرمان سیه پوش" معبدی بلند ساخت که پرستندگان وی در آن نیایش می کردند. این بنای عظیم در ازوتوس* بلند شده بود. هراس از آن در سواحل فلسطین*، گات*، اسکلون* و مرزهای میان اسکلون و غزه* حکمفرما بود تا آنکه مانند اژدهای بهاءالدین در معبد خویش تباه و نابود گردید. این را نیز جان ملتن گفته است که "کسانیکه با نیرو غلبه می کنند، تنها نیم دشمنان خود را مغلوب ساخته اند." آری چنانکه فتح آفریننده انتقام است و یگانه دارویی که مرض خودی را علاج می کند تباهی و مرگ است و آنچه بسیار خوب است این است که هیچکس ازین دارو محروم نمی ماند. تلقین "پیرمرد زردپوش" داستانی از اساطیر روم را به خاطر آورد. "پیرمرد زردپوش" به "رهبانان رمز آشنا" می گوید: "ای رهبانان رمز آشنا به من بگوید: قهرمانا! پادشاهی روی زمین تراست. تو گرسنه تر از همه گرسنگانی و تشنه تر از همه تشنگان. تمام زندگان جهان را می بلعی و هنوز گرسنه تری، تمام ابحار روی زمین را می نوشی و هنوز تشنه تری..." چنانکه در اساطیر روم آمده است سیپریز* یک زن - خدا بود (اتفاقا از لحاظ باروری با "الهه سبزپوش" داستان "اژدهای خودی" بی شباهت نیست). اری سیج* ثن* از فرمان وی سر می پیچد. چون سی یر ریز خدای روزی بود، به قهر می آید و او را به مرض گرسنگی و تشنگی گرفتار می سازد. به چارپایان و زایندهگان می فرماید که بزایند و بزایند. به مرغان می گوید سفال بگذارند و بگذارند و جوچه بکشند. به آسمان می گوید ببارد و ببارد. به زمین می گوید که برویاند و برویاند. درختان را به بار آرد، دانه ها را پخته و خوردنی سازد. به اوقیانوس ها می سپارد که خود را از زندگان دریایی پر کنند. به چرخش ها می گوید بگردند و بگردند و دریا دریا شراب سازند. به چشمه ها می گوید، آب های روشن بزایند و بزایند. آنگاه خوانی می گسترده به پهنای گیتی و اری/سیج/ثن را بر آن می نشاند، می خورد و می نوشد، می نوشد و می خورد. دریاها را شراب و آب های اوقیانوس ها، دریاچه ها، رودها و چشمه ها را می نوشد. رویدنی ها را می خورد، زنده جانان را می جود و می بلعد و آنگاه سی/ایر/ریز فرمان می دهد که خوان را بردارند. چون وی هنوز گرسنه و تشنه است، به جان خود می افتد. چون خون خود را می مکد، گوشت خود را می خورد و استخوان

های خود را می‌جود، نابود می‌گردد. آنچه نتیجه این حکایت* به ما تعلیم می‌کند، یکی از تلقین‌های داستان "اژدهای خودی" است. "اژدهای خودی" را نباید تنها از لحاظ روانشناسی و فلسفه خواند. از حیث یک اثر ادبی اجتماعی و سیاسی ارزشی دارد که نشاید آن را فرو گذاشت. شگفت این است که بی "خودی" نمیتوان زیست و با "خودی" می‌توان خودکشی کرد. زشتی و زیبایی "خودی" را از هم جدا کردن همانقدر سخت است که زشتی را از زیبایی جدا کرد. زیرا به زعم انسان زیبایی کمی زشتی و زشتی کمی زیبایی نیست نیز همه چیزها در همه نظرها زیبا یا زشت نیستند. با اینهم نویسنده "اژدهای خودی" به دستور علم خود برگزیده است، نكوهش "خودی" را از نكوخوانی "خودی" برتر داند. اینگونه اختیار حق متفکر است و نیز از "خودی" در یک حیوان سخن گفته و آن انسان است. از همین است که من به ارزش اجتماعی این اثر اشاره کردم. اما در حقیقت زندگی اجتماعی نیز منحصر به جامعه انسانی نیست، چنانکه "خودی" از خواص انسان نیست. اما اساس بحث بر داستان "اژدهای خودی"، "من" است که نویسنده آن را "شعور خودپرست" می‌خواند. نویسنده "اژدهای خودی" می‌نویسد: "رهگذر نیمه شب می‌بیند که اسب سوار سیه پوش این داستان، چون قهرمان جنگ و فاتح روی زمین است، از حس تفوق پسندی و قدرت طلبی مطلق و نامحدود هر شعور خودپرست نهایتی نمی‌کند. یکی از زنان زیبای فرنگ لارد بایرن* شاعر انگلیس را دوست داشت. بایرن ازو کام گرفت و آنگاه با او نامهربان شد. این زن در هنر دست داشت و کاریکاتوری کشیده است که مرده بایرن را روی بستری نشان می‌دهد. بیکر بایرن همگان پوشیده و تنها دل او برهنه است. جراحان به دور او گرد آمده و می‌خواهند دل شاعر را باز کنند و دریابند که سبب مرگ شاعر چه بود؟ دریافتند که بر روی دل او با خط بسیار درشت و جلی یک کلمه نوشته شده است. این کلمه به زبان ما "من" بود. از زمان فرعون‌های باستان تا فرعون‌های این زمان، هزاران هزار افسانه به خاطر داریم که همه داستان "اژدهای خودی" هستند. پیش از ظهور یکتا پرستی ارباب انواع خدایان کمتر بودند و هر یک "من" جهان خود بودند. با ظهور یکتا پرستی همه جهان‌های انواع جهان یک "من" گردید و پیرهن کاینات برای گنجایش یک "من" بریده شد. "من" در قبرغه آدم، "من" در دل حوا، "من" در جبین شیطان؛ همه همان "من" است که "رهگذر نیمه شب" آن را در کتیبه ای می‌خواند که "سوار سیه پوش" آن را با نیزه، خود به شهرستان می‌آورد و آنگاه بر در و بام و دیوار معبد و پیکر تمثال خود می‌نگارد. این همان کتیبه بهشت شداد، آتشکده نمرود، دسته کارد ابراهیم، رواق کاخ سلیمان، کاه رویین سکندر، دشنه چنگیز و چوبه‌های دار منصور و... و... است. ستیز زندگی جنگ یک "من" با "من" دیگر است. از جنگ دو مور تا جنگ دو پیل، از گربه تا پلنگ، از مگس تا شهباز، از ساقه گیاه طفیلی تا تنه درختان آسمان خراش؛ همین یک شعار بقای محکوم به فناست. مناظره علما، مشاعره شعرا، ورزش یلان، آرایش زنان؛ همگان مظاهر همین یک چیز اند. رنگ زیبای گل، آواز سنگ شکن بلبل، غرش شیر، عف سگ و... و... جز همین نیست و در سکون و سکوت بوم و شب پره و جهش آنها در دل شب، گرمی و نور مهر، سردی و تابش ماه، سپیدی ایام و سیاهی لیالی* آشکار است. مسیح بی پدر به دنیا آمد و به قول صائب تبریزی:

در دوره تجرید بزرگی به نسب نیست

عیسی به فلک برد سر بی پدری را

پیشتر از وی موسی کلیم الله بود اما زبان او لکنت داشت. بعدتر از وی محمد "ص" امی بود اما معجزه او فصاحت و بلاغت قرآن. نویسنده "اژدهای خودی" فیلسوف و روانشناس است. من شاعرم و حد خود را می‌شناسم و چنانکه سروده ام: "از فرش تا به عرش" مرا جایگه بس است پا از گلیم خویش فراتر نمی‌کنم" و یا آنکه خیال کرده ام و هنوز بدان خیالی که: "گویند در ورای حقیقت تصویر نیست اندیشه را چه خوش بود ار وقف آن کنم" در میان نکویی‌های این اثر، توجه نویسنده به مفاهیم افسانوی است که به گفته درست او "مطالب تحت الشعور را خوبتر و بهتر ادا می‌کنند." این حقیقت در کتب سماوی آشکار و در کتب غیرسماوی عیان است. سوره یوسف در قرآن مجید شاهد آن است و نیز اشاره به "قل هو الله" و "زبان ملا عثمان" را نباید فراموش کرد. از ویداه و اوستا گذشته آن کتاب مبین دیگر را که گفته اند "هست قرآن در زبان پهلوی" اعنی* "مثنوی مولوی معنوی" باید به خاطر داشت. اگر بیشتر مثال بیاورم شرح این گفتار بی‌مورد می‌شود. من هر چه از روانشناسی خوانده ام، در زبان بیگانه بوده است. جای شکر است که معانی و مفاهیم ژرف علمی را در یکی از زبان‌های خود و به شیوه و اسلوبی که در نزد من پسندیده است، خواندم. زنی که پیکر زیبا دارد اگر لباس زیبا بپوشد، زیبایی او پنهان نمی‌شود؛ همچنان اگر علم به زبان شعر درآید هنوز زیباست. اگر اندیشه زن و شعر قبای آن باشد، انسان بند این قبا را بگشاید یا نگشاید، شادمانی جان و سرور روان خود را یافته، دل عقل و منطق را شگافته، خون شراب حقیقت این دل را مکیده، آب چشمه زندگی سرمد تخیل را چشیده است. داستان "اژدهای خودی" داستان بدبختترین آفریده طبیعت است، اعنی انسان. اگر چنین نبود، عنوان "اژدهای خودی"، "فرشته خودی" می‌بود که فرقی مگر در طرز نامگذاری، نمی‌داشت. چنانکه "بهشت گمشده"، "دوزخ بازیافته ای" بیش نیست. نویسنده در این داستان راز زندگی را نشان می‌دهد.

آن راهی که باید سپرده شود. این راه با گام نخست آغاز می گردد ولی انجام نمی یابد. احساس گام اول است. **جایی که احساس باز می ایستد، اندیشه آغاز می گردد.** آنگاه چون گام دوم می ایستد، پای اول برداشته می شود و بدین منوال این ره نوردی، دوام می کند و انسان درین آوارگی آنچه را به راستی می جوید، "خود" اوست. این راه گاه کوه است و کتل دارد، گاه دشت پر از مار و غنجل است، گاه دریاست و مسکن نهنگ، گاه بیشه است و مسکن پلنگ، گاه مفاکی است و میهن اژدها. اما در آن کوه یاقوت، در آن دریا گوهر، در آن بیشه گلپای رنگین و حتی در دهان آن اژدها لعل شب چراغ است. اگر هواست و درخش و تندر دارد، مروارید نیز می بارد و مهر و ماه و اختران در آن شنا می کنند. با همه آنچه آن را زیبایی، شکوه، تاریکی، روشنی، ترس، امید، خوب، بد، نشیب، فراز، پیروزی و زبونی می نامیم، راه ابهام و اوهام است.... سال پیش من و نویسنده "اژدهای خودی" در لندن بودیم. او طالب علم استدلال بود و من از تلامیذ* شیطان و جوینده جمال. خواندن اثر او یک خاطره شخصی را در دل من زنده ساخت که آن را نمی توانم ناگفته بگذارم. مطلع غزلی که در آن سروده بودم: "نسرشتند جهان را جز از اوهای چند/ننبشتند بر این صفحه به جز نامی چند" این حقیقت در نبشته او ظهور کرد و مرا با خیال های خودم به بستر برد و اندیشه های او را در خواب دیدم. این بازتاب را که بعد از خواندن داستان "اژدهای خودی" به دوست معنوی عزیزم بهاء الدین مجروح می فرستم، با این چند سطر به پایان می رسانم: "ترا می پرسند روح چیست؟ بگو روح از امر پرورگار من است."* دستور سکوت در باره حقیقت این امر، از یکسو اشاره به ایمان بدون استدلال و از سوی دیگر ایمان به تعقل و اندیشه بیناست. خدا اراده دارد به انسان پیامی بفرستد و آنگاه اراده می کند که در آن پیام چیزی ننگوید. شاید حکمت این رمز آن باشد که وقتی انسان وجود مری را می بیند، آن بخش را که در نهاد وی و کاینات مشترک نهان است، خود دریابد. (عبدالرحمن پژواک، نیویارک، اواخر 1972) بیست سال پس از خاموشی استاد بهاء الدین مجروح: بیست سال تمام از رفتش میگذرد؛ رفتنی که تلخ بود و جانگداز. بیست سال پیش، تاریک اندیشان و تاریخ زدگان غافل، مردی را به گلوله بستند که آرمانی جز صلح در دل نمی پرورید و آرزویی جز مدارا برای جنگ افروزان، در اندیشه نداشت. اما شبیخونیان که جنگ و آدم کشی را مایه مال اندوزی ساخته بودند، آدمی چون او را چگونه می توانستند برتابند؟ دکتر بهاء الدین مجروح، دانش مردی بود روشندل که از آرمناخواهی بیزار بود و روشنفکری را در جایی می جست که از هر گونه رنگ تعلق آزاد باشد. او خود در همان سالها در جستاری چنین تعبیری از روشنفکر دارد: "روشنفکر موجود جاندار است که برای راه رفتن، به جای پا، از سرش کار می گیرد... او به مثابه یک فرد، قد می افرازد و هوای خویشتن خویش را دارد. بر آن است تا خویشتن را و پیرامونش را به وسیله دیدگاه روشنفکری خویش در یابد به این گونه مرز های همانندی را زیر می پاگذارد؛ به بیگانه یی بدل می شود و خود تبعید را می پذیرد. « (Anderson. W. Ewan (cultural Basis Afghan nationalisme, London, UA ouolisher 1990. (2) (2)

اوکه در مغرب زمین آموزش دیده بود وضعیت روشنفکران سرزمینش را که در غرب آموزش دیده بودند چنین تصویر میکند: "با آن هم در مورد روشنفکر افغان خود مان، این درد سر و مشکل دارای رخها، چهره ها و بعد های گسترده تر فرهنگی و اجتماعی است. او که نا خودآگاه شرطیه شرقیش را زیر فشار خود آگاه کسبی غریب فرامی دهد. زندانی ذهنی گرایی و خود بزرگنمایی شدید می گردد. او با دیدگاه غربی، فرهنگ و جامعه خویش را که در موردش کم می داند بی ارزش به حساب می آورد؛ اما کردارش به شدت با فریاد ها و هیاهوی موعظه گرانه اش در تناقض قرار دارد و هنأهنگی لازم را برقرار کرده نمی تواند. به صورت نمونه بر اصل اساسی ساختار جامعه افغانی دست رد می گذارد و آن را ابتدایی و عقب مانده می انگارد؛ اما هرگاه پای خانواده اش در میان می آید برای دفاع از حیثیت و شرفش، چنان عمل می کند که گویی تا مغز استخوان فرد طایفه یی است. او در گفتار حق مساوی زنان با مردان داد سخن می دهد؛ اما هرگز حاضر نیست تا زنان آزاد را در خانواده خودش تحمل کند... او نه یک غربی کامل بدل گردید نه یک شرفی تمام قد. او ریشه در فرهنگ خویش را از دست داده و با آن که در رشته بخصوصی که تحصیل کرده بود؛ به صورت نسبی مهارت قابل توجهی به دست آورده بود؛ اما به هیچ صورت با تمام از شهای غرب آشنا نگردید و آنها را جذب و بالاتر از همه هضم ننمود بدین گونه هم با خود و هم با جامعه اش بیگانه ماند. او که اکنون شخصیت دویاره یی، داشت به صورت دایم، در جدل با تضاد های درونیش باقی ماند « (به نقل از «روشنفکران افغان در تبعید. رخها و زاویه های فلسفی ترجمه صدیق رهپو طرزی. (امامجروح خود از یک سو با ارزشهای مغرب زمین آشنایی به هم رسانده بود و از سوی دیگر ریشه اش را با فرهنگ بومی خویش نبریده بود. هم با مدرنیته سر سازگاری داشت و هم با پذیرش هنجارهای پسندیده فرهنگ بومی، از این رو او هرگز انسان قبیله یی باقی نماند. او پشتوانه نیرومندی از اندیشه پویای اجتماعی داشت که هم از عرفان خاور زمین، مایه می ستاند و هم ریشه در شناخت سالم از جامعه و زمانش داشت. روشنفکری بود که به تغییر وضع موجود، باور داشت و نوشته هایش، نمودار نیکویی از باز تولید اندیشه و تفکر وی اند. مجروح به فلسفه مغرب زمین آگاهی فراوان داشت و کسانی که محضر درس وی را در دانشگاه کابل در یافته اند؛ به این ادعا گواهی خواهند داد. من خود از محضر درس وی، بهره فراوان بردم و او را مدرسی یافتم، آگاه، چیره دست و مهربان. و به تدریس چنان شیفتگی داشت که هنگام اشتغال

خویش به حیث والی کاپیسا نیز دانشجویان را از آموزش بی بهره نمی ساخت و از همانجا برای تدریس به کابل می آمد. او به هگل و کانت و دیگران در روزگاری آشنایی به هم رساند که در سرزمین ما، آنان کمتر شناخته شده بودند. از جمع فیلسوفان باختر، به اندیشه های هگل، گرایش بیشتری داشت و «بادار و غلام» وی را به فارسی برگرداند. «شایسته یاد آوریست که مجروح این اثر مهم هگل را، سالها قبل از آن که توسط مرحوم حمید عنایت به نام «دیالکتیک خداوندگار و بنده» در ایران ترجمه شود به چاپ برسد، ترجمه کرده،؛ در مجله ادب انتشار داده بود.» (نثر دری در افغانستان ص 49). مجروح با آن که درس خوانده مغرب زمین بود هرگز به غرب رفتگان و غرب زدگانی که هم با خود بیگانه گشته بودند و هم با جامعه شان، نپیوست. او با آن که به فلسفه باختر زمین آشنایی شگرف داشت ولی این انهماک او را از پژوهش در آثار و افکار اندیشمندان و عارفان اسلامی باز نداشت و راهش را نیز در این دو وادی گم نکرد. اگر از هگل گفت و نوشت؛ در باب ابوریحان بیرونی، خواجه انصار، هجویری و دیگر بزرگان فلسفه و عرفان و تفکر اسلامی نیز قلم زد. مقاله ارجناک وی با عنوان «پیام صوفی بت شکن به بت پرستان فرن بیستم» که در مجلس بزرگداشت حکیم سنایی نوشته بود؛ ترجمه مقالاتی را که در باب ابوریحان بیرونی فراهم آورده بود؛ شیفتگی وی را به عرفان و حکمت اسلامی، نشان میدهد. (نک. البیرونی (مجموعه مقالات)، ترجمه دکتور سید بها، الدین مجروح و میر محمد آصف انصاری و دیگران به منسبت هزارمین سالگرد تولد بیرونی. کابل 1352:، انجمن تاریخ). مجروح که از خردسالی در خانواده فرهیخته خویش با آثار بزرگانی چون غزالی، سعدی، فردوسی و دیگران، آشنایی به هم رسانده بود؛ در سالهای جوانی و میانگین زندگی نیز، اسلام شناسی و عرفان، جاذبه بیشتری برای او یافت و مقالاتی سودمند در این باب نگاشت. "آن مرحوم، بادداشتهای فراوانی در باب کشف المحجوب هجویری فراهم آورده بود که عده یی از دوستان و شاگردانش آنها را دیده اند؛ معلوم نیست این اوراق گران بها در کجاست و چه سرنوشتی پیدا کرده است." (نثر دری... همان ص.) مهمترین اثر مجروح «ازدهای خودی» است که وی پس از مجروح شدن و هنگام نقاقت به نوشتن آن دست یازیده است. مجروح با «ازدهای خودی» بار دیگر در جمع کتاب خوانان و نویسندگان مطرح می گردد. این کتاب چهار بخش دارد که دو بخش آن در سال 1352 انتشار می یابد که نویسنده این بخش ها را سپس به شعر ازاد پشتو برگرداند و در سال 1356 از سوی دانشکده ادبیات دانشگاه کابل به تقریب نهمصد مین سالگرد تولد حکیم سنایی نشر می گردد. بخش سوم آن در سالهای آشوب از میان می رود و بخش چهارم در سال 1362 به نام «ترانه های آوارگی» منتشر می شود. (نک. ازدهای خودی. سید بها، الدین مجروح. کابل: 1352، انجمن تاریخ و ادب.) ازدهای خودی با درونمایه فلسفی، روانی خویش توجه دانشمندان خارجی را نیز جلب می کند که هم در اتحاد شوروی وقت، ترجمه می گردد و انتشار می یابد و هم در کشور فرانسه مترجم فرانسوی کتاب سرژ سورنو است که بخشهایی از دفتر نخست و دوم را با نام «مسافر نیمه شب» انتشار میدهد دفتر چهارم را با همان نام «ترانه های آوارگی» ترجمه میکند. در ازدهای خودی، داستان را از زبان راوی قصه، یا همان رهگذر نیمه شب، می آغازد که شامگاهی از شهر جان بیرون می شود و چون دروازه شهر را بسته می یابد؛ در جستجوی سواحل گم شده بر می آید. به صحرا می رود و بامدادان به دهانه سیاه مغاره تاریکی می رسد. درهما ن جاست که رهگذر نیمه شب، پی می برد که باشندگان شهر، چنان به زیبایی و پلشتی زندگی شان غرق اند که کوچکی و حقارت شهر شان را در برابر آن دشت های گسترده و کوه های عظیم در نمی یابند و بی خبر از آنند که اگر توفانی برخیزد و یا اوقیانوسی متلاطم گردد؛ شهر شان را در کام خویش فرو خواهد برد؛ اما رهگذر نیمه شب بیم توفان و سیلاب را ندارد، بل هراس وی از ازدهایی است که گفته می شود از دهن همین غار بیرون می خزد؛ دشت و بیابان را در می نوردد و تا دروازه های شهر می رسد. رهگذر نیمه شب در همین اندیشه است که ناگهان در کنارش ویرانه کهن سال شهر فراموش شده یی را می نگرد که دیوار های آن فرو ریخته است و ستونها از بار سقف آزاد شده اند و داستان اصلی نیز از همینجا آغاز می گردد. اینجا زاویه دید از اول شخص به سوم شخص تغییر میکند؛ گویی نویسنده آگاهانه از هنر التفات (Apostrophe) بهره می گیرد و از صیغه متکلم به غایب روی می آورد. (التفات، در لغت به معنای از گوشه چشم دیدن است و در اصطلاح ادب، از غیبت به خطاب، یا از خطاب به غیبت رجوع کردن است. گاهی هم، از متکلم به غایب توجه کردن و یا عکس آن را، نیز التفات گویند.) داستان این شهر که نویسنده آن را مدینه فاضله مینامد، داستان همان آرمان شهری است که روزگاری سبز و آبادان و خرم بوده است. جهانگردانی که از این شهر میگذشتند روز ها درچمنزاران و جنگلها و باغستان های و کنار دریاچه ها و جویبار های آن به گلگشت می پرداختند؛ چون هنوز قفس را نساخته بودند بنا برآن پرندگان بدون بیم، از بام تا شما در انبوه درختان نغمه سرایی می کردند. جوانان به آراستگی شهر خود می پرداختند و سالخوردگان زیر سایه درختان می لیدند و از هر دری سخن می زدند. مردم هنوز سروری و بردگی را نیاموخته بودند و خادم و مخدومی در میان نبود و فرمانروای راستین آن شهر کودکان بودند.

فطرت پالوده نخستین آدمی : روزی از روزها سوار کار سیاه پوشی که دو چشمش چون دو کاسه لبریز از خون است و آتش خشم از دیدگانش شعله می زند و نام خود را «ایگو» می گوید و خود را فاتح روی زمین می خواند به این مدینه فاضله پامی گذارد. شهروندان را به اطاعت خویش فرامی خواند. کاخی عظیم برای خود بر پا میکند. در کنار آن معبدی بنا می کند و تندیس از خویش بر فراز آن می نهد که نیمی از آن به هیأت انسان است و نیمی دیگر اژدهاست. این فرمانروای یکه تاز مقرر می دارد که هر روز پیر و جوان در این معبد به ستایش آیند. قربانی کنند و در برابر این تندیس زانو بر زمین نهند. سر انجام فرمانروا، زهری را در شهر می پراگند که بیماری بیم و اندوه و خشم را سبب می گردد و چون این بیماری واگیر است جان همه شهروندان را می ستاند و تنها او می ماند تا این که شبانگاهی بانوی ناشناسی از گرد راه می رسد و او را به سفر مرگ فرا می خواند. ایگو نمی خواهد بپذیرد. اما زن وادارش میکند و او را با خود می برد. مجروح این ماجر را به گونه داستانی تمثیلی در می آورد تا بدان صبغه عاطفی ببخشد زیرا می اندیشد نوشتن این بحث فلسفی. روانی در قالب پژوهشی علمی، خشک و ملال آور خواهد بود. می دانیم که (ایگو) واژه یونانی است و به معنای (خود) یا (من) (است در فرهنگ روان شناسی (خود) را سه گونه تعبیر کرده اند :

- «خود» یعنی فردی منحصر به فرد که در مدت زمان معینی زیست می کند .

- «خود» همان من است ؛ «من» شخصیت .

- «خود» حس هویت فرد است ؛

- ادراک این که فرد همان کسی است که هفته پیش یا سال قبل نبوده است. (11)

ایگو بار معنایی منفی نیز دار و نام قهرمان کتاب نیز چنین است و از سویی در نام کتاب ، « خودی» به اژدها تشبیه شده است در این کتاب هم ناظریم که ایگو ، یعنی آن سوار کاری که دو چشمش دو کاسه خون است . در حقیقت همان اژدهای خودی یا دیوسرکش نفس آدمی است که سر از مغاره جان آدمی بدر میآورد؛ خود محوری میکند؛ به آزار دیگران بر می خیزد؛ ویرانگر است و پیام آور تباهی . خودی، به خود اندیشیدن ، خود برتر دیدن، خود برتر انگاشتن، اسیر نفس خویش شدن و خود محور پنداشتن است. تا زمانی که فطرت انسان آلوده نشده است و اژدهای خودی در درون آدمی به زهر پراگنی نمی پردازد ؛ آدمی از بیماری اندوه، ترس و خشم نیز مبرا است؛ نام آدمی «ایگو» نیست و اژدهایی در اندرون آدمی فرمان تباهی نمی راند. اژدهای خودی ، هم ویژگی قصه های کلاسیک زبان فارسی را دارد و هم با سیما نگاری و توصیف ، پاره یی از خصوصیت های رمان های امروزی را از آن خود کرده است. برخی از منتقدین بدین باور اند که این کتاب باید به گونه دیگری و در قالب رمان مدرن امروزی نوشته میشد. در نقدی در این باب چنین می خوانیم : "با در نظر داشت این که کتاب اژدهای خودی از محتوای عمیقی بر خور دار است و تخیل بالایی در آن به کار رفته و نثر فاخری دارد؛ اما از نظر داستانی جایگاهی ندارد و نمی تواند در ردیف رمانها قرار گرفته و نقد و بررسی شود" اما مجروح در اثر خویش قصد آن را نداشته تا رمان امروزی بنویسد و خود باری بر این نکته تأکید کرده است. اژدهای خودی در واقع ، یک تحلیل روانشناختی است که در میان داستان و شعر میلفزد . نثر زیبا ، و آراسته کتاب ، اگر بار داستانی را بر دوش می کشد از سویی هم نثری است آهنگین و شعر گونه . از همین رو ترجمه پشتوی آن نوعی شعر آزاد است و در فرانسه نیز « ترانه های اوارگی » را به نام شعر ، انتشار داده اند. " (استاد لطیف ناظمی) چرا حکمتیار ، نویسنده کتاب «اژدهای خودی» را گشت ؟ : در 29 سپتامبر سال روان (2017م)، گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان از طریق ویدیوی از پیش ثبت شده و از مکانی نا معلوم با دولت افغانستان یک پیمان صلح به امضاء رسانید. حزب اسلامی در سال های 1980 میلادی به عنوان افراطی ترین گروه در میان احزاب هفت گانه مجاهدین از سوی پاکستان به رسمیت شناخته شده بود و پلک های چشمان حکمتیار در قاب دستار سیاه و ریش کاملاً سیاه ، بی حرکت می نمود. سه دهه بعد ، حکمتیار ، 69 ساله ، اکنون متفاوت به نظر می آید. او در تصاویر ویدئویی ، همان دستار سیاه را به سر داشت؛ مگر ریش هایش به سپیدی گراییده و چشمان سنگین و مرموزش از عقب شیشه عینک چوکاتی اش به بیرون خیره مانده بود. در زمان اشغال افغانستان به وسیله اتحاد شوروی ، ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و چین ، حزب اسلامی و دیگر احزاب مجاهدین را که از سوی سرویس داخلی اطلاعات پاکستان (آی ، اس ، آی) رهبری می شدند؛ مسلح و تجهیز می کردند. توجه پاکستانی ها به سی ، آی ای این بود که حکمتیار بیشتر از همه «روس ها را می کشد» و بخش اعظم جنگ ابزارها را در اختیار حزب اسلامی قرار می دادند. این استدلال پاکستانی ها برای اداره رونالد ریگان بسنده بود. واشنگتن قطعاً بدین باور بود که شوروی هرگز افغانستان را ترک نخواهد کرد. توسعه راهبردی برای آینده کشور می توانست توجه بر مأموریت اصلی را که وارد آوردن ضربه دردناک بر مسکو بود ، منحرف کند. تا آن زمان ، خسارت و زیان برخاسته از این سیاست ، با خروج آخرین سرباز شوروی از افغانستان در فروری 1989 آشکار شد. گلبدین حکمتیار و دیگر گروه های افراطی با هزینه میلیارد ها دالر عرض وجود کرده بودند. وقتی فروپاشی اتحاد شوروی رژیم دکتر نجیب الله را

نیز در اپریل 1992 با سقوط رو به رو کرد، حکمتیار در تلاش افتاد تا قدرت را در دست گیرد؛ مگر حرکت وی آهسته بود و با آن که سربازان وی از جنوب شهر داخل کابل شدند، رقیب وی، احمد شاه مسعود قبلاً از شمال به شهر ورود کرده بود. در آغاز جون 1992 حکمتیار بارها و بارها شهر کابل را بمباران کرد. بنا به تخمین کمیته هلال احمر جهانی، در اثر موشک باری های حکمتیار و جنگ بی امان بین گروه های دیگر شبه نظامی در کابل، 50 هزار نفر که تقریباً همه غیر نظامی بودند؛ جان خود را از دست دادند. در 1995 یک گروه موسوم به تحریک اسلامی طالبان از مناطق جنوب افغانستان سر برآورد و پایگاه هایی را به تصرف خود درآورد که حکمتیار از آن جا ها موشک پراکنی می کرد. پاکستان با حمایت خود از طالبان، تغییر جهت داد. طالبان با اشغال کابل در سپتامبر 1996 موفق به انجام کاری شده بودند که حکمتیار هرگز نشده بود. حکمتیار در جستجوی متحدان جدید، روانه ایران شد و در آن جا، وی از پیوستن به گروه طالبان و احمد شاه مسعود رهبر اصلی مقاومت علیه طالبان خود داری کرد. وی با مداخله به رهبری امریکا در افغانستان و همچنین با حکومتی که در دسامبر 2001 از کنفرانس بن و به حمایت هواداران احمد شاه مسعود بیرون آمد، ساز مخالفت نداشت. زمانی که در جنوری سال 2002 رئیس جمهور بوش، ایران را «محور شرارت» نامید و آن کشور را متهم کرد که حکمتیار «تروریست» را در خاک خود پناه داده است، به نظر می رسید که تهران رضایتمندانه او را روانه افغانستان کرد. حکمتیار برای سازماندهی مقاومت مسلحانه تلاش هایی به راه انداخت؛ مگر در نهایت، راه پشاور را در پیش گرفت؛ جایی که دوستان قدیمی اش برای وی محل بود و بایش فراهم آوردند. نیروهای حکمتیار مسئولیت یک رشته عملیات هایی را که جلب توجه کرد بود؛ از جمله کشتار ده سرباز فرانسه ای در شهرک سروبی (در شرق کابل- مترجم) در اگست 2008 و کشتن 15 نفر به شمول دو سرباز امریکایی در کابل در ماه می 2013 را به دوش گرفتند. مگر حکمتیار هیچ گاه به حیث یک فاکتور جنگی به شمار نمی آید؛ البته پاکستان اکنون فکر می کند که حضور حکمتیار در داخل به مراتب مؤثر تر از اقامت وی در خارج از کابل است. پیمان صلحی که حکمتیار در ماه گذشته امضاء کرد، کمترین تأثیر یا هیچ تأثیری در کاهش خشونت در افغانستان نخواهد شد. حزب اسلامی حکمتیار در مقایسه با تلاش های جنگی طالبان در حاشیه افتاده؛ مگر این مسأله نشانگر آن است که امکان توافق بین حکومت افغانستان و یک گروه «تروریستی» شناخته شده وجود دارد. این مصالحه زمینه را برای ایجاد یک الگوی تعامل و مذاکره با گروه طالبان افغان، حکومت افغانستان و امریکا که قرار گزارشها در قطر از سر گرفته شده، فراهم می کند. حکمتیار در مذاکرات صلح، تمام «خطوط سرخ» تعیین شده از سوی امریکا و حکومت افغانستان از جمله انحلال گروه های جنگی، پای بندی برای آتش بس دائمی، احترام به قانون اساسی افغانستان و قطع رابطه با سازمان های تروریستی را پذیرفته است. حزب حکمتیار که قرار گزارش ها، در سال های 1960 و اوایل سال های هفتاد قرن بیست به صورت بانوان بدون حجاب تیزاب افشانه بود، همچنان قبول کرده است که «همه مردان و زنان می توانند در چهارچوب قانون، از حقوق مساوی و مسئولیت های خویش بدون برتری و تبعیض بهره مند شوند.» در عوض، حکمتیار خواستار ایجاد شرایط مشابهی شد که طالبان نیز خواستار چنین شرایط برای صلح می باشند؛ از جمله، تضمین زنده گی مصئون برای اعضای حزب اسلامی، ادغام جنگجویان خودش در تشکیلات نیروهای دفاعی و امنیتی، برداشتن تحریم های جهانی و رهایی زندانیان شامل این شرایط اند. حکمتیار در حال حاضر، به عوض خواسته های سیاسی و اجتماعی افراطی، قانون اساسی را پذیرفته و در عین زمان تأکید کرده که «احکام و هدایات دینی خشت پایه تمام سیاست های دولت به شمار می رود و در ماده های دوم و سوم قانون اساسی آمده است که دین مقدس اسلام، دین رسمی جمهوری اسلامی افغانستان است و هیچ قانونی نمی تواند مخالف اعتقادات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» حضور سربازان خارجی در افغانستان از جمله مسایل بسیار دشوار بود. حکمتیار مانند گروه طالبان، پیش شرط خود برای شروع مذاکره برای توافق با حکومت را، همین موضوع قرار داده بود. عامل بن بست و تأخیر در مذاکره با حکومت، تا حد زیادی همین موضوع بود. سرانجام سازش سیاسی بدین گونه شکل گرفت که «هر دو جانب در صورتی که امنیت ملی و منافع ملی ایجاب کند، از خروج نیروهای خارجی پشتیبانی می کنند»؛ مگر این حمایت، بدون کدام ضرب الاجل یا پیش شرط برای نیروهای خارجی است. دشوار ترین بخش این توافق نامه در میان بیشتر افغان ها، موضوع تضمین و معافیت (جنایتکاران- مترجم) از پیگرد قانونی به خاطر اعمال جنگی و سیاسی گذشته عنوان شده است. این نکته به احتمال زیاد برای رئیس جمهور اشرف غنی که در باره کشتار شماری از مردم به دستور حکمتیار، با خبر بود، شخصاً دشوار بود. این قضیه، شامل قتل سید بهاء الدین مجروح رئیس دانشکده دانشگاه کابل دوست و همکار دکتروغنی نیز هست که بعد از اشغال کشور از سوی شوروی، از کابل فرار کرد و در پشاور پاکستان رئیس مرکز اطلاعاتی افغان بود. در یازده فبروری 1988 شب شصتیمین سالروز تولد بهاء الدین مجروح، دو آدم کش مسلح او را در خانه اش از پا درآوردند. گزارش هایی که حکمتیار شخصاً دستور کشتن مجروح را صادر کرده بود، به سرعت انتشار یافتند. سالیان بعد، پروژه عدالت در افغانستان به جزئیات جلسه حکمتیار با افرادش به هدف برنامه ریزی مرگ بهاء الدین مجروح دست یافت.

چرا حکمتیار، مجروح را کشت؟ : در دسامبر 1987 میخائیل گرباچف رهبر شوروی به رئیس جمهور رونالد ریگان گفته بود که وی بدون ملاحظه و وضعیت، قوای شوروی را از افغانستان بیرون خواهد برد. دیپلمات ها دست به کار شدند تا برنامه یک حکومت انتقالی را تهیه کنند که پس از خروج شوروی، حکومت را درکابل در دست گیرد. دیپلمات ها مکرراً به نتایج یک نظر سنجی که از سوی بهاء الدین مجروح که در میان افغان های مهاجر، در اوایل همان سال راه اندازی شده بود؛ رجوع می کردند. نظرسنجی نشان میداد که هفتاد درصد مهاجران از تشکیل یک حکومت به رهبری ظاهر شاه پادشاه پیشین افغانستان درمقایسه با رهبران جهادی، پشتیبانی می کردند. بسیاری ها بدین باور بودند که مرگ مجروح در واقع پاسخی به آن نظر سنجی و هشداری برای حامیان ظاهر شاه بود. همچنان احتمالات دیگری هم وجود دارد. «اژدهای خودی» شهکار نا تمام بهاء الدین مجروح که در نوع خود حماسه منظوم و نثر مسجع به شمار می آید، منظره یی آفریده شده است که در آن، واکنش و مشاهدات یک مسافر «نیمه شب» وی نام توصیف شده است که در یک دنیایی مانند دنیای مجروح، به سرگردانی افتاده است. مسافر در جریان مشاهداتش، با اژدهای چند چهره ظلم و ستم دست و پنجه نرم می کند. شبی برای من روایت شده بود که بهاء الدین مجروح و حکمتیار در یک محفل دیپلماتیک در پشاور دعوت شده بودند. در آن محفل یک بار با هم رخ به رخ شدند. حکمتیار از وی پرسید: «اژدهای خودی چیست؟» مجروح پاسخ داد: «اژدهای خودی، تو هستی»

اشرف غنی دردهمین سالگشت مرگ بهاء الدین مجروح، دانشمند ارشد امور اجتماعی دربانک جهانی بود و دخترش، مریم، فصل هایی از کتاب «اژدهای خودی» را زیر عنوان «پایان اقامت مؤقت یک مهاجر» ترجمه کرد. درپایانه متن، که تاریخ 22 جون 1984 در آن رقم خورده است، آمده است: «مسافر، شماری از آدم های غریبه را دید که به خیمه گاه مهاجران نزدیک می شدند.» «ریش های ژولیده شان که تا به ناف های شان می رسید، همچو نقابی سیاه صورت های شان را پوشانیده بود. چشمان شان از پس نقاب ها، به سان یک جفت غار، شعله های خشمگین، حسودانه، نفرت بار و دشمنانه را به بیرون می جهانند. بعد از آن که مردان برافروخته، از روی بدجنسی و دروغ، جماعتی از مردم را به سنگسار کردن دو انسان تحریک کردند، مسافر پیکره های مرده گان را دفن می کند و خطاب به مهاجران ندا سر می دهد: شما از نماینده های ترور و غرق در فساد با آغوش باز استقبال کردید و به آنان فرصت دادید که شما را رهبری کنند. شما اهریمن سیاه را در سینه جا دادید تا بیشتر ازین قلب های تان را تیره و تباه گرداند و سپس اژدها، قادر است بار دیگر تاخت بردارد و شما را ببلعد.» زمانی که دکتر غنی با حکمتیار پیمان بست، باید از خود می پرسید که آیا به «اژدها» فرصت می دهد که «یک بار دیگر خیز بردارد و شما را درکام خودش فرو برد.» بهاء الدین مجروح، بیش از سی سال پیش شرح داده بود که غربت و خشونت، تا چه میزانی جامعه افغانستان را درهم می شکست. «مهاجران روز تا روز در پرنگاه قهر و خشونت درمی غلتند. آنان گرفتار جال حرص و حسادتی شده اند که ایشان را به طور فزاینده به سوی نفرت و تشدد می راند.» به نظر می آید که هدف مداخله جهانی به رهبری امریکا در افغانستان برقراری آرامش بود؛ مگر این مأموریت بیشترین بر کشتن تروریست ها متمرکز بود تا به تأمین صلح؛ و کارهایی از آن ها سر زد که افغان ها مجبور شدند به طالبان پناه ببرند. مردم افغانستان در درازای چهاردهه، اینک در آستانه دور پنجم جنگ قرار دارند. به نظر می رسد که هم دکتر غنی و هم بسیاری از افغان ها عزم جزم کرده اند که برای ایجاد صلح، تصامیمی دردناک و سخت اتخاذ کنند. حزب اسلامی وعده داده است که در یک روند نظارتی، جنگ افزار هایش را بر زمین بگذارد. حزب اسلامی قانون اساسی را پذیرفته و در برنامه تأمین عدالت انتقالی و مصالحه شرکت خواهد کرد. حال که طالبان در چندین جبهه دست به پیشروی هایی زده اند و به نظر می رسد دو دسته گی و اختلاف، نیروهای حکومتی را فلج کرده است؛ نگاه به آن نقطه دور که زمانی افغانستان بتواند با گذشته خود تصفیه حساب کرده و واین بحث که چه گونه میان ادعا ها در زمینه عدالت کیفری و نیاز های یک جامعه صلح آمیز، توازن برقرار کند؛ دشوار است. با وجود ادامه سازش و مصالحه موجود در پرونده مذاکرات، پیمان با حکمتیار الگویی را برای دیگران که چنین روزی فرارسیده نی است، فراهم می کند. (انتخاب دشوار صلح برای افغانستان. بارنت روبین- نشریه نیویورکر. گزارنده به فارسی، دری، رزاق «مأمون»)

"هیچ پرنده ای به مقام بلند پرواز کرده نمی تواند، اگر به توان پر هایش ایمان نداشته باشد" (ویلیام بلاک)

باز نگرى خودی : همه انسان ها بخاطر برآورده سازی آرزو های مثبت و سازنده شان، دارای پوتنسیال بی نظیر هستند، اگر آن را به گونه کلی بکار برند. اما بسیاری از انسان ها از حد نهایی توان خود استفاده نمی کنند، زیرا به خود بی باور هستند. همواره باید از خود به پرسیم، اگر شخص به خود باور نداشته باشم، چه کسی دیگر به من باور خواهد داشت؟ اگر در زندگی خود خواسته باشیم با کسی قول و قرار به بندیم، اول با خویشتن باید قول و قرار داشته باشیم. تنها خود هستیم و به خود باور داشته باشیم، تنها ما هستیم که میتوانیم در زندگی خود سازندگی و سوزندگی را ایجاد کنیم و بس. شاید نخستین راهی که انسان را در راستای تحقق مکمل پوتنسیالش یاری رسان باشد، انکشاف دیدانداز و جهان بینی اش در زمینه های ناهمگون زندگی است. بینش نو آوری، ابتکار آمیز و

داشتن ذهنیت سالم و مثبت گرا در زندگی ، میتواند همه انسان ها را در راستای عملی سازی همه داشته های فکری شان بخاطر استقرار هستی معنی آفرین ، یاری رسان باشد و دارای برآیند های مثبت و مشحون از اندوخته های ناب. با هر چیزی که ذهن انسان ها بارور می شود، میتوانند بدست بیاورند. آنگونه که " هنری فورد"، بنیان گذار بنگاه تولیداتی ماشین های فورد، گفته بود: " اگر شما می اندیشید که میتوانید و یا نمیتوانید، شاید شما حق بجانب باشید". یعنی اینکه شما اگر به خود باور داشته باشید خواهید گفت میتوانید، و در غیر آن خواهید گفت که نمیتوانم، زیرا به خویشتن بی باور هستید. اگر در بازیافت و تحقق آرزوها و خیالات خود ناکام می شویم، شاید کوتاهی در برنامه ریزی و نبود شفافیت اندیشه ما باشد که در حقیقت درست نمیدانیم چه میخواهیم، کجا روانه هستیم و منزل مقصود ما کجاست؟ روشن ساختن دیدانداز، آفرینش بینش دقیق گسترش تفکر ژرف و سترگ، همه آن چیز هایی اند که میتوانند ما را در راستای کامگاری های بیشمار رهنمون شوند و همه دشواری ها و موانع را از سر راه ما دور ساز باشند و بر آورده ساز همه امیال و آرزو های مثبت ما در هستی و روزگاری که در آن حیات بسر می بریم. انسان ها اگر در زندگی شان خورد به اندیشند، خورد می شوند و اگر بزرگ اندیش باشند، بزرگ می شوند. اگر بسوی بحر با یک سبو برویم، آب اندازه یک سبو را خواهیم گرفت و اگر با ده سبو برویم، به اندازه ده سبو آب خواهیم گرفت. بزرگ اندیشیدن و داشتن فکر باز، بازتاب دهنده زیبایی های درونی و نهادینه ما است. در ضمن این خود اعتراف به نیرو، و صلاحیت فکری و آفرینشی ما، من حیث بهترین آفرینش است. نلسن مندیلا رئیس جمهوری افریقای جنوبی در سال 1994م، مادامی سالروز ریاستش را برپزار می کرد، این چنین اظهار داشت: " ژرفترین هراس و دغدغه ما در بررسی خودی نباید نبود نیرو و توان نابسند باشد، بلکه ژرفترین دغدغه ما این است که دارای صلاحیت و اختیار فرا پیمایش و نهایی هستیم. این تنور خودی است و نه تاریکی ما، که غالبین باعث آفرینش نگرانی و هراس در ما می شود. همیشه از خود بیرسیم که دارای چه نیرویی هستیم؟؟ چه ذکاوتی در ما هفته است؟ چقدر خارق العاده و بینظیر هستیم؟ مادامی که از زندان هراس و نگرانی خود آزاد شویم، حضور کاربردی و بالفعل ما باعث استفلال فکری و اخلاقی دیگران می شود. ما همه بدون در نظر داشت سوابق خانوادگی و اقتصادی سیاسی خود، دارای نیروی سترگ تفکر و اندیشه هستیم. زیرا ما نیرویی هستیم که جهان در ما می گنجد اما، ما در جهان نمی گنجیم" واضح است که انسان همواره در فراز و فرود زندگی روزوارش با دشواری ها، موانع و چالش های گونه گون در راستای برآورده سازی و تحقق اهداف خویش روبرو می شود، اما باید همواره به خود باور داشت و از بی باوری به خود اباورزید. دشواری های جلو ما برای همیشه نیستند که شیرازه کاری و تحرک را مسدود کرده باشند، بلکه همواره بعد از هر شکست و پیروزی حضور می یابند و غایب می شوند. کامگاری ماندگار در ناکام شدن نیست، بلکه بر خیستن دوباره بعد از هر شکست است. هر ناکامی در نهاد خود بذر کامگاری را به پرورش می گیرد. هر انسان ای که هیچ گاهی ناکام نه شده است، هرگز کامیاب نه بوده است. توماس ادیسون در زندگی همواره در آرزوی روشن ساختن گروهی بود از طریق برق، و چندین بار ناکام ماند اما در نتیجه باور داشتن به خود و سپری نمودن زمان فکری سخاوتمندانه اش، آرزوی خودی را به حقانیت فزینی و عقلانی اش به ثبوت رساند که امروز انسان های روی کائنات هر آنچه از کامگاری دارند مدیون نظام برقی است که باعث آفرینش ساینس و تکنالوژی و تمدن بی نظیر برای کافه بشریت شده است. دشواری ها و ناکامی ها نباید انسان را در اندیشه، عقیده و باورش لرزان سازند، آنها تنها سنگریزه هایی هستند در راستای حرکت ما بسوی قله های شامخ کامگاری ها. برخی اوقات بخاطر داشتن دشواری ها در زندگی خیلی ها هم زیر اثر قرار میگیریم و احساس کم توانی می کنیم که در نهایت باعث ایجاد دشواری در سر راه ما در راستای دگرگونی و دیگر اندیشی می شود. هرگز بی باور نباشیم که برخی تعهدات ریزه و لی اندیش مندان در زندگی میتوانند باعث به میان آمدن دگرگونی های بزرگ به سطح جهان شوند. نکات کلیدی در خور آموزش از سیاق برگه های فوق که میتوانند باعث جهش مثبت در همه انسان ها شوند، چنین بر می شماریم:

- آیا از آخرین پوتنسیال فکری و ذهنی ام کار گرفته ام؟
 - آیا درست میدانم که از زندگی ام چه می خواهم؟
 - آیا باورمند هستم که به این کامگاری های مطروحه نایل خواهم شد؟
 - چرا در تکاپوی بدست آوردن چیز های در زندگی برای آینده هستم؟
 - چه چیز باعث توقفم در راستای بدست آوردن آنچه را که در زندگی می خواهم می شود؟
 - کدامین قدمه ها را باید برداریم تا مهارت های حرفوی حصول بدست آوردن اهداف را پیدا کنم؟
- " اظهار سپاس در ماهیت خود، امید مکتوم در راستای کمایی عنایت بزرگتر در زندگی است " (فرانسس)

تقدیر و تکریم داشته های خودی : همه انسان ها در زندگی دارای چیز هایی هستند و از برخی مسایل و مؤلفه ها بی بهره اند. اگر تمرکز ما روی آنهایی باشد که داریم و برای ما بسنده، مکمل و مسرت بار معلوم می شوند دوشاری های کمتر به نظر می رسند، اما اگر روی مسایلی تمرکز فکری داشته باشیم که نداریم و افسوس و واویلا بگوئیم، باعث رنج، پریشانی و عدم مسرت فکری و ذهنی ما می شود. اگر در برابر داشته های خودی مشکور باشیم، این بدان معنی نیست که از رفتن بسوی ترقی و تعالی خویشتن ابا ورزیده ایم و به گونه کاهل دست روی دست و بی تفاوت نشسته ایم. آنچه دارای معنی در این عرصه است، داشتن فکر بسندگی و اقناع فکری و ذهنی است که باعث آفرینش توان و بینش مثبت در امر کامگاری هایی بعدی گردیده و حتی باعث افزایش برکات و حسنات بیشتر و بهتر می شود، در صورتی که، یکی از معانی دیگر واژه انسان رفتن به عروج و عدم اقناع در راستای انکشاف و پیشرفت بهتر و بیشتر در هستی روزوار است. شاید برخی اوقات اکثر ما ندانیم که از عینیت های نهایت ارزشمند و اصول در زندگی برخوردار هستیم. در این دنیایی که زیست داریم، دارای زیبایی ها، رنگ ها، علایم، نهاد ها و آوا های بیشمار است. اگر ما توان دیدن، شنیدن، احساس کردن، به ذائقه گرفتن و استشمام آنها را داشته باشیم، در آنصورت زمینه خیلی درستی برای مشکور و ممنون بودن در اختیار ما قرار دارد. همواره سعی ورزیم تا روش ولعگرایی و عطش شدید به پدیده ها و مؤلفه ها را در خود توقف دهیم، در صورتی که هستی در سده جدید همیشه همه انسان ها را بسوی آرزو های بیشتر و دست آورد های فراتر، تشویق و ترغیب می کند. همه ما شاید با این گفتار معروف آشنا باشیم : " هر چه بیشتر بدست می آوری، بیشتر خواهی خواست ". زیرا خواست، آرزو و تمنای انسان ها فرا مرز است و نهایی ندارد، و همواره به این بینش هستیم که هنوز چیزی وجود داریم که منتظر بدست آوردن آن هستیم تا قناعت ما فراهم شود، در صورتی که در ختم بدست آوردن آن آرزوی جدید، خواست دیگری، بزرگتر و جدید تر به میان می آید و همواره این چنین شیرازه اخلاقی زندگی مادی ادامه خواهد داشت تا زمانی که انسان این دنیای فانی را ترک می گوید و آرزوهایش را نیز قبل از آنکه همه پوره شوند، با خود به دنیای دیگری می برد که در آنجا بدردش نخواهند خورد. بعضی نباید اندیشید که عملی شدن خواب شبانه ام که شاید دارای دست آورد منفی باشد و نقاط منفی ای را در زندگی ما به میان آورد، نخستین و فرجامین مصیبت در هستی ما نباشد و زندگی را مختوم به شمار گیریم، بلکه باید دلایل به میان آمدن و وقوع اش را عاقلانه مورد بررسی قرار دهیم و از آن درس مثبت و سازنده را به آموزش نشینیم. داستان ریزه ای از یک درویشی داریم که در فرآیند نیایش معنوی بوده و توسط شیخ مظفر بازتاب داده شده است. شخص ثروتمندی از کنار درویشی که در حال نیایش است می گذرد و با شنیدن نیایش درویش، بسته ای از زر را در اختیارش میگذارد. درویش از ثروتمند پرسید، " چه پیمانه زر داری؟ مرد ثروتمند گفت، " خیلی ها زیاد. " درویش دوباره پرسید، آیا به زر بیشتر نیاز داری؟ مرد ثروتمند پاسخ داد، " بلی، دارم. من هر روز سعی فراوان دارم تا زر بیشتری را بدست بیاورم. " درویش بسته زر بخشیده ثروتمند به درویش را دوباره به وی مسترد کرد و گفت، " شما به این بسته زر نیاز بیشتر دارید نسبت به من، زیرا شخص ثروتمند از گدا چیزی را نمی پذیرد "

بر تک تک ما لازم است، در برابر برکات و عنایات روزمره خود بدون آنکه به چه پیمانه اند، اثرمند هستند، بینظیر و یا کم نظیر، مشکور و ممنون باشیم و همه روزه آن ها را به حساب گیریم. این روش و سنت ما باعث آفرینش بهتر و بیشتر عنایات در زندگی خانوادگی ما می شود. وقتی که مشکور آنچه باشیم که داریم، خود باعث باز نمودن دریچه دیگری برای رفع سایر نیازمندی ها شده و ما را در راستای کمایی آن مورد تشویق و ترغیب کاری و عقلانی بیشتر قرار میدهد. وقتی که در برابر دیگران درست می اندیشیم، ما خود احساس راحت و خوشی می کنیم. مادامی که در برابر دیگران خوب باشیم، حتی در مورد خود بهتر و درستر می اندیشیم. از این سبب آفرینش بینش و دیدانداز مثبت در زندگی باعث غنای زندگی ما گردیده و سرمایه سخاوت فکری، مالی و معنوی را در شخصیت فردی، اجتماعی و روانی ما، می افزاید. این طرز تفکر باید حصه جدا ناپذیر زندگی ما گردد، و نباید از آن برداشت منفی گرفت و به این فکر شد که همیشه باید تنها قناعت داشته باشیم و برای پیشرفت بعدی کاری و تلاشی را به سر نرسانیم. برای کامگاری در زمینه و کاربرد این اندیشه ها در هستی خویشتن، می بایست توان پاسخ به پرسش های زیر را داشته باشیم:

- اگر امروز همه آنچه را که میل داشتم بدست می آوردم، دارای چه احساسی می بودم؟
- خواست های دیگرم بغیر این ها کدام ها اند؟
- آیا همه آرزوهایم نیک و پسندیده اند؟
- چگونه خویشتن را از این خواست های بیشمار رها سازم؟
- آیا مسرت عینی ام در خواست ها و یا داشته هایم نهفته اند؟
- آیا مادی پرستی ام باعث در هم پاشی شیرازه اخلاقی ام نخواهند؟

- چگونه میتوانم موازنه میان زندگی مادی و معنوی را حفظ کنم؟
 - آیا خواست هایم اساسی اند و یا داشته هایم؟
 - چه چیزی از این دنیا با خود خواهیم برد؟
 - ماندگاری معنویت در چه نهفته است؟
 - آیا ثروتی که در خدمت خانواده، محیط پیرامون و انسان های دور و بر ما نمی خورد، ارزش دارد؟
 - آیا من حیث فرد، مثبت اندیش هستم؟
- از طرز دید دیده هردوست خرمم

از نور چشم دوست که من جو رو بر دمم

"خوبی های فراوانی در زشتی های ما نهفته اند، و به همین سان بسا زشتی ها داخل خوبی های ما هستند، از این سبب برای هر یک ما دیگر گنجایش وجود ندارد در مورد سایر مسایل خودی به گفتمان نشینیم" (گمنام)

نداشت نگرانی از گفتار و افکار دیگران : هیچ انسانی صلاحیت کنترل بر سخن دیگران که چه اندیشه ای در مورد ما دارند، ندارد. آنچه که در اختیار ما قرار دارد، کنش، منش و بینش خودی است. اگر تمرکز فکری ما روی اندیشه های دیگران در مورد شخصیت خودی ما، متمرکز شود، در حقیقت از شیرازه زندگی روزوار و پیشبرد رسالت و مسؤولیت خودی در راستای هستی خانوادگی و اجتماعی من حیث فرد، دور می شویم و زیر فشار نا بسامان قرار خواهیم گرفت. اگر توان فکری و عقلانی خود را در راستای کنترل بینش و منش دیگران مورد کار برد قرار دهیم، در حقیقت مصروف مصرف کردن نیروی خود در راستای ثابت سازی حقانیت دیگران در مورد خود هستیم، و از خودی خود نا آگاه و هم شیرازه زندگی دیگران را منظم می بینیم و مسرت و شادمانی فردی و خانوادگی خود را بدستان خود، از میان بر میداریم. اگر در برابر سخنان دیگران بی تفاوت باشیم، و بر بنیاد دیدانداز فکری خود کار کنیم، به این معنا نیست که ما در برابر سایرین احساس بی تفاوتی داریم، و یا ملاحظات و نگرانی آنها برای ما بیرون از هر نوع دغدغه است. بلکه بازتاب دهنده ثابت قدمی، تمرکز فکری و مثبت اندیشی ما را نشان دهنده است. مزید بر آن این به این معنا است که ما خویش را دریافته ایم، آنگونه که هستیم و می بایست باشیم، نه آنگونه که دیگران میل دارند. باشیم و یا مطابق ذوق، سلیقه و طرز بینش آنها خویش را بیارائیم. ما نباید بخاطر طرز تفکر و اندیشه دیگران در مورد شخصیت فردی و خانوادگی خود، سبب گرفت و حذف فرایند مسرت خودی شویم. همواره باید در تکاپوی ارزشیابی خودی باشیم. شاید تعریف، توصیف و خوش کلامی دیگران به شمول محیط پیرامون در مورد به حدی باشد که تصور کرده نتوانیم، اما باید بدانیم، که ما همه آن چیز های گفته و شنفته شده نیستیم و چیزی دیگری هستیم که خود میدانیم. این آن زمانی است که به خود و شخصیت خودی ارزش قایل شدیم و در شناخت صادقانه و معرفی خودی به مردم و محیط خود اقدام کاربردی، بی ریا و عاری از کج اندیشی و کج فهمی گردیم. شکسپیر باری گفته بود: "هر نامی که روی گل بگذاری، باز هم همان بوی خوشی را خواهد داد که در نهادش است". از این سبب بهتر است همان معرفی شوی که هستی، بجای آنکه دیگران برای شخصیت کاذب، مؤقتی و فصلی بدهند. اگر ارزش معنوی و نهاده خویشتن را دریافته ایم، آنچه که هستیم با آن خیلی خورسند و مسرور خواهیم بود. باور داشتن عینی به خود آنچه که هستیم، در حقیقت متکی بر اصولی هستیم که فرایند هستی ما را گونه دهنده است. میتوان به همگان گوش فرا داد، اما در فرجام تصمیم خویش را باید خود بگیریم، زیرا در استماع دیگران ضرری متوجه ما نمی شود، تنها اگر بتوانیم به توانایی های خودی در امر تصمیم گیری های جدی و سرنوشت ساز، ایمان داشته باشیم. هر تصمیمی را که در زندگی خود می گیریم، باید یقین حاصل کنیم که تصمیم گیری های ما با مسؤولیت فردی و رسالت اجتماعی و انسانی ما، در هماهنگی منطقه و عقلانی قرار دارند. هر انسان با شناختن ارزش و اهمیت خودی، در حقیقت امر بازتاب های فکری و نیروی نهادینه خویش را آزاد می سازد. زمانی که در شیرازه اندیشه های دیگران در مورد خود در محاصره قرار گرفتیم، بدون تردید نیروی ذاتی و توان انسانی خود را محدود می سازیم. زمانی که افکار خود را آزادانه و بدون هراس در برابر دیگران بازتاب داده بتوانیم، آن زمانی است که شامل دایره کارهای مؤثر می شویم و آهسته آهسته به نیروی نهاده و پوتنسیال عینی خویش ایمان پیدا می کنیم. زیرا وقتی که انسان نظریات مثبت و سالم خود را که باعث آفرینش دیدانداز مثبت و سازنده در فرایند پیشرفت هستی روز وار فرد، خانواده و یا جمعیت مربوطه می شوند، فرد احساس نیرومندی و ارزش خودی نموده و در تکاپوی سازندگی و ساختار بیشتر و بهتر می شود. به هر پیمانی که به نظریات و داشته های فکری خود ارزش قایل شویم، به همان اندازه دیگران آنها را ارزشمند به بررسی می گیرند. احترام خودی و خود باوری نیرویی است ارتقا آفرین در امر پیشرفت بدون قید و شرط زندگی هر فرد عاقل و بالغ در اجتماعی ای که در

آن هستی دارد. در برخی از جوامع که انسان سالاری، ارزش اجتماعی، شیرازه اخلاق و کرامت انسانی محدود است، بدون آنکه چیزی را به سر رسانیم و یا خیر، به باد ملامتی و عدم سلامتی فکری و کاری کشانیده می شویم. زمانی بعضی فرا می رسد که برخی از انسان ها که دارای هدف واحدی در هستی اجتماعی و خانوادگی خود نیستند، گویا برای خود نمایی و بازتاب فکری شان که همواره یشه و ریشه منفی داشته و از مثبت گرایی هراسمند هستند، و هیچگونه مسؤولیت و رسالتی در قبال گفتمان و بازتاب های فکری شان ندارند، به نحوی از انحا سعی می ورزند همه را مورد انتقاد نا سالم و غیر سازنده قرار دهند چون این بینش و تصور حصه جدا نا پذیر فرهنگ روزمره شان شده است. داستان زیر که از سوی یک صوفی قصه خوانی شده است بسا چیز ها را به ما می آموزاند: "روزی یک تن از انسان های خیر خواه مصمم شد تا برای افراد بدون سرپناه خانه مسکونی بسازد تا آنها در آن هستی خویش را سپری نمایند. موصوف به همین خاطر یک تن از افراد حرفوی و با استعداد ساختمانی را که در شهر از شهره زیادی برخوردار بود استخدام کرد تا خانه به پایه اکمال برساند. بعد آن که کار آغاز گردید، برخی از افراد با عبور از محل ساختمانی خانه های مسکونی، به شخص خبراندیش مشوره دادند که این کارش تا حدی شاید درست نباشد زیرا نحوه ساختاری بدرد افراد بی سرنوشت نخواهد خورد و خیلی ها هم ساده و پیاده است. شخص مجبور شد فرد دیگری را که در استعدادات و توان ساختاری از شخص دوم بهتر و صاحب صلاحیت بیشتر و بهتر بود، اسخدام کرد و کار را آغاز نمود. بعد از سپری شدن روزی چند باز دسته ای دیگر از افراد دهکده نزدیک شدند و گفتند این کار شما شاید مطابق معیار شهر داری نباشد آنگونه که ما با قوانین و مقررات شهرداری بر بنیاد اسناد و مدارک آشنایی داریم نیست و شاید هم شما اسنادی از نهاد خیریه ای که شما را به ساختار توظیف کرده است در اختیار ندارید. باید همه چیز را آشکار سازید. شخص خیر خواه مجبور شد کارش را نیمه گذاشته و در پی تدارک اسناد و مدارک شد. بعد از مدت زمان خیلی ها دراز مدت کامگار شد تا اسناد مورد نیاز را آماده سازد و افراد منتقد را دعوت کند از ایشان بخواهد که در حضور همگان به خوانش گیرند. وقتی که اسناد را در محضر عام در اختیار دسته مزاحم کاری گذاشت، مبرهن شد که در میان آنها یک تن هم صلاحیت خوانش و نگارش را نداشته و خاموش باقی ماندند و بر بنیاد گوش گرفتن سخن دیگران بدون تصمیم گیری خودی قرار داد فرآیند کاری مهندس عمارت نیز به پایان رسید و همه چیز بدون دست آورد و فارغ از نتیجه از میان رفت" برای آگاهی بهتر و ژرفتر از این گونه مسایل باید همواره پرسش های زیرا از خود بپرسیم:

- آیا حتمی است که من باید در مورد طرز تفکر و اندیشه دیگران در باره شخص خودم نگران باشم؟
- آیا دیدانداز ها و اندیشه های دیگران برایم مهم است و یا، طرز تفکر و بینش پدر و مادر، شریک زندگی، فرزندان، و شخص خودم که در دایره کاری قرار دارم و دارم تصمیم می گیرم؟
- چقدر نیرو توان کار دارم تا دیدگاه ها و نظریات دیگران را در مورد خودم عوض کنم؟
- آیا تحقق این کار ممکن است و یا تنها فرآیند فرسوده سازی بیشتر زندگی است؟
- آیا دیدانداز دیگران در مورد شخص من باعث ورود دگر گونی در من خواهد شد؟
- آیا حادثه ای را به یاد دارم که دیگران چسان در مورد من می اندیشیدند؟
- آیا از آن تشویش و نگرانی که من داشتم چیز مثبتی را بدست آورده ام؟

تصور و بینش تاریخی پیرامون "جبر و اختیار"، صلاحیت ازلی، عقلی، و عملی انسان !!

زندگی با همه ی وسعت خویش،
 محفل ساکت و غم خوردن نیست،
 حاصلش تن به قضا دادن و پژمردن نیست،
 اضطراب و هوس و دیدن و نا دیدن نیست،
 زندگی جوشش و جاری شدن است،
 زندگی عرصه تابیدن و تنویر و تراویدن است،
 از تماشای آغاز حیات، تا به جایی که خدا می داند ..
 "آسمان فرصت پرواز بلندبست ولی قصه از این است، چه اندازه کبوتر باشی"

از آن آوانی که انسان های این کره خاکی ، در فراز و فروز تاریخ به زندگی در این سیاره پر از دشواری ها، مخاصمت ها، رنج ها، بی وفایی ها، خود سری ها، خود بینی ها، مظلالت ها، بی باوری ها، انسان ستیزی ها، از خود بیگانگی ها، خلاف حقایق بودن ها، بی تفاوتی ها، پر خاشگری ها ، و سایر گونه های کردار و پندار مذموم و بیرون از سیاق ماهوی و هویت بشری ، ادامه داده و بخاطر احقاق حقوق حقه انسان های در انزوا قرار داده شده که جز بینش بشر دوستی و هدایت مرجع ، صلاحیت و اختیار یزدانی نیز است، صادقانه و بی دریغ به مبارزه و اجتهاد عقلانی و انسانی پرداخته و برگه های سیاه و مکدر ادوار ناهمگون تاریخی زیست انسان های در بند کشیده شده را به ابواب سبز و سرخ، تبدیل نموده اند و شهرت واقعی و ماندگار را در میان کافه بشریت ، کمایی نموده اند. ویژه گی های بینش انسان ها بعضاً در شیرازه تاریخی چنین بوده است که، همواره دیگران را به باد ملامتی کشیده ایم و خویشتن را در دریچه دارالسلام به مشاهده گرفته ایم ، هیچ گونه معیاری که در واقعیت امر مُعرف چهره های واقعی انسانی و هویت تاریخ مان به مثابه بهترین آفرینش که بعضاً در پذیرش آن با مشاهده معیار های موجود در ذهنیت و دیدانداز افراد و شخصیت های محیط پیرامون خویش، به فرآیند دشوار گذر محیطی رهنمون می شویم و تا حدی راه و چاره برون رفت از آن را نیز از دست میدهیم، بسوی نا امیدی ها مبرویم، و حتی تا حدی انکشاف می کند که دیگر با خود تعهد می کنیم و سوگند یاد میکنیم که شاید از این به بعد نباید در بند کسانی بود که از خود هیچ چیزی ندارند، همواره با حرف های دیگران ای که حتی پائین تر از شخصیت عینی آنها هستند روانه هستند و از خود یا چیزی ندارند و یا هم از بود و نبود سالم آن آگاهی ندارند و یا هم به آن ارزشی و اهمیتی قایل نیستند ، اما بخاطر عدم اطمینان و اعتماد به خود بی دریغ در راه زنده سازی، به قول گوگول شخصیت های ارواحان مرده داخل اقدام میشوند و آنقدر کورکورانه و بی بصارت دوان و روان هستند که حتی قول معروف یک گام به پیش و دو گام به پس را نیز بدست ضعیف فراموشی سپرده اند و مانند کبوتران بالدار بر پشت زغن های بال شکسته نشسته اند و برای آینده های خود، میهن، کشور، انسان و سرنوشت توده های بی توان و همیشه فریب داده شده ، در جستجوی دریافت آرمان شهری هستند که داشت از قبل توسط آنها به مخروبه مبدل گردیده بود. با درد و افسوس فراوان بعضاً نمیتوانیم بر انسان همونوع خود متکی شویم، به یژه آنهایی که در هیچ میدانی از زندگی خود دارای هیچ معیاری نیستند و همواره مانند حلزون در تبدیل چهره خود نه بسوی مثبت ها، بلکه منفی ها دارای شایستگی مؤقتی هستند که هیچ چیزی برای شان دارای ارزش و اهمیت نیست و همواره خویشتن را ما مانند پدیده تائیس زندگی انسانی در آغوش هر کسی قرار میدهند و آنهم نه بخاطر گرمی آغوش، بلکه بخاطر اغوا و فریبی آنهایی که هیچ گاهی دارای صلاحیت تشخیص دوستان گرم کننده آغوش سیاسی و اجتماعی نبودند و فقط بخاطر گرم سازی اجاق بازرگانی سیاسی شان از این بازار یاد شده امتعه قبلاً کار گرفته شده را خلاق پالیسی و اصول بازار اقتصاد سیاسی که عرضه و تقاضا است، به خرید می نشینند و زمینه تقلب و تصاحب را برای آنها میسر می سازند و خویشتن را نیز در آرامش همیشه نا آرامی وجدانی ، قرار میدهند. امروز، در محیط انسان هایی زندگی میکنیم که با افسوس فراوان با آنها در ارتباط نا گذیرانه هستیم که روزی در تخریب، توهین و تحقیر فردی قرار دارند و روز دیگر آنها را من حیث شخصیت های ناب و بی بدیل به تعریف می نشینند. روزی دادگر هستند، و روزی هم اسباب آفرینش دشواری ها، بی معیاری ها، سخن چینی ها، سالوسی ها، خود نمایی ها، بیگانه از خودی ها و عاشق و وافی بیگانه ها، که دیگر سرشت زیست روزوار شان را گونه بخشیده است، و دیگران نیز صلاحیت درک و شناخت این سالوسان را ندارند و یا اینکه نمیخواهند آنها را بشناسند. و باید گفت که این چنین افراد همواره مانند موریانه مضر نهال غرس شده و یا در حال غرس مناسبات انسانی، عقلانی، محیطی، و اجتماعی ما را خورده اند و تلاش دارند تا ریشه های نا ملموس و نا محسوس آنها نیز در یابند. خلاصه اینکه نبود و عدم حضور این چنین افراد و اشخاص، در هر گونه مناسبتی، همآیشی، تصمیمی، و کار نیکی، بهتر از حضور شان خواهد بود ، زیرا شعار زندگی آنها همواره فصل کردن بوده و نه وصل کردن. سروده زیر خیلی ها درست میتواند مهمل حال و احوال ما ها و دیگران باشد:

گروهی پراکنده در کوهسار

دل افسرده از دشمن نا بکار

در آن کوه سر هم پناهش نهاند

به ناچار بر مرز بدرود خواند

پس از چند سالی در آن آب خست

ز دشمن به تنگ آمد و چاره جست

موضوع و بینش " جبر و اختیار"، مدت زمان خیلی ها طولانی است که در سفره پژوهشی دانشمندان، روشنفکران و اسلام شناسان ، به ویژه مدرنیست ها، قرار دارد. هر آنکسی که تا کنون در مورد این عنوان خیلی ها دشوار و بدرد بخور سخن رانده

است، بر بنیاد دلایل و مسایل ناهمگون، نتوانسته و یا نخواسته اند، آنگونه که لازم بوده باشد، در مورد آن بدون تشویش، هراس و دلهره سخن گفته باشند. این به این معنی نیست که تنها ما خواهیم بود که بطور واضح و بدون هر گونه دغدغه، در مورد آن گفتمانی خواهیم داشت. تنها سعی خواهیم ورزید تا خویشتن را در راستای این پژوهش در شیرازه استقلالیت هر چه بیشتر از پیش قرار دهیم و مطابق ظرفیت فکری و فردی خود، بدون آنکه بر فردی، مکتبی و یا نظامی تاخت و تاز نموده باشیم، چیز و ناچیزی را در خور دوستان و بازدید کننده ها قرار دهیم. تعداد هنگفتی را باور بر این است که، همه چیز در زندگی فردی و اجتماعی انسان ها را تقدیر و سرنوشت تعیین می کند، اما این فقط تنها دیدگاهی است دیگر کمتر مورد بحث و گفتمان عملی قرار می گیرد. بخش با اهمیتی از وضعیت و شرایط زیست آینده هر انسان، با گرفت تصمیم درست، معقول، به موقع و اندیشمندانه انسان، شکل می پذیرد. موضوع سرنوشت و مسئله جبر و اختیار، یکی از آن مسایلی است که همیشه ذهن انسان ها را به خود معطوف داشته است. اما از میان اندیشمندان باستان، شاید نخستین شخصی که به طور منظم و مفصل به این بحث پرداخته است، ارسطو باشد. مسئله قضا و قدر، یا همان سرنوشت، از باستانی ترین و پر دامنه دار ترین مسائلی است که در میان فرقه های مذهبی و مکاتب فکری گرایش های یمین و یثار، از دیدگاه کلامی، فلسفی، حکمی و عرفانی مورد بحث واقع شده است و هر کدام و هر یکی نظری را ارایه نموده اند. در کشور عزیز ما افغانستان نیز، حکما، عملها، عقلا، و فلاسفه انسان را بدون اختیار نه دانسته اند و همه موضوعات را به بینش و تصور جبر و بی اختیاری انسان، متصل نه نموده اند. حکیم ناصر خسرو، فیلسوف، حکیم و دانشمند زمانه ها نیز در این زمینه و سایر موارد وابسته به آن حرف هایی دارند که بعضاً مبرهن و آشکار اما در برخی موارد، در تناقض قرار میگیرند:

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند

وین هردو رهبرند قضا و قدر مرا

نام قضا خرد کن و نام قدر سخن

یاد است این سخن ز یکی نامور مرا

مولوی از دیدانداز و بینش دوگانه بدان نظر افکنده است: در قدم نخست از دیدگاه کلامی و دیگری از دیدگاه و منظر عرفانی و صوفیسم. مولوی از دیدانداز صوفیانه از جبر حمایت می کند و آن را می پذیرد و حتی خویشتن را در هر قدمی مجبور دانسته و هم عقل و دانش را بی اثر میداند و از اختیار گریز می کند و حتی آن را اندکی جز زندگی انسان میداند. آنگونه که فرموده است:

چون قضا آید، شود تنگ این جهان

از قضا حلوا شود رنج دهان

چون قضا آید فرو پوشد بصر

تا نداند عقل ما پا را ز سر

چون قضا آید، شود دانش به خواب

مه سیه گردد، بگیرد آفتاب (مولوی)

اما، مولوی از منظر کلامی آدمی را در بسیاری از مورد زندگی دارای اختیار و صاحب توان تصمیم گیری می داند و مسایل روزمره و رفتار، کردار و پندار انسان را در زندگی و تعامل با دیگران، در حیطه اختیار مورد بررسی و گفتمان قرار می دهد:

اختیاری است ما را بیگمان

حس را منکر نتانی شد عیان

امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب

نیست جز مختار را ای پاک حبیب

اینکه فردا این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم

اختیاری کرده بی تو پیشه ای

کاختیاری دارم و اندیشه ای

در این جا دیده میشود که مولوی از اختیار بی حد و حصر سخن میگوید که انسان دارای آن است و هیچ کسی از آن منکر شده نمیتواند زیرا جز احساس و خرد ما است. از این سبب آنچه را امر و نهی نیز میخوانیم، بر مبنای اختیار و صلاحیت عقلانی و فکری ما بروز می کند، و آنچه را درادای آن امروز و یا فردا تصمیم می گیریم، خود بازتاب دهنده اختیار ما است. و سرچشمه و منبع این

همه صلاحیت و اختیار را در واقعیت امر از هدایت ای که خرد و اندیشه ام برایم داده است، بر گرفته ام و پیشه نموده ام. اما حافظ شیرین سخن، در سیاق اشعار و سروده های خود، به شمول غزلیات، با جبر انگاری و نقش مؤثر قضا و قدر در زندگی انسان موافق است و باور دارد که "تغییر قضا نتوان کرد". جبر انگاری حافظ، موافق با اشعری گرایی اوست، تا جایی که حتی باور دارد که انجام گناه نیز در اختیار انسان نیست. در این صورت شاید انسان ادعا کند که خوبی و زشتی هر دو در تقدیر انسان بوده و نه در تدبیر او، و این خود جفا به عقیده و باور به آفریدگار جهان است، در صورتی که نوشت ازلما به گونه مثبت در مشیت او است و لی بدکاری های ما بر مبنای آفرینش ذهنی مان به میان می آیند و به صحنه عمل پیاده میشوند در صورتی که از آن نمی هم شده ایم و لی بازهم احساسات بر عقلانیت چیره می شود و ما کاری بد را به سر می رسانیم. اشعریان و عرفا همه اختیار و اراده را برای خداوند قایلند و در ذهن و فکر و اراده بشر، قدرت و اختیاری را سراغ ندارند.

رضا بداده بده و از جبین گره بکشای

که بر من و تو دری اختیار نگشودست

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

و یا هم:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم

این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

در کار گلاب و کل حکم ازلما این شد

کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد

انسان باید، در مورد توانایی های خودی همواره واقع بین باشد. تنها مساعی و تلاشی که در راستای بدست آوردن اهداف مطروحه خود داریم و بذل توجه به بازتاب ارزش های مان که جز زندگی روز مره ما هستند، نشاط و زندگی ما را سازنده نخواهند بود، اگر ما، اختیار دانستن اهداف و برنامه ریزی های مانرا نه داشته باشیم، و هم از استقلال فکری، اندیشه و بینشی که در برابر مردم و ملت خود داریم، بهره مند نباشیم. اگر انسان ها در مورد حد و مرز قدرت و صلاحیت و اختیار فکری و ذهنی شان آگاهی منظم و کامل نداشته باشند، وارد چالش های ناهمگون و تقابل خواهند شد. وقتی با گرفت تصمیمی رو برو می شویم، باید ژرفا و مرز توان فردی و حجم منابعی ای را که در اختیار داریم، باید بدون تردید به سنجش گیریم. جبر و اختیار در واقعیت امر، در باره صلاحیت، حد، قدرت و قوت انسان مطرح است. جبر عبارت است از نسبت دادن کار انسان به آفریدگار او. جبری ها به این باور هستند، که انسان در همه کار کرد ها، بینش، اراده و پندار خود هیچگونه اراده و اختیاری از خود ندارد، که در حقیقت انسان را با سایر موجودات محیط پیرامون که از موهبت عقل و بینش انسانی محروم هستند، برابر می دانند که در حقیقت امر در ذات خود انکار از بینش بهترین آفرینش بودن انسان است. در صورتی که باید گفت اختیار در واقعیت امر، عبارت است از نسبت دادن کار انسان به خود انسان، که بدون تردید اراده خداوندی نیز در آن نهفته است، زیرا انسان را نماینده خود در زمین و خلیفه انسان ها ساخت. از دیدگاه وجدان و قرآن باطل است، اما از منظر عقل و وجدان، انسان در اثبات آزادی و اختیار و رد جبر جز وجدان و دریافت درونی به چیز دیگری نیاز ندارد، زیرا هر فردی در عین میل و علاقه به انجام عملی خود را بر ترک آن نیز توانا می بیند، و چنین است عکس آن.

این که گویی این کنم یا آن کنم

خود دلیل اختیار است ای صنم

در همان ابتدا قبل از آنکه چیزی یاد بگیرد و درس بخواند، بطور غریزی و فطری خود را مختار و آزاد می داند. اگر از چیزی بدش بیاید، آن را قبول نمی کند و می گوید نمی خواهم. اگر به او گفته شود چرا نمی خواهی، میگوید نمی خواهم. اگر به او گفته شود چرا نمی خواهی، جواب میدهد دوست ندارم. پس اگر خود را مجبور می دانست، گفتن اینکه نمی خواهم و دوست ندارم، شاید معنی ای نمی داشت. از این سبب آزادی فطرتاً در نهاد بشر گذاشته شده و بشر در نهاد خود آزادی را می یابد. شما که نامه نوشته و از ما سؤال کرده اید، آیا احساس جبر کردید؟ آیا وقتی یک لیوان آب برمی دارید و می خورید، احساس جبر می کنید؟ آیا وقتی می خواهید کاری بکنید، خود را قادر بر ترک آن نمی دانید؟ اگر به وجدان خود مراجعه نمایید و در اعمال و رفتار تان دقت کنید، خواهید دانست که آزادید و کسی شما را مجبور نمی کند. جبر مفاسد زیادی دارد که عقل و وجدان از پذیرفتن آن ها امتناع دارد و نمی تواند قبول کند. مثلاً انکار اصل آزادی در انسان مایه سقوط تمام ارزش های انسانی است، در نتیجه میان نیکوکار و بدکار،

ستمگر و داد گر، خدمت گزار و جانی، فرقی نخواهد بود، زیرا هیچ کدام از این دو گروه در انجام عمل خود مختار و آزاد نبوده اند، و اینکه بعضی را خوب و برخی را زشت می پنداریم. دلیل بر این است که آنها را صاحب اختیار و دارای نقش در کارهای شان می دانیم اصولاً قانون و مجازات وجود دارد، همچنین تکلیف خداوند به انسان ها و ایمان و عدم ایمان و کفر و ناسپاسی و غیره ... چه معنی خواهد داشت. انکار آزادی ویرانگر مبانی حقوق و قوانین مربوط به ارتکاب جرایم است، زیرا با پذیرفتن مجبور بودن انسان، دیگر جرم مفهومی نخواهد داشت و تقسیم انسان به مجرم و غیر مجرم بی معنی خواهد بود. اینکه می بینیم در تمامی دنیا از اول تا کنون مجرم مجازات و نیکو کار را تشویق می کنند، دلیل بر این است که انسان را مختار میدانند. قرآنکریم، آزادی را در انسان مورد تأیید قرار داده و آن را زیر بنای تشریع دانسته و فرموده است: " برای انسان جز تلاش خود چیزی نیست. " (2) " هر انسان در گرو خود می باشد " (3) و " ما راه را به او (انسان)، نشان داده ایم، خواه شاکر باشد و به پذیرد، و یا ناسپاس باشد و (نه پذیرد) " (4). اصولاً اگر انسان مختار نباشد، آمدن پیامبران و راهنمایی های آنان بیهوده خواهد بود. و هم اگر انسان در اعمالش مجبور باشد، چرا یکی به فردوس برین می رود و دیگری به زرفای جهنم میرود؟ بنا بر این از دیدگاه قرآن مجید، انسان موجودی است که سرنوشتش را رقم می زند. این که گفته می شود خدا سرنوشت انسان را تعیین کرده، درست است، ولی بدین معنی است که خداوند انسان را انتخابگر و آزادمنش آفریده است. خواست خدا این است که سرنوشت انسان به دست خود او تعیین گردد و کارهایش را با انتخاب گری و تصمیم انجام دهد. خداوند زندگی انسان را این گونه تعیین نموده است که با انتخاب خود، یک راه را انتخاب کند. سرنوشت او این گونه رقم خورده که با اختیار، چیزی را برگزیند یا آن را نپذیرد و درست است که خداوند از ابتدا بر همه چیز عالم بوده و همان را تعیین نموده، اما معنای آن چنین است که خداوند از ابتدا عالم بود که انسان با اختیار خود آن عمل را انتخاب یا ترک می کند و انسان با اختیار خود، همان را انجام می دهد. به دیگر سخن: همان گونه که اصل وجود انسان و اصل کار و کوشش او مورد اراده خدا و تابع مشیت او است، یعنی خدا او را آفریده و به او نیروی فعالیت داده است، همچنین مختار بودن انسان مورد اراده خداوند است، یعنی خدا از اول انسان را طوری آفریده که کارهایش را با اراده خود انجام دهد. (5) برای اطلاع بیشتر به کتاب انسان و سرنوشت استاد مطهری و ج 4 کتاب منشور جاوید از استاد جعفر سبحانی و علم پیشین الهی و آزادی انسان از آقای سعیدی مهر مراجعه فرمایید. درباره جبر و تفویض، عقائد مذهبی اسلامی به اختلاف می باشد. شیخ ابوالحسن اشعری مؤسس مذهب اشعری معتقد است که افعال بندگان به قدرت و خلقت خداست و بنده را هیچ تأثیری در آن نیست بلکه خداوند این طور مقدر فرمود که در بنده قدرتی و اختیاری ایجاد کند و فعل او را مقارن با همان قدرت و اختیار ایجاد کند، بدون آنکه قدرت و اختیار بنده در آن مدخلیت داشته باشد. و در میان آنها جهمی که پیروان جهنم بن صفوان می باشند یا فراتر نهاده، معتقدند که اصلاً برای انسان قدرت و اختیاری نیست بلکه در همه موارد مجبور است. قاضی ابوبکر که از بزرگان متکلمین آنهاست گفته است: خود کار به قدرت خداست، ولی طاعت شدن مانند نماز، یا معصیت بودن مانند شرب خمر، صفاتی برای فعل و به قدرت بنده می باشند. شیخ ابواسحق اسفرائینی معتقد است که مؤثر در افعال، مجموع قدرت خدا و قدرت بنده است. و دو نفر از شاگردان او به نام امام الحرمین و ابوالحسن بصری گفتند: افعال بندگان به وسیله قدرتی است که در بنده ایجاد فرموده است. و معتزله که پیروان واصل بن عطا هستند، گفتند که: خود بنده بالاستقلال افعال را ایجاد می کند بدون دخالت اراده خدایی، و خداوند بنده را خلق کرده و قدرت و اراده به او عنایت فرموده که آنچه بخواهد انجام می دهد که قول اشعری و جهمی جبر محض، و عقیده معتزله تقویض محض می باشد. ولی آنچه امامیه اثنی عشریه از فقها و عرفا و فلاسفه بر آن معتقدند و آن را از فرمایش معصوم اخذ نموده اند، امری است بین این دو امر که فرموده اند: لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین. و قول حق و عقیده صحیح همین است که مستند به ادله عقلیه و آیات و اخبار می باشد. البته معتقدین جبر و تقویض هر کدام به آیاتی از قرآن مجید استناد می کنند. ولی با مقایسه با سایر آیات و با تأیید اخبار همه آنها با عقیده شیعه امامیه منطبق می شود. بیان آن به طور اجمال این است که افعال اختیاری بندگان مبتنی بر مقدمات داخلی و اسباب خارجی است؛ زیرا فعلی که از آنها صادر می شود ابتدا در ذهن آنها تصور آن پدید می آید، پس از آن نظر به غایت و نتیجه نموده و اگر نافع باشد تصدیق پیدا می شود. و پس از آن میل، بعداً عزم و سپس اراده می کند که در خارج انجام دهد و بعداً به توسط جوارح وجود می یابد. ولی خود همان تصور و تصدیق که قبلاً در او پیدا شده از طرف خداوند بر مخیله و مفکره او القاء می شود، پس فاعل آن خداست. و باضافه اراده و اختیار که در او می باشد از خود او نیست بلکه خداوند به او داده، پس اراده و اختیار او به امر خداست. بنابراین افعالی که از او صادر می شود نه به استقلال است بلکه مقدمات داخلی آن به اراده خداوند است. و تقویض کامل نیست چنانکه معتزله گفته اند، و مجبور محض هم نیست؛ زیرا داشتن اراده و اختیار برای بشر مشهود است. و باضافه لازمه جبر این است که جبری باشد و مجبوری، و یعنی مجبور این است که از خود استقلال در وجود دارد و مرید و مختار است ولی از او سلب اختیار شده است. و حرکت او به اراده

جابر است، در صورتی که او در وجود خود استقلال ندارد و اراده و اختیار مستقل نیز ندارد که او را مجبور کنند. و نیز طوری نیست که اراده‌ای داشته باشد و تابع اراده حق باشد که معنی تسخیر می‌باشد بلکه موضوع خیلی دقیق‌تر از این است، و معنی امر بین‌الامرین این است که فاعل اشیاء ذات حق است - تعالی شانه - که در مراتب و حدود بندگان تجلی و ظهور نموده و ایجاد اراده در او می‌نماید؛ مانند شعاع آفتاب که به توسط شیشه‌ها و پنجره‌ها بتابد و اطاق را روشن و گرم کند که در حقیقت سبب گرمی و روشنی آفتاب است. ولی ظهور او در شیشه است بلکه موضوع خیلی بالاتر و دقیق‌تر از این نیز می‌باشد؛ زیرا در اینجا باز ممکن است خیال کنیم که شیشه اصلاً اثری ندارد و نور خورشید است ولی در مقام افعال، ظهور اراده حق است به وسیله بنده. و با بیان دیگر حکیم بزرگوار خواجه نصیرالدین طوسی فرمود که: اراده بنده، علت قریبه فعل و اراده حق، علت بعیده آن می‌باشد. اشاعره فقط نظر به علت بعیده نموده و قائل به جبر شده‌اند و معتزله فقط علت قریبه را در نظر گرفته و به تقویض قائل شده‌اند، در صورتی که همه علل بعیده و قریبه را باید در نظر داشت که معنی امر بین‌الامرین این است. و به عبارت عرفانی دیگر کسی که توجّه به عالم معنی ندارد و فقط در مادیات غوطه‌ور است، همه چیز را از خود می‌بیند و برای خود استقلال اراده گمان می‌کند و قائل به تقویض می‌شود؛ و مجذوب محض برای خود اراده‌ای نمی‌بیند و توجّه کامل به عالم بالا دارد و همه چیز را از حق می‌بیند. ولی کمال حقیقی در این است که جمع بین جذب و سلوک و ظاهر و باطن نموده اراده حق را در مظاهر بشری مشاهده نماید. و علت بعیده را در علل قریبه شهود کند.

گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست

ما کمان و تیراندازش خداست

ما همه شیران ولی شیر غلم

حمله‌مان از باد باشد دم‌بدم

حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد

جان فدای آنکه ناپیداست باد

خواجه نصیر الدین طوسی در باره جبر گوید: قومی گویند مردم را خود هیچ اثر و فعلی و کسبی نیست، و آنچه بدو نسبت دهند که او کرده در حقیقت فعل خدای تعالی بتقدیر او است. و بعضی دیگر می‌گویند، مردم را اختیاری نبوده و آنچه را به وی نسبت کنند که او کرده در حقیقت فعل خدای تعالی بتقدیر او و کسب بنده است. چه خدای تعالی با ایجاد آن فعل هم صفتی در بنده آفریند که انرا قدرت خوانند. و به حقیقت میان این سخن و سخن اول جز در عبارت تفاوت نیست و از جهت آنکه هردو قوم گویند: «لا موثر فی الوجود الا الله» و این قوم را جبریان خوانند. و مقابل این دسته را **قدریان** یا **عدلیان** خوانند ولی میتوان جبریان را قدری خواند به سبب آنکه گویند کارها به تقدیر خدای است. باید دانست که به جهت این خبر «القدریه مجوس هذه الامه» هر قومی قدری بودن را به دسته مخالف خود نسبت میدهد. (مجموعه رسائل خواجه نصیر ص 9 و 10)

و در کشاف اصطلاحات الفنون (نقل از شرح مواقف و تلویحات) چنین آمده است: جبر در اصطلاح متکلمان به معنای اسناد افعال عباد به خدا استعمال شده و آن مقابل قدر است که ان اسناد دادن افعال عبد به خود اوست نه به خدا. پس جبر، افراط در تقویض امور به خدای تعالی است چنانکه گویی بندگان هیچگونه اراده و اختیاری ندارند، و قدر تفریط در این معنی است به طوری که بنده را در افعال خود خالق بالاستقلال بدانند. و هر دو عقیده باطل است و **حد وسط بین جبر و تقویض حق است** که به «کسب» نامیده میشود. و مرحوم شهرستانی آرد جبر، در حقیقت نفی فعل از بنده و اسناد به پروردگار تعالی است. جبریان یا مجبره یعنی کسانی که برای بندگان در افعال خود آنان اختیاری قائل نیستند. شهرستانی گوید: جبریان را اصنافی است؛ جبریه خاص و خالص که گویند: بطور قطع بندگان را نه فعلی باشد و نه قدرت بر فعل دارند. و جبریه متوسط که گویند: بندگان قدرت دارند لیکن آن قدرت به کلی بی اثر است اما انکسی که برای قدرت حادث را اثر گونه ای در فعل قائل شده و آن را کسب نامیده جبری نباشد. و معتزله کسانی را که قدرت حادث را در احداث و ابداع بالاستفاده اثبات نمیکنند جبری دانند. و بنابراین باید جمعی از اصحاب خود را که متولدات را افعال بلافاعل دانند، جبری خوانند. (ملل و نحل 1/112). مسئله جبر و اختیار با اهمیت فراوانی که داشته است به نامهای مختلف مورد بحث قرار گرفته و کتب و رسالات مستقل در آن نوشته شده است. شهرستانی منشا اختلاف فرق اسلامی را در چهار اصل میداند، و یکی از آنها مسئله جبر و اختیار شمرده است. شبلی نعمان در اینباره مینویسد: منشا اختلاف دوم اینست که اگر نیک بنگریم معلوم میگردد که از افعال انسان یکی هم تحت اختیار ما نیست تا این حد که اراده و خواهش ما نیز تحت تسلط ما نباشد و لی اگر ما در افعال خود مجبور باشیم موضوع ثواب و عقاب که روح دیانت است از بین میرود. در قرآن مجید آیاتی از هردو قسم درج است مفاد بعضی است که انسان آنچه میکند به اراده خداست و از جانب اوست مانند: «قل کل من عند الله» و مفاد بعضی دیگر اینست

که انسان در کار خود مختار است : « ما اصابک من سيئه فمن نفسك ». بنابر این دو رأی در اسلام پدید آمد کسانی جبر را پذیرفتند و جبریه نام یافتند و گروهی مردد و دو دل بودند برگفتار خود پرد؛ «کسب» کشیدند و این نام را ابوالحسن اشعر اختراع کرد و قدما اسمی از آن نبرده اند. لکن معتزله گفته اند انسان در کلیه افعال خود آزاد و مختار محض است. البته این اختیار را چون خداوند به او داده است در اختیار و قدرت مطلقه خداوند هیچ نقص و خللی راه نمی یابد. (ترجمه تاریخ علم کلام شبلی نعمان: ص 17) از گفتار بسیاری از محققین چنین برمی آید که در این دو مسأله دو موضوع مورد بحث است : یکی آنکه آیا انسان در افعال و اعمال خود مختار است و قدرت مطلق دارد یا اینکه به کلی مسلوب الاختیار و مضطر است و یا اینکه نه آزاد مطلق است و نه مجبور محض بلکه حالتی در بینابین است. موضوع دیگر که مترتب بر موضوع اول است ، مسئله ثواب و عقاب اعمال و ارسال رسل و انزال کتب است. در مسئله نخست ممکن است کسی قائل به نحوی جبر باشد و در عین حال ثواب و عقاب بر اعمال عباد را مستحسن شمارد. یعنی چنین نیست که همه جبری مذهبان ارسال رسل را بیهوده و ثواب و عقاب را قبیح دانند. تاریخ پیدایش این فکر و بحث در آن همزمان با فکر فلسفی بوده و تاریخ تحقیقی و دقیق آنرا نمیتوان معلوم داشت ولی در اسلام و میان مسلمانان تاریخ هایی ذکر شده است که به صحت آنها چندان اعتماد نیست. در الذریعه چنین آمده است : نخستین کسی که درباره این مسئله از وی سؤال شد امام **ابوالحسن هادی علی بن محمد عسکری (ع)** (بود که در جواب آن رساله مستقلی نوشت و شیخ حسن بن علی بن شعبه آن رساله را تحت عنوان «رسالته علیهم السلام فی الرد علی اهل الجبر و التفویض» در ضمن کتاب «تحف العقول» آورده است. و اول کسی که درباره خلق افعال عباد چیز نوشته است امام اهل سنت محمد بن اسماعیل بخاری (متولد 256) مولف یکی از صحیح ترمیم صحاح ششگانه اهل تسنن میباشد. (الذریعه 8/5) در تاریخ ادبیات ایران چنین آمده است : از قدیم ترین کسانی که به نشر عقیده جبر در میان مسلمین پرداخت مردی به نام جهم بن صفوان از موالی خراسان بود که مدتی در کوفه بسر میبرد و بعد کاتب حارث بن سریح شد که در خراسان بر نصر بن سیار عامل بنی امیه خروج کرد و منهدم گردید و جهم نیز مقید و مقتول شد (128 هجری) و پیروان او را جهیمیه گویند. اینان معتقد بودند که انسان در همه اعمال خود مجبور است و خداوند اعمال او را همچنان مقرر کرد که برگ را میریزاند و آب را جاری میکند. در مقابل این دسته قدریه اند که پیدایش آنها در اسلام پیش از جبریه بوده است. نتیجه مستقیم نزاع میان این فرقه پیدایش فرقه سوم به نام معتزله است که پاره ای از عقاید خود را از مجبره (از قبیل نفی رؤیت) و پاره ای دیگر را از قدریه گرفته اند (مانند مختار بودن انسان) و به همین جهت آنان را گاهی قدریه و گاهی جهیمیه خوانده اند و خود آنان از هردو فرقه تبری میجستند. (تاریخ ادبیات ایران دکتر صفاص 47 و 48). ولی این مسئله در قرن دوم هجری بصورت یک بحث علمی در مکتب درس حسن بصری و شاگردش واصل بن عطا طرح و در اواخر قرن سوم توسط ابوالحسن اشعری باوج خود رسید و علمای اسلامی سنی را به دو فرقه اشاعره و معتزله تقسیم نمود. معتزله کارهای بشر را باختیار خود بشر دانند و خدا را جز در حد امر و نهی در آن مؤثر ندانند، ولی اشاعره بشر را یک آلت بی اختیار شناسند. اما شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم خود قول سومی دارند و آن حد وسط است بین جبر و اختیار مطلق ، چنانکه حدیث معروف از امام صادق (ع) «(لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین)» (نه جبر و نه واگذاری مطلق بلکه امری است بین این دو) اشاره به همین مسلک است. توضیح اجمالی اینکه هرچند بشر در کارهایشان فاعل مختار و در بکار بردن اراده مستقل است تا پاداش و کیفری که بر اثر اعمالش به وی میرسد به استحقاق خود و بر وفق عدل باشد ، ولی در عین حال خداوند درباره کسی که حالت تسلیم و انقیاد در او میبیند لطف خاصی مبذول میدارد و اسباب و وسائل و امکانات دستیابی بکار نیک در اختیارش مینهد و بسا حالت شوق و علاقه به آن کار به وی میدهد نه چنانکه با اختیار منافات داشته باشد بلکه اختیار همچنان باقی و کار ، مستند به خود بنده است. و یا در مورد آنکه در برابر فرامین خدا حالت عناد و لجاج دارد خداوند لطف و عنایتش به وی نکند و بسا حالت بی رغبتی بدش نهد که بکار خیر نائل نیاید ، و این را در اصطلاح شرع خذلان گویند که این نیز انسان را از اختیار بیرون نکند. مسئله جبر و اختیار در محضر حضرات ائمه معصومین علیهم السلام توسط شاگردانشان یا بعضی از پیروان آن دو مذهب مطرح میشده و از آن پاسخ میگفته اند. هر دسته ای برای اثبات مدعای خویش به آیات و اخباری استناد جسته و ادله عقلی اقامه مینماید. خواجه نصیر در رساله جبر و اختیار خود چنین آرد : حجت بزرگترین طائفه اولی (جبریه) آن است ، که به اتفاق هر دو قوم خدای تعالی پیش از وجود بندگان دانست هر کسی چه کند. اگر ممکن باشد که خلاف آن کنند ، ممکن باشد که علم خدای تعالی نه علم باشد . و چون ممکن نباشد که خلاف آن کنند ، ایشان را هیچ اختیاری نباشد. و نیز گویند که قدرت و ارادت مردم نشاید که فعل او بود. چه اگر فعل او بود فاعل به حسب قدرت و ارادت بود ، پس او را در ایجاد قدرت و ارادت خود احتیاج به قدرتی و ارادتی بود ، و دور یا تسلسل لازم آید. و هردو محال است. و چون قدرت ارادت مردم نه به فعل او بود ، پس هرگاه قدرت و ارادت در او آفریند واجب بود که فعلی از او صادر شود ، و هرگاه که نیافریند محال بود که صادر نشود، پس او را هیچ اختیار نبود. و نیز گویند : اگر خدای تعالی تقدیر کرده باشد که چیزی به مردم رسد و او هیچ سعی نکند در تحصیل آن ، لا محاله به او رسد. و

اگر تقدیر کرده باشد که آن چیز به او نرسد ، و او بسیار جهد کند در تحصیل او محال بود که به او رسد. پس جهد و سعی مرد را هیچ تاثیری نبود ، و جمله به خواست و ارادت حق تعالی بود. و حجت بزرگترین طائفه دوم آنست که اگر بنده را اختیاری در فعل نباشد تکلیف براو عبث باشد ، و دعوت اولیاء و انبیاء بیفایده باشد. و جهد و سعی چرا باید کرد و مدح و ذم متوجه نشود . و اگر شود راجع به مردم نباشد و دین و کفر ، بخت نیک و بد بود و ثواب و عقاب نه بر عمل باشد. و بعضی دعوای ضرورت کنند در علم به آنکه مردم را فعلی است و در آن مختار است. (مجموعه رسائل خواجه نصیر: 9الی 10) خواجه نصیر پس از پایان ادله پیروان جبر و اختیار گوید : ما آنچه مقتضای عقل مطلق است در این بحث به ترتیب ایراد کنیم. و التفات نکنیم به نصرت مذهبی یا کسر مقاله ای ، تا آنچه حق باشد واضح شود ان شاء الله. آنگاه به تفصیل درباره وجوب و امکان و امتناع و احکام هر یک سخن گفته و در انواع اسباب و علل و معنی جبر و اختیار و اینکه سبب تا موجب نشود مسبب از او صادر نشود نیز بحث کرده و بعد از ناتیقیات را مورد بررسی قرار داده و در فصل ششم رساله مزبور به این نتیجه میرسد که وجوب فعل از فاعل منافی اختیار او نباشد . و آن را چنین تقریر میکند : « این وجوب و امتناع که ذکر شد منافی اختیار نباشد . بیانش آنست که قادر چنانکه گفته شد : فاعلی باشد که تواند که کند و تواند که نکند . یعنی فعل و ترک هردو از او صحیح بود و نسبت با متساوی ، و چون مرجحی ترجیح یک طرف دهد آن طرف واقع شود. پس اگر مرجح ارادت او بود ، تا هرگاه که خواهد بکند ، و هرگاه که نخواهد نکند ، او را مختار خوانند و از اینجا معلوم شد که مختار را دو صفت باشد : یکی قدرت و دیگری ارادت. قدرت آنست که فعل و ترک او علی سبیل البدل صحیح است و هیچ کدام از او به تنهایی واقع نشود. و ارادت آنست که به انضمام وجود او با قدرت ، ترجیح یک طرف نماید. یعنی با وجود قدرت و ارادت ، حصول فعل واجب باشد و حصول ترک ممتنع بود . و با وجود قدرت بی ارادت ، حصول فعل ممتنع باشد و حصول ترک واجب . و این معنی محض اختیار اوست نه منافی او. » و پس از آنکه ایرادی بر خود وارد ساخته و جواب آنرا میگوید ، چنین آرد : « بر جمله چون مجموع قدرت و ارادت مستلزم فعل است و با تقدیر هر دو ، تقدیر عدم فعل ، همچنانکه با تقدیر وجود فعل تقدیر عدمش ، و همچنانکه وجوب فعل ، که بر تقدیر وجودش به او لاحق شود منافی اختیار فاعل نباشد وجوبی که از وضع به سبب اولاً آمد هم منافی اختیار او نباشد » (مجموع رسائل خواجه نصیر 24 و 25). بعد از آن درباره قوی و افعال انسانی و قدرت و ارادت و چگونگی صدور افعال اختیاری بحث کرده و سرانجام حاصل به حاصل این مباحث میپردازد و آنگاه به ذکر شبهات و دفع آنها پرداخته و اشاره ای به ادله نقلیه در این باب میکند و از بحث درباره آنها به این جهت که مبنای رساله مزبور بر ادله عقلی و قیاسی است نه ادله نقلی خودداری میکند. خلاصه استدلال فرقه های مختلف در این مسئله بر روش قدماء از رساله جبر و اختیار خواجه نصیر نقل شد. و اما حدیث: امام علی فرمود : مگوئید که خداوند مردم را بخودشان واگذار نموده که هرچه خواهند بکنند ، زیرا در این صورت خدا را ضعیف و ناتوان شمرده اید. و مگوئید آنها را به گناه مجبور ساخته ، که لازمه آن ستمکار دانستن خداوند است بلکه بگوئید : هرکار نیکی از دست بشر برآید (درعین اختیار) به توفیق خداوند ، و کار بدی که مرتکب گردد بر اثر خذلان (یاری نمودن) خداست. و همه اینها در علم خداوند گذشته است. (بحار جلد 5/ ص ، 95) . از امام صادق درباره حقیقت قضا و قدر پرسیدند حضرت فرمود : چیزیکه بتوان بنده را بدان سرزنش نمود از بنده است و آنچه که نتوان بنده را در مورد آن سرزنش نمود از خداست ، خداوند به بنده اش میگوید چرا گناه کردی ، چرا مرتکب جنایت گشتی ، چرا میگساری کردی ، چرا زنا کردی ؟ زیرا این اعمال از بنده است . ولی نمیگوید : چرا بیمار شدی ، چرا ناتوان گشتی ، چرا سفید شدی ، چرا سیاه گشتی ؟ زیرا اینها از خداست. (بحار ، ص ، 95) . امام رضا فرمود : خداوند کسی را به اصاعت مجبور نسازد و در معصیتش نیز مفلور و مغلوب کسی نباشد و بندگان در قلمرو سلطنتش رها و آزاد مطلق نباشند ، آنچه را که خود در اختیارشان نهاده خود مالک آنست و بر هر آنچه که قدرت دارند خود بر آن قدرت دارد؛ پس اگر اطاعتش نمودند آنان را مانع نشود و اگر معصیتش کردند اگر بخواهد مانعی پیش آرد که معصیت نکنند و اگر هم مانعشان نگردد در حقیقت او به معصیت وادارشان نساخته است. (بحار ج 16 ص 22) {چنانکه قرآن میگوید : خداوند بر دل آنها مهر گذاشته یعنی آنها را بحال خود رها ساخته و خداوند آنها را در معصیت مانع نشود} روزی یکی به پیش پیامبر آمد حضرت به وی فرمود : مرا از شگفت ترین چیزی که دیدی خبر ده. وی گفت جمعی را دیدم که با مادر و خواهر خود میامیختند و چون به آنها گفته شد چرا چنین میکنید؟ میگفتند قضا و قدر خدا مارا به این امر وادار میسازد. پیامبر فرمود : در آینده گروهی از امت من نیز چنین گویند آنان مجوس امت منند. بحار جلد 5 ص. 47. پیامبر فرمود : در آینده گروهی بیایند که خدا را معصیت کنند و گویند خدا برما چنین مقدر نموده ، کسیکه گفتار آنها را رد کند مانند کسی باشد که در راه خدا شمشیر زند. (بحار ج 5 ص 75) (بزرگترین دلیل جریان اینست که خداوند از ازل بکارهای بندگان آگاه بوده اگر بگوئیم آنان در کارهایشان آزادند پس از علم خدا تخلف پذیرد. و بطلان آن پر واضح است چه علم از هرکسی که باشد جز کشف نباشد و معلوم است که کاشف در مکشوف اثر نهد ، آری خدا میداند که مردم به اختیار خود فلان کار کنند و اگر بگوئیم آنان در آن کار مجبورند بر خلاف علم خداوند گفته ایم ، و شگفت اینکه قائلین به جبر خود

مسلمان و بلکه از دانشمندان این دین هستند ، آنان ثواب و عقاب و مدح و توبیخ خداوند را که از مسلمات دین اسلام است چگونه توجیه کنند و بعثت انبیا را چه فایده مرتب برآن دارند؟ (نگارنده) استاد مصطفی حسین‌یاستاد بزرگ ایت الله خوئی در کتاب البیان به این مسئله پرداخته اند: هر انسانی درک میکند که وی بر بخشی از کاهایش قدرت دارد مه میتواند آنرا انجام دهد یا انجام ندهد ، و همه میدانیم که چون کار زشتی از کسی سرزند مورد سرزنش عقلا ، و چون کار نیکی از او سر زند مورد ستایش آنان باشد و این بهترین دلیل است بر اینکه هرکسی در کارش مختار است و مجبور نیست. و هر عاقلی میداند که حرکتش در حال راه رفتن بر زمین با حرکتش هنگام پرتاب شدنش از بام تفاوت دارد : که ان یک (راه رفتن بر زمین) اختیاری و این یک اجباری است. و هر انسان عاقل این را نیز درک میکند که وی گرچه در برخی از کارهایش مختار است اما مقدمات آن کارها از اختیارش خارج است ، زیرا از جمله مقدمات کار یکی وجود خود او و زنده بودنش و درک آن کار را و شوق علاقه اش به آن کار و متناسب بودن آن کار با یکی از نیروهای جسمی او و توانش بر انجامان کار است که همه اینها از اختیار او خارج و بدست کسی دیگر است که او همان سازنده انسان است. و معلوم است که انسان نسبت به سازنده خود مانند ساختمان نسبت به بنا یا خط نسبت به خطاط نیست که چون کار تمام شد دیگر به سازنده نیازی نداشته باشد بلکه انسان تا گاهی که قرار است زنده باشد مدام و آن به آن بدان نیازمند است که هر آن به وی مدد رساند و حیاتش را ادامه دهد و به ضربان قلبش استمرار بخشد مانند روشنایی برق که بایستی مدام از کارخانه برق نیرو بگیرد و هر آن که ارتباطش از آن قطع شود در حال خاموش میشود. پس کارهای انسان مانند آنست که شما در اتاقی تاریک دکمه چراغی را بزنی و آنرا روشن کنی که از سویی این روشنایی به شما نسبت داده میشود که شما دکمه را زده ای و از سوی دیگر به موتورهای مولد برق نسبت داده میشود که اگر به آنجا متصل نبود نوری نبود. برای مثال اگر کسی دستش فلج باشد که خود نمیتوانست آنرا حرکت دهد و پزشکی توانست به نیروی برق برای مدتی کوتاه حرکتی در آن بوجود آورد که در آن مدت دست در اختیار صاحبش حرکت کند ، و چون بنزد پزشک میرود دستش را به سیم برق متصل میکند و دست در اختیار صاحبش حرکت میکند ، در چنین حالتی هم حرکت دست به صاحب دست میتوان نسبت داد که او به اختیار خویش حرکت داده و هم به پزشک که این نیرو را به وی داده ، و معلوم است که کار پزشک در اختیار صاحب دست نمی باشد .»

- مؤثریت تمرکز فکری در کارکرد ها
 - مؤثریت آفرینش زندگی متوازن و هماهنگ
 - تأثیر برقراری روش زندگی سالم و اثر مند
 - شیوه تقویت حس اعتماد به نفس
 - تأثیر ظرفیت های کاری قیادت و امور سازماندهی در جامعه
 - اثر گذاری قیادت اثرمند در کار کرد ها
 - نقش بارز سپارش اختیار و کنترل هدفمند
 - اهمیت آفرینش دگرگونی اثر گزار در زندگی
- " آنهایی که زمان گران بهای شان را در اجرای کار های خورد و ریزه سپری می کنند، هرگز توان اجرای کار های سترگ در زندگی را نخواهند پیدا کرد" (Francois Duc de La Rochefoucauld)

تمرکز فکری در کار کرد ها : بر بنیاد بینش آفرینش انسان و کائنات ، زمان کافی در اختیار همه انسان ها و کافه بشریت قرار گرفته است تا از آن مطابق اختیار و صلاحیت فکری و عقلانی اش در راستای سپری نمودن هستی معنی آفرین کار بگیرد. انسان من حیث بهترین آفرینش اختیار مطلق دارد که از زمان دست داشته اش مطابق شیاره محیطی ای که در آن هستی دارد، استفاده کند. مسرت کاری، زمانی برا ما دست میدهد ، یقین حاصل کرده بتوانیم که کار کرد های رزومه ما خیلی هم رسالت مندانه و متناسب با مسؤولیت و رسالت شخصیت خودی در میان آنهایی که هستی مشترک داریم، برنامه ریزی، طرح و گونه پذیرفته اند. اگر در زندگی سعی ورزیم کار های زیادی را بدون در نظر داشت اولیت شناسی بسر رسانیم، شاید یگانه دست آوردی که برای ما به ارمغان بیاورد، تشویش، مشکوکیت، دلهره و نبود مسرت و فرسایش قامت فکری باشد. بیشترین رقم تمرکز فکری ما روی مسایل و برنامه های ارزشمند و حایر معنی و هدف دار ، باعث آفرینش سطح عالی اندوخته ها، کامگاری ها و بهروزی های بیشمار می شود. به هر پیمانه ای که برای کار های خیلی ها ساده، کم بها و بدون ارزش زمان کمتر اختصاص دهیم به همان اندازه برای کار کرد ها و اندوخته های سالم تر ، زمان بهتری را سرمایه گذاری می کنیم و این به آن معنی است که برای کار کرد های هدفمند تری که نقش حیاتی را در هستی ما و تعالی جامعه ای که در آن حیات بسر می بریم، زمان بیشتری اختصاص داده ایم که با رسالت مندی تاریخی ما من حیث افراد بهتر و شایسته تر در جامعه، هم سان و در هماهنگی منطقی بیشتر قرار قرار خواهند داشت ، آنگونه که قول معروف است ، زمان برای آنهایی که :

- در انتظار اند، آهسته است
 - نگران اند، شتابان است
 - مفهوم اند، داراز مدت است
 - عاشق و دلباخته اند، وجود ندارد
- گزینش شایسته و هستی آفرین، بازتاب دهنده سطح فهم ، طرح برنامه هدفمند، و رسالت خودی هر شخصیت اجتماعی است. برنامه ریزی هدفمند همه ما را را به باز آموزی میگیرد ، کدامین مؤلفه ها در زندگی ما دارای ارزش بهتر اند و کدام ها اند که زمان گیر، فاقد ارزش عینی و سازندگی اند. زندگی بسا مسایل را بردوش ما میگذارد که زمینه تمرکز فکری روی مسایل باارزش را نا مساعد ساخته و اسباب تشاویش و نگرانی را در امر تشخیص مبرمترین پدیده ها ، به آفرینش می گیرد. هر انسان در هستی روزوار خود دارای مسؤولیت فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و حرفوی است. از این سبب بعضن دشوار به نظر می رسد بدانیم از کجا باید آغاز کرد. از این سبب باید صریحن بدانیم به چه کسی و چه چیزی باید واژه نی و به چه کسانی و چه چیز هایی باید بلی بگوئیم. چه چیزی را باید مسترد کنیم و کدامین حرف ها و سخنان را مورد پذیرش قرار دهیم. اگر به همه این مسایل به گونه دقیق نظر اندازی کنیم، بسا از

مسائلی را در سیاق موضوعات یاد شده در می‌یابیم که با رسالت و مسئولیت ما در همخوانی و همگامی قرار ندارد و تنها وسیله افزایش نگرانی‌ها اند و هم می‌توانند مسیر اصلی کاری ما را تغییر داده و حتی منحرف می‌سازند. زمانی که هر یک ما در هستی روزوار از کیفیت و اهمیت کار کرد های خودی، خویشتن را مورد پرس و پاس قرار دهیم، و بپرسیم آیا این همان چیزی است با ارزش و یا بی بها که میل دارم امروز بسر برسانم. در این صورت اندیشه های عقلانی در همسویی با رسالت و نقش ما من حیث بهترین آفرینش، یاری رسان در امر باز شناسی و تصریح ارزشمندی کار کرد ها و راه گشا بسوی کامگاری های لذت بخش و عزتیاب، خواهند بود. تمرکز فکری روش کاری را سبک تر و روشنتر بازتاب میدهد. دیدانداز های جدید و مبتکر زمانی در شیرازه فکری ما خوبتر و شایسته تر ظهور می کنند که دارای طرح برنامه روشن برای ینش کاربردی آنها باشیم. اگر وظایف و برنامه های کاری بیشمار در زندگی داشته باشیم، این خود باعث کاربرد پراگنده زمانی میگردد، و ما را از تمرکز فکری روی مسایل مبرم و هستی آفرین، محروم می سازد. مادامی که روی مسایل و وسایل عمده و ارزشمدار هستی متمرکز می شویم، دست آورد بهتری خواهیم داشت و هم ارزش ما در اجرای کارها در میان خانواده و اجتماع دو چند گردیده و ما را من حیث فرد مبتکر و کار دان در میان افراد محیط پیرامونی که در ان هستی داریم، به شناسایی می گیرد. در زمینه باید از خود باید بپرسیم :

- کدامین فکتور ها ما را در امر تقسیم بندی زمانی جهت کامگاری های دقیق تر، رهنمون هستند؟
 - آیا اختیار بلی و نی گفتن را دارم، آیا لازم است خود را گرفتار این موضوع سازم، اگر پاسخ نی یا بلی باشد، چه چیزی در پیشرویم ظهور خواهد کرد؟
 - اگر در هستی ام تنها سه مؤلفه مهم خواهند بود برای اجرا، آنها کدام ها خواهندبود، و چرا تنها این ها؟
 - آیا زندگی ارزش این قدر زحمت، رنج، مشقت، و فرآیند کارهای فرسایشی بیشمار را دارد؟
- "نگهداشت موازنه در زندگی کلید کامگاری ها و مسرت بی بدیل است" (گمنام)

آفرینش زندگی متوازن و هماهنگ : همه ما در هستی خود دارای نقش ها و مسئولیت های معین ای هستیم، و زمانی که وقت کافی را بخاطر تحقق برخی از آن مسایل ای که برای ما دارای ارزش والا و بینظیر هستند اختصاص دهیم، در حقیقت موازنه و هماهنگی را در زندگی خود، برقرار ساخته ایم. ساختار و استقرار موازنه در مفهوم اصلی اش عبارت از ساخت مستحکم و ایجاد رابطه هماهنگ میان جسم، فکر و روح است. موازنه در زندگی از سرحد مادی عبور نموده و داخل شیرازه بینش معنوی میگردد. نقش ناهمگون ما در برابر، همسر زندگی، فرزندان، پدر و مادر، کارمندان، کارفرمایان، دوستان، عزیزان، شخصیت های شناخته شده، دانش آموزان، همکاران، و باورمندان زمینه دشواری را در برابر همه قرار میدهد تا بتوانیم همه را مسرور نگهداریم و هم موازنه ای را در زندگی خود برقرار کرده بتوانیم. از این سبب دشوار به نظر می رسد بتوانیم تشخیص دهیم کدامین رابطه ها و ضابطه ها دارای اهمیت بهتر و نهادهینه تر اند برای انجام فوری و اثرمند. آنگونه که گفته اند، اگر بخواهی همه چیز را بدست بیاوری، هیچ چیز را بدست نخواهی آورد. در ضمن بسا اوقات برخی از آدم ها آنقدر در دنیای مادی خود به گونه ژرف غرق می شوند که دیگر هیچ چیزی از معنویات، اخلاق، کرامت، شرافت، آبرو، عزت، خدمت و صداقت در ذهن شان جای ندارد. خدا فراموش می شود، عقیده ضعیف و نحیف می گردد، تاریخ بی ارزش قلمداد شده و گذشته فراموش می شود، فرهنگ بسوی بی فرهنگی میرود، انسان بی درد می شود، رسالت کم رنگ می شود، شعار ها دگرگون می شوند، اصلیت به بی اصلی میرود و انسان ای که بهترین آفرینش در آثار و داشته های عقیدتی معرفی شده است، خویشتن را بدترین، زشت ترین، بی رحم ترین، و ظالم ترین زنده جان روی زمین معرفی می کند، چون در محراق مجازات هم تنها در روز موعود قرار میگیرد و در این دنیا کسی به سراغش نمی آید بیغم و کم غصه است، و شاید هم الهامی برایش از آن دنیای دیگر رسیده باشد که در آنجا نیز دشواری وجود نخواهد داشت، و باز پرس در نظر نیست چون روح داشت به مرجع موعود خود رسیده و جسم را به هر گونه ای که میل دارند مجازات کنند، چون دیگری حسی وجود نخواهد داشت که درد و رنج برایش محسوس و ملموس باشد، از این سبب در همه جا هیچ چیزی حضور عینی نداشت و نخواهد داشت، هر چه دلش شد انجام میدهد و خواهد داد. به پیمانه ای که انسان ها از هم متفاوت هستند، به همان اندازه بینش و فهم موازنه نیز برای شان ناهمگون است و راه ها و شیوه های حل موازنه و برقراری آن نیز خیلی ها متفاوت از هم خواهند بود. شایسته ترین موازنه در زندگی کاری، فکری و بشری ما در حقیقت امر عبارت از منظم سازی زمانی آن عده از مؤلفه های کاری ما خواهند بود که دارای ارزش بی بدیل در زندگی اند. در ساختار زندگی متوازن باید بخاطر داشته باشیم که گزینش خردمندانه و با ایمان قوی میتواند راه گشا برای شخص ما و سایرین ای که در برابر شان تعهد صادقانه و میهن دوستانه داریم، باشد. کامگار ترین شخص ای که در زندگی میل استقرار موازنه در زندگی را داشته باشد، شخصی

است دارای دیدانداز روشن، هدف عالی، هماهنگ، آرمانگرا، اندیشه آرام، انعطاف پذیر، شنونده خوب، و همواره در انتظار دگرگونی های هستی آفرین و سیاقمند، و این تنها حالتی است که باعث آفرینش اسباب مسرت و شادمانی در ما، و آنهایی که با ما دارای ریشه، بیشه مشترک و اندیشه اند می گردد.

- چگونه میتوانم نقش های ناهمگونم را مورد ارزیابی دقیق قرار دهم که بینش موازنه ام در زندگی خدشه دار نشود؟
 - از کدامین ویژگی ها در راستای حفظ موازنه در زندگی استفاده برم، تا باورمند شوم که درست اندیشیده ام؟
 - آیا زمان بر من مدیریت دارد، یا مدیریت زمان در اختیار من است؟
 - آیا زمانم را بیشتر ارزش میدهم و یا مناسبات زمانی ام را؟
 - اولویت هایم کدام ها اند؟
 - آیا کار کرد هایم برای ادامه زندگی هستند و یا زندگی ام برای ادامه کار کرد هایم؟
- "مسرت ماندگار در تندرستی و سالم اندیشی انسان نهفته است" (جوج ویلیام)

برقراری روش زندگی سالم و اثر مند: برقراری زندگی متوازن به این معنا نیست که زمان خود را نیز در راستای حفظ روابط فردی، خانوادگی و کاری، زیر قیودات بی اثر قرار دهیم، بلکه معنای اصلی اش این است که باید کار کرد های جسمانی، فکری و منابع دست داشته خود را به گونه ای مورد کار برد قرار دهیم که در امر پیشبرد هستی معنی آفرین یاری رسان باشد و دست آورد آن باید سودمند برای ما و همه آنهایی که برای شان کار می کنیم، یا برای شخص ما مصروف انجام خدمات بی بدیل هستند. تندرستی و سرمایه مادی بهترین و عمده ترین منابع در زندگی ما بوده و حصه جدا نا پذیر کامگاری های روزوار مانرا تشکیل دهنده اند. زیرا بدون داشتن تندرستی و صحت کامل در قدم نخست دشوار است روی کار های عمده تمرکز فکری و زمانی داشته باشیم و علاوه برآن صحت انسان که باید نخستین وسیله مسرت و شادکامی اش باشد نیز در اختیار قرار گرفته نمیتواند. مزید برآن دشواری های مالی و پولی همواره اسباب آفرینش جدایی خانواده ها، و گونه ای از شکست ها و نزول روحیه مثبت اندیشی در همه جوامع در میان انسان ها می شوند. یکی از راه های اساسی و کلیدی در راستای حفظ هستی متوازن در یک جامعه جهنده و پویا، مدیریت دقیق امور مالی است که در نتیجه آن میتوان دارای برنامه ریزی های جدی در زندگی بود و هم در کار ها و برنامه ریزی ها با شهامت بهتر و اطمینان بیشتر داخل اقدام کاربردی شد. عدم استقلال اقتصادی و مالی در شیرازه زندگی فردی، خانوادگی و اجتماع، باعث به میان آمدن زندگی کسالت آور، اغتشاش آفرین، درگیری های متواتر، عدم حس اعتماد، فروپاشی مناسبات فرهنگی، تصادم سلیقه ها، نبود راستا برای رشد تمدن و تهذیب و در فرجام بازتاب هویت ضعیف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در میان دیگران گردیده و شیرازه مهر ورزی، محبت و مسرت مانا و پایدار نیز رخت سفر می بندد. استقرار و استقلال مادی و مالی، داشتن تندرستی و سلامت فکری مهمترین مؤلفه ها در راستای حفظ موازنه و مسرت معنی آفرین و هماهنگ در هستی همه انسان ها به شمار می روند.

حس مباحثات و اعتماد به نفس در کار ها: گزینش دقیق شغل برای هر انسان در زندگی باعث استحکام و اسقرار فکری او گردیده و هرگز احساس نا راحتی، کاستی ها و کاهش ها را نخواهد داشت. مهرورزی به حرفه و پیشه باعث نیرومندی هر فرد میگردد. بسا از انسان ها سه حصه هستی شان را در کار کردن سپری می کنند. از این سبب برای اینکه در زندگی مسرور باشیم باید گزینش دقیق شغل داشته و بعد به آن عشق ورزیم، تا مسرت در خور ستایش را کمایی کرده بتوانیم. اگر آنچه را انجام میدهم و عشق کاری ما در آن مضرر است، برای همیشه حرفه و مسلک خویش را دوست خواهیم داشت. اگر در کار های روزوار ما خارق العادگی ها تبارز کنند، در پیشبرد آن احساس فخر و بالندگی می کنیم و هرگز در هستی خود احساس کمبودی و کاستی نخواهیم داشت. اگر میل کامگاری های بیشمار را در زندگی داشته باشیم، در قدم نخست باید گزینش شغلی ما درست باشد، در پیشبرد آن مصبور و شکیبنا باشیم و بعد فراهم آور اقتاع فکری، مادی و معنوی برای ما و اطرافیان ما باید باشد. اگر احساس کنیم که وظیفه و کار کرد های ما بدون ارزش هستند و هیچ دگرگونی معقولی در آن برای ما، خانواده و جامعه ای که در آن هستی داریم مشاهده نمی شود، در این صورت، زمان را تلف نموده ایم و هم در ارتقای سطح زندگی نیز نقش درستی را به بازی گرفته نمیتوانیم. به هر پیمانه ای که در فرآیند بهتر خود آگاهی قرار داشته باشیم، دگرگونی های ژرفی در علائق، شکیبایی و ارزشمندی خودی به میان می آید. اگر به خود، به استعداد فکری، و به ظرفیت کاری خود اندیشمند هستیم، مباحثات و مسرت ما نیز در فرآیند زمان گسترده تر و بهتر می شوند. همه روزه باید سطح علاقه مندی، عشق و محبت کاری خود را به پیمایش بگیریم، آن را ارزشیابی کنیم، دست آورد آن را مورد مرور قرار دهیم و باید احساس مان را مشاهده کنیم و یقین پیدا کنیم که دل و ضمیر ما یار و مددگار کاری ما هستند.

برای کامگاری های در خور ستایش در زندگی نیاز به عشق و علاقه کاری داریم، متعهد و رسالت مند باشیم، خود بیشتر و بهتر برنامه ریز و طراح مسایل و وسایل خودی باشیم. از دیگران بیاموزیم، همواره دانش آموز زندگی باشیم، به همه کس گوش فرا دهیم، اما در فرجام این ما هستیم که می خواهیم چیزی را بسر برسانیم و نه دیگران. یعنی تنها خود می میتوانیم نقش نفی را در تعیین سرنوشت خودی داشته باشیم و کسی دیگر در دگرگونی تقدیر و نصیب ما، نقش ثانوی و حتی ثالث خواهند داشت. آنگونه که قول معروف است، باد و امواج بحر همواره جانب دار بهترین و شایسته ترین کشتی نوردان است. برای راهیابی درست در زمینه کارکرد های روزوار، باید این پرسش ها را در فرجام از خود بپرسیم:

- آیا همه روزه نتایج کار کرد هایم را به بررسی قرار میدهم؟
- آیا تنها برای بدست آوردن پول کار می کنم و یا غرض دیگری نیز دارم؟
- آیا در برابر وظیفه ام عشق و علاقه دارم؟
- آیا در نتیجه کار کرد هایم دگرگونی های مثبتی را در هستی دیگران می آفرینم؟
- چقدر زمان بکار دارم تا در قطار بهترین ها قرار گیرم؟

" زمانی به این اندیشه و بینش بودم که دیدانداز رهبری داشتن قدرت، صلاحیت و اختیار عام و تام بر مسایل و، وسایل دست داشته است، اما کنون به این باورم که رهبری واقعی و شایسته سالار، همگام و هم سو بودن با مردم و توده های عظیم محیطی است که در آن هستی را بسر می بریم " (مهاتما گاندی)

ویژگی های ظرفیت خودی، قیادت و رهبری: تصور رهبری و قیادت، مهارت شایسته زندگی است، که انسان را در راستای تحقق مساعی منتخب، به ویژه آنها یی که نهایت صمیمانه و نزدیک با دیگران گرفتار کار کرد های سودمند و اثر گزار اند، به پیش سوق میدهد. همه ما من حیث انسان های ناهمگون دارای ویژگی ها، صلاحیت و ظرفیت قیادت نهادینه خودی، در مقام پدر و مادر، شخصیت های مسلکی، اشخاص بازرگان، اعضای جمعیت ها، همسایه ها، و همکاران و همیاران، هستیم. مزید بر آن هر کدام و هر یک ما در روش ها و شیوه های خودی هم دارای نقش رهبری و هم نقش پیروی، هستیم، زیرا رهبر نغز، پیرو درست هم هست. یکی از ویژگی های برانزده رهبر، ترسیم بهترین و شایسته ترین مؤلفه های نیروی کاری از هستی کنش دیگران و بینش و منش خودی است. رهبر خرد گرا، نیروی انسانی خود را در راستای بازایی و کشف توانایی های نهادینه و درونی انسان های محیط پیرامون خود بکار برده و احساس ارزشمندی، شایسته سالاری، احترام و اکرام، و صلاحیت پویا و گویا را در آنها، به آفرینش می گیرد. رهبر عینی، واقعی و عملگرا، گیرایی، مواظبت، مهرورزی، و بینش موازنه را در افراد می آفریند و آنها را از دید انداز فردی، اجتماعی و سیاسی، بسوی خود، می کشاند. رهبر خوب از هراسان سازی انسان ها ابا می ورزد، و احساس قربت، نزدیکی، مرتبط بودن متمرکز و مسرت بار منوط به خود را در آنها به آفرینش می گیرد. رهبران شایسته، آرام، اندیشمند و دارنده دیدانداز قیادت اند: آنها یی که دارای صلاحیت عالی و برانزده رهبری اند، هر گز از شیوه های کسالت آفرین، غصه انگیز، دشواری آفرین و فشارزا، کار نمیگیرند. آنها آرام، اندیشمند و حایز بینش و منش سترگ و جهان بینی عالی و برانزده هستند. رهبر آرام و مطمئن باعث آفرینش آرامش و سکون در شخصیت دیگران می شود و آورنده شیوه آرامگرایی فکری و ذهنی است. هر انسان مادامی دارای سکون فکری است با جدیت و آرامش فکری کار می کند و دارای فرآیند و محصول کاری اثر مند، خوشبینانه، و موثر است. رهنما و پیشواری ذکی و اندیشمند بجای آنکه در کسب شخصیت نام نهاد خودی باشد، در ارتقای شخصیت دیگران نقش برانزده اش را به بازی می گیرد. آنها را رهنمایی می کند، نیرو و توان می بخشد، همکاری و حمایت می کند. آنها همکاری و یاری مشترک در میان شخصیت های محیط پیرامون و زیردستان شان را به فرهنگ کاری و اشتیاق فکری تبدیل می کنند اعتبار و اعتماد به نفس را بر بنیاد شیرازه فکری مثبت اندیش شان، بازتاب میدهند. آنها همواره دارای بینش نوآوری و ابتکار اند، زیرا قیادت این گونه، فرد، نهاد، و مؤسسه کاری را از فرآیند سود عالی مادی، معنوی، اخلاقی و فکری بهره مند می سازد، در غیر آن رهبر همواره اکثر کار های دست داشته اش را خود مورد اجرا قرار داده و از سایرین هیچگونه دست آورد، دیدانداز، و نتیجه مثبت اندیشانه را بدست آورده نمیتواند. رهبران واقعی بجای تکاپوی گرفت و کمایی امتیاز، زمینه امتیاز را برای دیگران میسّر می سازند: رهبران واقعی و سالم اندیش در پی دریافت القاب، افتخارات، تقدیر، تکریم و تقدیس نیستند، آنها افتناع فکری شان را در مسرت دیگران و دست آورد با معنی و اثر آفرین جستجو می کنند و در پیشرفت خویشتن، افراد و اشخاص جامعه ای که در آن هستی را سپری می کنند، از عالی ترین امکانات ظرفیت فکری، حرفوی و انسانی خود کار گرفته و ظرفیت آفرینی می کنند. آنها بجای آنکه طلب امتیاز و در خواست باز شناخت خودی در جستجو باشند، در راستای ترقی و تعالی زیر دستان و کارمندان خود هستند و در برابر آنها همواره از سخاوت مادی، معنوی، حرفوی، اخلاقی، مسلکی و انسانی، کار میگیرند. رهبران

واقعی بجای طلب امتیاز و باز شناخت فردی خودی، در تکاپوی ترقی، پیشرفت، تعالی و رشد همکاران، زیردستان، یاران و هم کیشان خود هستند و در برابر آنها همواره از سخاوت مادی، معنوی، اخلاقی و مسلکی شان در راستای ارتقای سطح کاری و و فهم عالی اخلاق و شیرازه کاری دریغ نمی ورزند. بهترین واژه، عبارۀ و ساختار واژگانی که معرفت کرد های رهبر از خود گذر، سالم اندیش، خیرخواه، میهن دوست و انسان پرور است، اینگونه میتوان قیاس کرد: "مادامی که فرایند باریدن باران است، رهبر واقعی حیثیت سایبان مردم و زیر دستان را دارد، وقتی که فضای تشعشع، فروزندی و درخشندگی است، رهبر نه تنها اینکه ایجاد کننده موانع دشوار گذر در راستای پیشروی افراد محیط پیرامون خود نه باشد، بلکه باید هنوز مساعی مشترک و عالی خود را در راستای هموار سازی هر چه بهتر و بیشتر از پیش شیوه های پیشروی و کامگاری برای زیر دستان و مردم خود، بخرچ دهد." رهبران نباید نیرنگ باز باشند، و توده های عظیم و دشواری های شان را به مضحکه گیرند، و نه هم در سر هوای شب داشته باشند و بر لب حدیث روز. آنگونه که شاعر خیلی ها زیبا فرموده است:

آنان که نقش مضحکه را رنگ می کنند

رنگ دگر فسانه نیرنگ می کنند

بر لب حدیث روشن و بر سر هوای شب

در نیمه شب چپاول فرهنگ می کنند (هارون راعون)

وقتی که فرایند سیل آسای نقد و خورده گیری از سوی زیر دستان، همکاران، و هم دیاران به شمول دسته های کاری، برنامه سازان و طراحان کار کرد ها و شیوه های کاری روزوار، بسوی رهبر پرتاب و بازتاب داده می شوند، مسؤولیت عام و تام رهبر است تا به همه مسایل گوش فرا داده و در راستای اصلاح امور گام مؤثر بردارد، و زمانی که خوان ستایش، تعریف، و توصیف به پهنایش گسترانده می شود، رهبر خویشتن را به گوشه و کنار می کشاند و این همه اعتبار و ستایش را که وجود عینی دارد، حق کارمندان و شاخه گرفتار در امور نهاد و جامعه خود میداند. این است ویژگی های رهبر واقعی، عینی، مردمی، انسان سالار و از خود گذر، در میان مردم و انسان های جوامع ناهمگون و محیط پیرامون خودی. رهبران باید دارای جهان بینی روشن و دیدانداز حل مسایل عمومی باشند: رهبران نباید مانند کارمندان اطفائی باشند، آنها باید به تدریج مناقشه و عکس العمل های شدید و دشوار آفرین را از میان بردارند، برنامه سازان و اندیشمندان با ظرفیت و صلاحیت پیشبینی و پیشگویی اوضاع و احوال محیط پیرامون و جامعه خود باشند و نقش عالی و خارق العاده شان را در راستای تفکیک و تشخیص دشواری های به میان آمده قبل از وقوع، به بازی نشینند. رهبران جوانب و جهات منفی امور را باید به مثبت تبدیل کنند، و بجای آنکه در انتظار این باشند که چه زمانی، چگونه و در کجا، چه کسی را به باد ملامتی بکشند و خویشتن را سلامت نشان دهند، باید روی درس های اموخته شده از دشواری ها، ملامتی ها و سلامتی های گذشته تمرکز کنند و بر بنیاد سیاق آنها اندوخته های آینده آفرین را از ان خود سازند، و از به میان آمدن احتمالی آنها جلو گیری به عمل آورند. از این سبب بجای اینکه به گونه تکراری و بدون وقفه روی دشواری ها حرف بزنند، باید روی نحوه و شیوه های حل مورد پسند و پذیرش عینی و همگانی، به اندیشه نشینند.

رهبران باید مربی های عینی و طبیعی باشند: مادامی که الهام می گیریم، به دیگران ملهم می شویم. وقتی که احساس راحت و آرامش می کنیم، باعث فراهم آوری فرایند محیط آرام و دلپذیر برای هموعان خود می شویم. رهبران باید همواره روش نهادینه را روی دست گیرند. باید ايقان داشته باشند، آنچه را که می گویند، می بایست عملی گردد. آنچه را که می گویند، تعبیر و تفسیر می کنند، آنها را باید در ذهنیت و اندیشه های دسته کاری خود، تزریق و ترویج کنند. رهبران مربی های عینی و ماهوی اند، و مهارت مربی بودن و باز آموزی دیگران جز جدا ناپذیر کار کرد ها و زندگی روزوار شان باید باشد. یکی از اهداف بنیادی مربی ها در باز آموزی تعلیم و آموزش تیم کاری، استحکام فرایند اجراء کاری، ایجاد صلاحیت، خلاقیت و ظرفیت آموزشی در میان دیگران، نقش دادن برای آنها در راستای بازتاب دست آورد ها و اندوخته های سازنده و مشترک می باشد. نخستین وظیفه مربی، افراد و اشخاص را در راستای انجام کار های نیک و شایسته یاری رسانی است. مربی و رهبر بخشنده تحرک و بازتاب دهنده پرسش های سازنده است و هر یک از وظایف و مسؤولیت های سپرده شده به افراد، اشخاص، زیر دستان، کارمندان و آموزنده ها به گونه آگاهانه و شعوری با آمادگی ذهنی، فکری و جسمی و صلاحیت پذیرشی آنها در هماهنگی منطقی و عقلانی قرارمیدهد، تا آنها مطابق ژرفای سطح فهم شان از ان حمایت نموده و احساس راحت و شایسته سالاری کنند.

رهبران باید، بازتاب دهنده سطح عالی فهم، دلسوزی و مهرورزی باشند: رهبران بطور عینی باید شنونده های خوب باشند و به همه چیز دلسوزانه، مهرورزانه و صادقانه، گوش فرا دهند. باید دارای مهارت بینظیر در راستای خوانش، درک و فهم مسایل در ورای خط ها، ستر ها و عبارۀ ها باشند، و صلاحیت خارق العاده در امر استماع مسایل مهم، ملی و مردمی بوده و پاسخ دهنده های سالم

اندیشانه، کثرت گرایانه و همه شمول باشند. رهبران باید همیشه نبض، افراد جامعه، همکاران، سهام داران و زیر دستان خود را در نظر داشته و آن‌ها را بجای آنکه زیر کنترل گیرند، بهتر است در کنترل خود داشته باشند. رهبران باید محرکین مثبت، تشویق و ترغیب کننده‌های خارق العاده باشند تا بتوانند برای دیگران ای که در جامعه حضور عینی و کاری دارند، الهام افزین باشند و عنوان شخصیت ملهم، کار آموزده و حایز اندوخته‌های اثر گذار را کمایی کنند. بعضی انسان به ویژه افراد و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، من حیث مؤلفه‌های حاکمیت مطلق و تغیر ناپذیر در منزل، کارگاه به شمول کارهای رضا مندانه، عمل می‌کنند، و به این اندیشه هستند که بهترین، شایسته‌ترین و اثر گذارترین رهبران در بینش خودی شان هستند و همواره میل دارند با دُش به دنبال هر یک و زیر کنترل گرفتن افراد شاید نتایج و ثمر بهتر بدست بیاورند در صورتی که این خود باعث آفرینش بینش عدم اعتماد در میان دیگران می‌شود. در فرجام مناسبات، روابط و ضوابط با برخی از افراد برجسته و رهبران مسیر میانه و قدمه‌های دوم آموخته می‌شود که در اصل رهبری سالم ایجاد سهولت‌ها، سپارش مسؤلیت‌ها و گرفتار سازی زیر دستان، همدستان و همکاران قابل کاربرد بوده و آنها را نیرومند تر و آگاه تر می‌سازد و از همین جاست که باعث آماده سازی صحنه‌ها و عرصه‌های کاری می‌شوند و نمایش زندگی کاری را خود ترتیب، تنظیم و تدوین می‌نمایند.

رهبران واقعی و عینی انسان‌های، اندیشمند، دور اندیش، پیشبین، رسالت دار، خردمند، بی تعصب، همه گرا، انسان سالار و "غیر جانبدار"، هستند که متناسب به شرایط موجود در محیط پیرامونش نقش آفرینی می‌کند و نیازمندی‌های تیم کاری و جامعه شان را به حد اعلی، مورد تحلیل، تدقیق و بررسی قرار می‌دهند، و بهترین شیوه و روش قیادت سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی را به آموزش گرفته و همواره نمایشات کاری، پیشکش‌ها، بازتاب‌ها و قیادت جمعی را متناوب می‌سازند و در دگرگونی و دگر اندیشی با سایرین همگام و همسان می‌شود. این شیوه قیادت باید در منزل، در دبیرستان، در مدارس، در میان خانواده‌ها، در محل بازگانی، هنگام باز آموزی دیگران، بخاطر اجرای کارهای دقیق و سازنده، مورد کار بر قرار گیرد، تا باشد باعث آفرینش بسا سهولت‌ها در هستی روز وار دیگران شوند. برای هر یک ما لازم است از خود به پرسیم؟ آیا رهبر خوبی هستیم؟ بدون آنکه در چه سطحی و در چه مقامی قرار داریم؟ و همواره باید پاسخ صادقانه به این پرسش‌ها را داشته باشیم:

- کدامین گزینشی در مدت شباه روزی داشتیم؟
- علت این گزینش‌ها در چه نهفته است؟
- شیرازه و شرایط این گزینش‌ها از چه قرار بودند؟
- آیا باور داریم که گزینش‌هایم نقشی در تعیین سرنوشت‌ها خواهند داشت؟
- آیا این گزینش‌ها مرا به سر منزل مقصود خواهد رساند؟
- آیا گزینش‌ها با مسؤلیت و رسالت اجتماعی‌ام در هماهنگی قرار دارد؟
- آیا من شایستگی رهبری را در برخی از موارد زندگی‌ام دارم؟
- اگر ندارم، آیا میتوانم به مثابه پدر و مادر، در منزل، در کارگاه، در دبیرستان، در اماکن مقدسه و جا‌های عبادت و نیایش، رهبر باشم؟
- آیا من حیث کارفرما، تیم کاری‌ام را از حد زیاد کنترل می‌کنم و یا در نیرومند سازی شان کار می‌کنم؟
- آیا یک شنونده خوب هستم؟
- آیا با خاموش ترین فرد تیم کاری‌ام در پیچه گفتمان را باز کرده‌ام؟
- آیا در تکاپوی پیدایش کوتاهی و نارسایی در میان تیم کاری هستم و یا آنها را بخاطر انجام کارهای شایسته یاری رسان و مدگار هستم؟
- آیا یک رهبر خوب هستم و یا پیرو خوب؟
- آیا من توان دید شایستگی‌ها را در دیگران دارم؟
- آیا من همیشه نقد می‌کنم و یا بجز آن چیزی دیگری را نیز یاد دارم؟
- آیا شایسته سالاری و بهبود کاری دیگران را به ستایش نشسته‌ام؟

- آیا از خود خواهی های تباه کن و بلند پروازی های فردی ام ابا می ورزم؟
- آیا من از بهترین مهارت قیادت که کار مشترک و هدایت و رهنمایی صادقانه است، استفاده درست می کنم؟

"زمانی که زیبایی را دیده میتوانیم، خود زیبا هستیم"

قیادت اثرمند در فرایند کار : مادامی که انسان های کار آگاه را در کار کرد های شان مورد تشویق قرار دهیم، به این معنا است که از استعداد کاری شان دفاع می کنیم و هر حرکت شان را به ستایش و تمجید می نشینیم. این حرکت باعث می شود تا آنها در مورد شخصیت خودی احساس درستی داشته باشند. وقتی شخصی به ستایش واقعی ما می نشیند که دارای واقعیت عینی هم باشد احساس مسرت و شادمانی می کنیم و به همین سان زمانی دیگران را مورد ستایش واقعی قرار دهیم، آنها نیز احساس راحت و مسرت می کنند و برای همیشه سعی خواهند ورزید تا کاری کنند حایز اهمیت و در خور ستایش. در برخی از جوامع کار فرمایان در سدد دریافت کاستی های افراد هستند و نه کامگاری ها و درخشندگی های شان، از این سبب ترقی و پیشرفت در این گونه جوامع به گونه عینی آن صورت نمی گیرد و مزید بر آن در چنین حالت افراد احساس آسایش نمی کنند، سطح شکاکیت شان در مورد شخصیت خودی بالا می رود و تصور گرایش های منفی در وجود شان بیشتر از پیش می شود و دیگر آهسته آهسته علایق شان در راستای پیشبرد هستی معنی آفرین، از بین می رود. وقتی که انسان ها را می ستائیم، روحیه شان نیرومند می شود، توان کاری در ذهن شان آفریده می شود و این فرایند روشی برای همگان بدون در نظر داشت سن، شخصیت فردی، روانی و اجتماعی، قابل تطبیق و تحقق است. هر انسان در نتیجه ستایش عینی نیرومند می شود، احساس راحت می کند و به شخصیت خودی احترام قایل می شود و در ارزشیابی شخصیت روانی و اجتماعی خود سعی می ورزد و خویش را من حیث مؤلفه معقول فلسفی به بررسی میگیرد. ستایش دارای ارزش عالی و اثر گذار زمانی می شود که خالصانه، صادقانه و برای کامگاری و پیشرفت هدفمند بعدی، بازتاب داده شود. اکثر انسان ها خیلی هم علاقه مند انتقاد و خرده گیری نیستند، زیرا اکثر انسان ها انتقاد شان خصمانه، جزم آمیز و فارغ از عینیت شخصیت افراد و اشخاص است و یا هم برای آفرینش کاستی ها در شخصیت فرد مورد نظر که نهایت شکست آور و عاری از واقعیت های نهادینه است. اگر نحوه انتقاد درست و مطابق شیرازه اخلاق اجتماعی نباشد، نه تنها که اثرمند نیست بلکه زمینه فروپاشی شخصیت را مساعد خواهد ساخت. اگر میل انتقاد داشته باشیم، نخست باید از نکات مثبت و در خور ستایش آغاز کنیم و بعد بسوی نارسایی ها که در همه ما، به شمول نقد کننده و نقد شونده حضور دارند روانه شویم. در ضمن خیلی ها درست و بجا می افتد زمانی که واژه های درشت را در یک ادبیات سنجیده و عباره نرم و زیبا آفرین بازتاب دهیم. همواره نقد های سازنده انسان ها را به آموزش می گیرند و راهکار های درستی را برای شان در کار کرد های بعدی به ارمغان می آورد. تشویق و ابراز مهر در برابر شخص در هر مقام، حرفه و مسلکی که باشد، باعث آفرینش دگرگونی سترگ در هستی اش میگردد. این گونه روش ها در کار های روزوار و قیادت اجتماعی و سیاسی، بازتاب دهنده سطح پختگی اشخاص را نشان دهنده است. در صورت تشویق و باز تاب مهر در برابر اشخاص، فرایند مسرت و شادمانی را در زندگی آنها، و زندگی کسانی که در آینده ها با آنها تماس کاری حاصل می کنند، به آفرینش می نشینیم. هر آنچیزی از بهترین ها و شایستگی ها در دیگران مشاهده می کنیم، جز نهاد شایسته سالاری و شایسته اندیشی ما چیز دیگری نیست. مشاهده ذکاوت، کاردانی، اخلاق، توانایی، ظرفیت و صلاحیت در وجود دیگران، بازتاب دهنده ظرفیت قیادت و رهبری سالم در شخصیت خودی انسان رهنما است و علاوه بر آن ترسیم دقیق صلاحیت قیادت واقعی در راستای تحقق رسالت کاری در برابر جامعه و انسان محیط پیرامون، که جز جدا ناپزیر فرایند هستی اجتماعی با ما اند، می باشد. باید این پرسش ها را در زمینه بتوانیم از ببرسیم:

- آیا از هر زمینه ای در راستای ستایش عینی انسان ها درست کار گرفته ام؟
- آخرین باری که شخصی را با تحکم به کار گماشته ام چه زمانی بود؟
- آیا در ستایش کسی که امروز باید انجام میدادم تأخیر کرده ام؟
- زمانی کسی شخص مرا ستایش کند، چه احساس برایم دست میدهد؟
- چه کسی را به باد انتقاد بستم، چگونه؟ آیا میتوانم برخورد بهتری داشته باشم؟
- وقتی کسی از من انتقاد می کند، چه احساس برایم رخ میدهد؟

"اگر ماهی ای را در اختیار شخص قرار دهی، برای مدت یک روز خویش را اعاشه و ابطه خواهد کرد، و اگر شیوه ماهی گیری را برایش بیاموزی، برای همیشه خواهد خورد" (سر سلطان محمد شاه)

نقش با اهمیت تفویض اختیار و کنترل معقول : یکی از مؤلفه های بنیادی قیادت، داشتن اراده مستحکم، ظرفیت خارق العاده و توانایی عالی کاری در راستای نیرومند سازی زیر دستان و کارمندان نهاد ها، سازمانها و جمعیت های قومی و عقیدتی است. زمانی که دیگران را نیرومند می سازیم، در حقیقت امر تقدیر و تکریم ظرفیت خودی اشخاص، صلاحیت فکری و ذهنی آنها و بازتاب علاقه کاری آنها را در میان افراد محیط پیرامون بلند می بریم. زمانی که زیر دستان را زیر کنترل بی قید و شرط قرار می دهیم، صلاحیت های فکری، ازادی کاری و اجتماعی آنها را محدود می سازیم و زمینه رشد آنها را مسدود نگه می داریم. روش تفویض صلاحیت های معقول و کار کرد های خود مانی، باعث پیشرفت جمعی و مایه مسرت ما و اطرافیان که در محیط مشترک با آنها سرو کار داریم، می گردد. یکی از شیرازه های اخلاق اجتماعی و انسان های جامعه مدنی، تشویق دیگران در راستای حل مسایل خودی آنها بوده و مزید بر آن یاری رسانی به آنها در امر شناخت ژرفتر و بهتر مسایل و مدارک به میان آمده در ذهن و بینش فردی آنها می باشد. باید باور داشته باشیم که ما خویشتن را بهتر و شایسته تر از دیگران می شناسیم و هم بهتر میدانیم کدامین راه ها و روش ها برای ما کار کرد بهتری دارند. یکی از بهترین شیوه های یاری به افراد بجای ارایه مشوره های به جا و یا بی جا بوده و هم تکاپوی پاسخ در وجود خودی آنها می باشد. بهتر است به جای مشوره به افراد سهولت ها را در راستای دریافت پاسخ به مسایل به میان آمده در شخصت فکری خودی آنها، ایجاد کنیم. نقش ما باید سهولت آفرین باشد، ایجاد کننده ظرفیت ها، یاری رسان و دریافت راه هایی که برای شخص آنها قابل تقدیر و تکریم باشند. آنچه را انسان ها بخاطر دریافت کامگاری نیاز دارند، در اختیار شان بگذاریم و بعد رها ی شان سازیم تا خود در تعیین عینی سرنوشت شان نقش آفرینی کنند. بهترین مدد رسانی به دسته های انسانی، نیرومند سازی و باورمند ساختن شان به مسایل موجود است. زمانی که به تو نیاز دارند باید در اختیار باشی و بعد استقلال کاری و فکری شان را باید مورد تقدیر و تقدیس قرار دهی. باید دانست که این گونه قیادت دارای دست آورد بینظیر، و فرآیند مسرتبار هم به فرد و هم به رهنما می باشد. دسته های انسانی و گروه های کاری را همواره باید در ساختار برنامه های هدفمند یاری رساند و بعد در راستای باز آموزی شان عاقلانه و رسالتندانه نقش آفرینی کرد، صلاحیت ها و قامت فکری شان را اندازه گیری کنیم و بعد منتظر کامگاری های بیشمار شان باشیم. دسته های انسانی و گروه های کاری را استقلال دهیم استراتژی کاری ای را انتخاب کنیم که بهترین برای آنها بوده باشد و با ذهنیت و ظرفیت فکری شان در هماهنگی قرار داشته باشد. در این چنین حالت خلاقیت، ظرفیت، صلاحیت و نو آوری شان به گونه ای خواهد بود که از تصور و توقع نه تنها ما من حیث قاید و مربی، بلکه از توقع و بینش دیگران نیز بیرون خواهد بود. تفویض اختیار به عنوان یکی از مهم ترین راهکارهای مشارکت سازمانی است. مدیر، با این راهکار، دو هدف را دنبال می کند. یکی، بهره‌وری سازمان را بالا می برد. و هدف دیگر او، احساس مسئولیت کاری در کارکنان یک سازمان را به وجود می آورد. یکی از محورها های کلیدی که نقش مهمی در مدیریت زمان دارد، واگذار کردن برخی از امور به دیگران است. کاربرد این امر، بیشتر در سازمان ها و ادارات و نهادها می باشد. مدیر، می تواند بخشی از مسئولیت هایش به دیگران واگذار نماید. به عبارت دیگر، تفویض اختیار به عنوان یکی از مهم ترین راهکارهای مشارکت سازمانی است. مدیر، با این راهکار، دو هدف را دنبال می کند. یکی، بهره‌وری سازمان را بالا می برد. و هدف دیگر او، احساس مسئولیت کاری در کارکنان یک سازمان را به وجود می آورد. چنانچه تفویض اختیار، با آگاهی انجام گیرد، برای سازمان و شخص مدیر، حکم ارزش افزوده را دارد. بررسی ها و مطالعات نشان داده است که خیلی از امور که مدیر شخصاً انجام می دهد، می تواند به زیر دستان خود تفویض نماید. البته، در صورتی که، زیر دستان قادر به انجام آنها باشند. تفویض اختیاری که از ناحیه مدیر صورت می گیرد، باید اطمینان حاصل کند، کار به خوبی، زمانی که خود، آن را انجام می داد صورت می گیرد. لذا برای این که کارسریع تر انجام بگیرد و موجب تجمع کار نشود، واز زمان به نحو شایسته استفاده شود، یکی از راهکارهای مدیریت زمان «تفویض اختیار است». اندیشمندان غرب در این بحث، دارای نظریات و دیدگاه های مختلفی هستند که به طور تفصیلی به آنها می پردازیم. دیدگاه های آنها در این بحث حول پنج محور است.

- چه اموری را می توان تفویض نمود؟
- تفویض اختیار مناسب کدام است؟
- علت عدم، تفویض اختیار به دیگران چیست؟
- تفویض اختیار نامناسب. کدام است؟
- مزایای تفویض اختیار چیست؟

چه اموری را می توان تفویض نمود؟ : تفویض اختیار، از نکات کلیدی، و مهارتی، و مدیریتی است، تفویض اختیار یکی از رمزهای به کارگیری مؤثر مدیریت زمان است. نکته ای که در تفویض اختیار، باید به آن توجه داشته باشیم، این است که، تفویض اختیار نباید

موجب شود، راه فراری برای شانه خالی کردن از زیر بار کار و مسؤولیت‌های، محوله تلقی شود. بنابراین، آیا هرامری را، باید تفویض نمود؟ در این محور، باید به دو نکته، توجه نمود:

- چه اموری را باید، تفویض نمود؟
 - چه کسی توانایی انجام آن امر را دارد؟
- بنابراین، شخصی که مدیر می‌خواهد کار را به او واگذار نماید، اگر کار در حیطه وظایف شخص مدیر است، نباید تفویض نماید و در صورتی که کار نیز از اهمیت و ریسک بالا برخوردار است نیز نباید تفویض شود و همچنین باید مهارت و توانایی شخصی که مدیر، می‌خواهد کار را به او واگذار نماید، در نظر بگیرد. بنابراین معقول و مناسب است، بخشهایی از امور، که وقت گیر و زمان‌برند، اما از ریسک بالایی برخوردار نیستند، و یا این که به طور ویژه مهم نیستند، می‌توان تفویض نمود. در تفویض اختیار باید این نکته در نظر گرفته شود، این که مدیر، باید مطمئن شود که فردی را که فعالیت‌ها، به او تفویض می‌کند، نماینده‌ی مناسب، فردی است که توانایی انجام کار را دارد؛ در غیر این صورت، مدیر با مشکلات عدیده‌ای روبرو می‌شود، و آن چیزی که مورد نظر اوست به آن دست پیدا نمی‌کند. اگر شخص مدیر، به این نکاتی که در محور اول بیان شد، دقت کافی داشته باشد، یقیناً از طریق تفویض اختیار، می‌تواند، زمان را مدیریت نماید. و از فراغ زمانی، که برایش ایجاد شده است، در قسمت‌های دیگر سازمان، استفاده نماید. ولی در صورتی که، این اوصاف در شخص مورد تفویض نباشد، مدیر با سه مشکل روبرو خواهد شد:

- تأخیر کار و تعلل آن
 - هدر رفتن سرمایه
 - از زمان در اختیار داشته، نمی‌تواند به طور بهینه استفاده نماید.
- تفویض اختیار مناسب: اما برای این که تفویض اختیار صحیح صورت پذیرد، باید نکات ذیل را مورد توجه قرار داد، تا در وقت و سرمایه نهایت دقت صورت گیرد. یکی از آن نکات این است که باید دقت شود، چه کسی می‌تواند این کار را انجام دهد؟ آیا می‌توان در صورت تفویض، کار را با هزینه‌ای پایین‌تر انجام داد. در مورد وظایفی که قرار است تفویض شود به دقت بیندیشیم، هیچ قاعده‌ای قابل قبول نیست که در این زمینه سریع‌تر کار را به دیگری واگذار کنیم. در تفویض اختیار باید توانایی و مهارت و آگاهی فرد را مد نظر قرار داد. در صورتی که فرد از توانایی و آگاهی و مهارت، در مورد کار واگذار شده برخوردار باشد کار با موضوع اجرایی به وی واگذار شود، در غیر این صورت تفویض اختیار نامناسب را انجام داده ایم، که ره آورد آن، هدر رفتن زمان و سرمایه است که از مهم‌ترین ارکان مدیریت زمان می‌باشند. راه درست و بهنجار این است که رئیس با در نظر گرفتن عوامل فردی و سازمانی، و با توجه به درجات مختلف کاری، تفویض اختیار می‌نماید. اموری که بیشتر در حیطه کاری مسئول است، نباید به دیگران واگذار شود. واگذار نمودن بعضی از امور، که تا حدودی به صورت عام از عهده‌ی افراد مجموعه سازمان، یا اداره بر می‌آید، برای کاهش بار کاری و مشغله زیاد، می‌توانیم آنها را به دیگران واگذار کنیم. در واگذاری کار به دیگران، باید مطمئن شویم، که آیا فرد مورد نظر یک فرد ایده آل است، از جهت مهارت و تجربه، صداقت، پشتکار، که اگر فرد مورد نظر فردی، با چنین ویژگی‌هایی باشد، یقیناً تفویض اختیار مناسب نموده‌ایم. هرچه تصمیم‌گیری یا انجام کار مهم‌تر باشد، در این زمینه مدیر، باید با وسواس بیشتری تفویض اختیار نماید، و چه این که در صورت صلاحدید تفویض اختیار نماید بهتر است و در تفویض اختیار که حتماً شخص مدیر باید در نظر بگیرد این است که توانایی، خصوصیات فردی و ویژگی‌های فردی و شخصی که شخص مدیر می‌خواهد. نکته دیگر این که مدیر، بعد از تفویض اختیار، نباید فرد را به حال خودش رها کند؛ بلکه باید هر از چند گاهی بر کار او نظارت داشته باشد. تفویض اختیار، جزء مهم، سیستم مدیریت مؤثر زمان است. مدیر باید تفویض را درک کند تا بداند چه وقت باید وظایفی را به همکاران، از جمله کارکنان زیر دست، واگذار کند و چه وقت نباید این کار را انجام دهد. همچنین باید بدانید که چطور فعالیت‌ها را به آنان اختصاص دهد و بر مشکلات مربوطه که ممکن است ایجاد شود غلبه نماید.

علت عدم تفویض اختیار: تفویض اختیار، به خودی خود، موضوعی مطلوب است. ولی همین امر، برای خیلی از افراد با تفویض کارها، مشکل دارند. این به چند دلیل است.

- «زمان بر بودن» گاهی اوقات، زمانی که صرف، توضیح انجام یک کار، به فرد دیگر می‌شود، بیش از انجام کار توسط خود مدیر طولانی است. اما اگر مدیر، آینده نگری نماید متوجه می‌شود، اگر وقت اضافی صرف آموزش به دیگران نماید، می‌تواند در آینده نیز کار مورد نظر را تفویض کند.

- «کمال گرایی»؛ دلیل دیگر عدم تفویض، کمال گرایی است. وقتی انسان تفویض می نماید، درحقیقت به افراد اجازه می دهد که اشتباه کنند، اما اگر ما تحمل تصحیح اشتباهات را داشته باشیم، آنگاه افراد بیشتری یاد می گیرند که کار مورد تفویض را، به صورت مناسب انجام دهند.

- «ترس از کاهش قدرت» دلیل دیگر عدم تفویض اختیار، ترس از کاهش قدرت است. در نتیجه، با چنین دیدگاهی ازمجربیت و کارایی مدیر کاسته می شود لذا با چنین ترسی، از تفویض اختیار خودداری می نماید

تفویض اختیار نامناسب: در این زمینه نکته نظراتی هست که با تبیین آنها، راه کارها، نیز روشن خواهند شد. تفویض اختیار نامناسب، نه تنها موجب کاهش تعداد و وظایف و صرفه جویی در زمان و هزینه ها نمی شود، بلکه موجب می شود، که شخصاً، آنها را به انجام برسانیم. همچنین موجب، عدم گسترش دامنه مهارت ها، در بین کارکنان می گردد. لوتارجی سی ورت در این زمینه می گوید: «اگر به طور مؤثر، تفویض اختیار نمائید بدانید که نمی توانید به طور کارآمد اوقات خودتان را سازماندهی نمائید.» بنابراین در واگذاری کار به دیگران به شیوه ضعیف، یا پذیرش کار از دیگران، منتهی به خطا و یأس از دو سوی، کارمند و رئیس می شود. واگذاری نامناسب امور، و تفویض و احاله کارها، به شیوه نامناسب، خود موجبات تلف شدن وقت را فراهم می نماید. بنابراین احاله و تفویض کار به دیگران به شیوه نادرست یا ضعیف و نصف و نیمه، موجب می شود حتی سالم ترین و صادق ترین و با استعداد ترین کارکنان، کار ضعیف را تحویل دهند. یا مرتکب خطا شوند، در نتیجه کارکنانی که در یک سازمان مشغول کار هستند، با مشاهده این گونه، واگذاری ها دچار یأس و ناامیدی می شوند و از محیط کارشان ناراضی می گردند لذا از ارائه مسئولیت و وظایف جدید به دیگران، درشرایطی که عملیات موفق کار، هنوز به طور کامل اجرا نشده، اجتناب کنیم. به همین ترتیب فعالیت هایی که بخش مهم کار مدیر محسوب می شود، مثل فعالیت هایی که شامل طرح ریزی یا توسعه ایده های محرمانه است، یا موضوعات مهمی که از حساسیت بالایی برخوردارند، نباید به دیگری واگذار شود. کار را نباید به افراد بدون مهارت واگذار کنیم چون نه تنها کاری از دوش ما برداشته نمی شود و گره ای از کار گشوده نمی شود و نه تنها زمان مدیریت نمی شود، بلکه در این واگذاری هم استرس ما بالا می رود و هم این که چه بسا کاری که به چنین فردی واگذار شده از عهده ی آن برنیاید که در نتیجه، هم زمان از دست داده ایم و هم سرمایه، که دو عنصر مهم در مدیریت زمان هستند. سعی کنیم کار را به افراد ضعیف و سست اراده و کم تجربه، تفویض ننمائیم. بنابراین، تمام عقلای عالم بر این باورند، نباید سرمایه و زمان را در اختیار کسی قرار دهیم که مهارت و تجربه کافی در آن زمینه ندارد. تفویض اختیار نیز از این امر، مستثنی نیست. در صورتی که ما تفویض اختیار نامناسب نمودیم، درحقیقت هم سرمایه و هم زمان را در اختیار شخصی قرار داده ایم که نه مهارت و نه تجربه کافی در آن زمینه دارد، که نتیجه چنین واگذاری به هدر دادن سرمایه و زمان و به تعویق افتادن امور است. اما چرامسئول چنین تفویض نامناسبی، انجام داده است؟ عوامل مختلفی در این زمینه دخیل است، از آن جمله:

- روی عدم آگاهی نسبت به فردی که امری، را به او واگذار کرده است. مسئول خیال این که چنین فردی در این زمینه مهارت و تجربه کافی دارد.

- به دلیل این که فلان شخص از آشنایان یا اقوام است، روی این ملاحظات ممکن است، تفویض نامناسب صورت بگیرد و کار را به او واگذار ننماید، در حالی چنین شخصی نه تجربه و نه حرفه و مهارت و نه مدیریت متناسب با آن موضوع، و واگذار شده است. در هر صورت، کارهایی که از اهمیت و ریسک بالایی برخوردارند، و تا حدودی حالت محرمانه دارند، نباید به دیگران واگذار کنیم. یا اموری که از پیچیدگی های خاصی، برخوردارند، و یا مدیریت، خاصی را می طلبند.

فواید تفویض اختیار:

- تفویض اختیار مناسب، کارکردی دوگانه دارد، نه فقط موجب آزاد شدن بخشی از زمان، برای انجام دادن وظایف می شود. بلکه فرصت لازم برای پرورش مهارت های جدید، به اعضای گروه نیز می دهد.

- تفویض اختیار، فشارهای روی مدیر را آزاد می کند، و زمان لازم برای رسیدگی به وظایف مهم را در اختیار مدیریت قرار می دهد. همچنین موجب ارتقاء و گسترش توانائی ها، ابتکار و اعتماد به نفس و شایستگی کارکنان می گردد.

- زمان به نحو مؤثر مدیریت می شود.

- فراغ بال پیدا کردن برای رسیدگی به امور دیگر سازمان ها می شود.

- فرصت لازم برای پرورش مهارت های جدید، برای کارمندان به وجود می آید.

- فشارهای کاری روی مدیر را آزادمی کند و زمان لازم برای رسیدگی به وظایف مهم را در اختیار مدیر قرار می دهد.

- تفویض خوب و به جا، نه فقط موجب کاهش تعداد وظایفی می شود که ما مجبوریم آنها را به اتمام برسانیم، بلکه موجب ارتقای سطح علمی، کارکنان جزء و گسترش دامنه مهارت های آنان نیز می گردد.
- بهره وری از اندوخته ها و دانش دیگران، آزمایای دیگر تفویض اختیار، در بهره وری و بهره برداری از دانش تخصصی و تجربیات و دانش کارکنان یک سازمان یا یک اداره کمک شایانی می نماید.
- ایجاد نمودن «زمان» با تفویض اختیار، کوشش های مدیریتی را آسان می کند و برای وظایف مهم تر، مدیر «زمان» ایجاد می کند و شلوغی بیش از حد کارهای مدیر را کاهش می دهد و برای شخص مدیر و انجام دادن امور سازمانی زمان فراهم می نماید. لذا اگر مدیر، نکات مذکور را مورد توجه قرار دهد، تفویض اختیار مطلوبی ایجاد نموده است که باعث استفاده ی بهینه از زمان، بهره وری از کار، بازدهی در سطح مطلوب، چه در حیطه ی سازمان، یا کارخانه، یا شرکت یا امور دیگر می شود. برعکس تفویض غیرمطلوب باعث از بین رفتن سرمایه، زمان و در نتیجه باعث کاهش بهره وری و بازدهی سازمان یا امور مورد هدف. بنابراین در می یابیم غرض از تفویض امور به دیگران، نقش مؤثر و دست آوردهایی است که از این طریق برای مدیر در حله اول، و در حله دوم، برای مجموع سازمان ایجاد میشود و غرض از تفویض، در حقیقت، ایجاد زمان بیشتر است. اما همین کار، به سادگی قابل انجام نیست. به دلیل این که :
- باید مدیر، مواردی که قابل تفویض و اثر بخش هستند، شناسایی نماید.
- از بین کارکنان فردی که توان انجام این امر را دارد، شناسایی نماید.
- این که دریابد راه کار مناسب، برای تفویض اختیار، کدام راهکار است ؟
- شناسایی موانعی که احتمال دارد، مانع تفویض اختیار مناسب شود.
- بررسی فواید و محاسنی که از طریق تفویض اختیار نصیب مدیر و مجموعه سازمان می شود.
- کنار گذاشتن ترس که مهم ترین راهکار عینیت بخشیدن به تفویض اختیار است.
- اهمیت آفرینش دگرگونی اثر گذار در زندگی

باب چهارم : ساختار فرآیند روابط سالم و اندیشمند

- اهمیت بازتاب مهر ورزی بی قید و شرط
- ایجاد زمینه گفت‌وگو و انگیز و مؤثر
- اثر مندی تمجید بینش، منش و کنش کثرات گرایی
- اهمیت حفظ ارزش های سنتی، خانوادگی و اجتماعی
- بازتاب کاربردی حمایت معقول از فرزندان، جوانان و نو جوانان

زبان گریه و خنده همه انسان ها واحد است (گمنام)

" همه توان هستی، قلبی، و بصری ام را به این سان سپری نمودم: اینگونه می اندیشیدم که شاید عاشق و معشوق از هم متفاوت باشند. اما حالا دریافتم آنها یکسانند و، واحد. این من بودم که دو را در یکی می دیدم " (رومی)

اهمیت بازتاب مهرورزی بی قید و شرط : به همان اندازه ای که شمار انسان ها در این کره خاکی قابل مشاهده است، تعریف، توصیف، شناخت و تفسیر عشق هم به همان اندازه بیشمار و کثیر است. همه انسان ها واژه عشق را ناهمگون تفسیر می کنند، برخی آن را احساس، برخی هم نیرو و توان معنوی، برخی هم آن را روابط معنوی و عرفانی، برخی ها آن را وابستگی بدون قید و شرط، و هستند افرادی که عشق را دلدادگی، از خود گذری، فنا شدن، نیست بودن، از خود رفتن، در بیخودی قرار داشتن، و تفاسیر مشابه میدهند. با وصف این همه عبارات، واژه ها و گل واژه ها، هنوز هم احساس می شود عشق آنگونه که باید به تعبیر و تفسیر گرفته شود، جوامعی ای که در آن هستی داریم، دارای کوتاهی ویژه خود در زمینه بازتاب واقعی، عینی و معنوی عشق، عاشق و معشوق قرار دارند. مهرورزی و یا عشق واقعی فرا شرطی، فرا زمانی و فرا مکانی است. این گونه مهر ورزی در واقعیت امر بازتاب دهنده مؤلفه های واقعی و معنوی در هستی انسان ها است. نیرو، و توانی که از این گونه مهرورزی ها به میان می آید آفریننده شور و شغف و اعجاز آمیز می باشد. عشق و مهری ورزی بی قید و شرط در سیاق کردار، گفتار، نوشتار، روش و رفتار بازتاب داده نمی شود، بلکه همه مؤلفه های آن را وجدان، ایمان، باور، اخلاص و خرد گرایی تشکیل میدهد. عشق ورزی واقعی به انسان و یا نیروی بیرون از انسان در واقعیت نه بخاطر سود و سلم است و نه هم بخاطر باز گرفت کارکرد، مزد و یا هم سود، بلکه بخاطر اقتناع فکری و اخلاص و صمیمیتی است که شخصیت انسان را به ساختار می گیرد و در آفرینش شخصیت جدید معنوی نقش آفرینی می کند. زمانی که کسی و یا نیرویی را دوست میداریم و انهم بدون قید و شرط، در حقیقت در تکاپوی کوتاهی، نارسایی، کم مهری، بی مهری و نادیده گیری، قرار نمی گیریم و همواره در شیرازه محیط عفو و در گذشت، به هستی خود ادامه میدهم و حتی همه چیز را نا دیده می گیریم و هر لحظه و همیشه آماده قربانی، فداکاری، از خود گذری، خدمت گزاری، و پذیرش حضور معشوق هستیم. ما باید انسان ها را به گونه ای که هستند دوست داشته باشیم، و نه آنگونه که می خواهیم آنها باشند. ما آنها را باید با همه نا رسایی های شان دوست داشته باشیم، و اگر دوست داشتن ما بخاطر اکملیت و رسایی های خارق العاده باشد، در این صورت این گونه مهر ورزی، عشق با قید و شرط خواهد بود و دارد در پی حصول سود و اقتناع فکری شخصی و ذهنی خود هستیم که دیگر معنی واقعی و عشق معنوی مفهومش را از دست میدهد و ما را بسوی هوسرانی ها سوق میدهد. به گونه نمونه یک مادر فرزند نو زاده را بدون قید و شرط دوست دارد و هرگز در تکاپوی گرفت و حصول سود و یا بهره گیری نبوده و همواره آماده قربانی و خدمت گزاری بخاطر رشد شخصیت فردی، روانی، خانوادگی و اجتماعی نوزاد خود است.

عشق بی ریا از دیدانداز معنوی باید محسوس و ملموس باشد و به سطح عالی به تجربه گرفته شود و تردیدی و جود ندارد که حتی بعضی با این همه مساعی و زحمت کشی هنوز هم دارای دست آورد قابل حصول نباشد. رومی می گوید داستان عشق توسط خود عشق باید قابل شنیدن باشد. یعنی عشق باید گویای فرایند عاشقی باشد، مانند آبیگینه که هم خاموش است و هم بازتاب دهنده واقعیت عینی که در آن به وضاحت مشاهده می شود. به گونه مثال زمانی که شاهدخت دیانا دنیای فانی را لبیک گفت، روابط عشق غیر ناطق اش با جامعه انسانی و کافه بشریت به صدا در آمد و توسط همه شنیده شد، در صورتی که ژرفای عشق و محبت او قبل از آن برای هر کس هم فهمها نبود و شاید به دیده قدر نیز نگریسته نمی شد و به همین سان میتوان از سایر شخصیت های دنیا نام برد. طوری که گفته اند : " آنچه که برای سیاق دل اساسی است، برای دیده انسانی قابل دید نیست ". برای خود خواهی و کنترل عشق و

مهرورزی عاری از ریا، هیچ گنجایش وجود ندارد. آنگونه که شمع در فرآیند خود سوزی در راستای حصول عشق بی ریا، معنوی و مانا، غرور، تکبر و خود خواهی را نیز با خود می سوزاند و بسوی عشق واقعی که از خود گذری، شکسته نفسی، خود شناسی، و خدا شناسی است، رهسپار می شود. به گونه مثال اگر فردی اظهار کند که دوست تان دارم زیرا شما از من هستید، زیبا هستید و در خور ستایش، این به معنای حاکمیت، هوس و سود فردی است و نه عشق واقعی و معنوی. در صورتی که بهترین اظهار مهرورزی و عشق به گونه ای است که می گویند، دوست تان دارم زیرا شما، شما هستید! یعنی شخصیت خودی و نه آنگونه که باید مطابق میل، سلیقه، ذائقه، و خواست من باشد. گار کرد های عاشقانه و روش های روابط عاشق و معشوق باید استحکام بخشنده مناسبات باشند، زیرا ساختار روابط مستحکم عاشقانه واقعی، در حقیقت امر ذخیره سازی زمان برای معشوق است و خویشتن را بدون قید و شرط و عاری از ریا، در شیرازه زمانی بخاطر خوشنود سازی معشوق در اختیار قرار دادن است.

مهر بی قید و شرط، مهر نا هویدا و از خود گذری معنوی است: عشق بی قید و شرط، نا هویدا و مکتوم است. مهر نا هویدا چیزی است که به سطح نهایت عالی و ژرف آن را به تجربه می گیریم اما بیشترین از بازتاب و گفتمان آن کوتاه و قاصریم. آنگونه که رومی می گوید: "توان شنیدن داستان عشق را تنها عشق دار، مانند آبگینه که خاموش است و هم بازتاب دهنده." زمانی که شاهدخت دینا پدرود حیات گفت، رابطه مهر و عشق خاموشش با بشریت بیشتر هویدا گردید، در صورتی که در زمان هستی اش آنقدر ژرف روشن نبود که همه گان در موردش به گفتمان عادلانه بنشینند. چون گفته اند، آنچه برای دل بنیادی است برای دیده پنهان و نا قابل دید است. ظرفیت مهر بی قید و شرط آن قدر گسترده است که برای خود خواهی، و کنترل فرا منطقی جای وجود ندارد. مانند اینکه شمع مهر پرستی آنقدر می سوزد که غرور، خود خواهی و تکبر را در برابر عشق بی قید و شرط با خود می سوزاند و از آن اثری باقی نمی گذارد. "اگر فردی بگوید که من شما را دوست دارم چون شما مال من هستید این عشق بی قید و شرط نیست بلکه ادعای مالکیت است. یا اگر فردی ادعا کند که شما را دوست دارم چون زیبا و حسین هستید، این هوس است و نه عشق حقیقی و بی قید و شرط و سر انجامش بی نتیجه است زیرا مالکیت میتواند از دست رود و زیبایی هم کاهش پیدا کند، در آن صورت عشق هم از میان میرود. بلکه عشق آن است، اگر گفته شود ترا دوست دارم زیرا تو، تو هستی" معنی عینی ایجاد مناسبات مهر آمیز و معنی آفرین، در حقیقت مساعد سازی زمینه برای آنهایی است که دوست شان داریم. در آنصورت بسر رسانی کار کرد های خورد و ریزه برای آنهایی که دوست شان داریم، مناسبات ما را نیرومند، با معنی و مهر آفرین می سازد. اگر هر یک ما فرزندان و خانواده خود را بی قید و شرط دوست داشته باشیم و مدت زمان کیفی و ارزشمندی را با آنها سپری کنیم، نیروی زیبای شان مانند گلدسته ها می شکوفد و باعث آفرینش مسرت و شادمانی بی حد و حصر برای آنها و خانواده می شود. عشق پایا، ژرف و بی قید و شرط از عقیده و باور سالم همه انسان ها به زیبایی درونی و نهادینه ای که در کافه بشریت و دنیای انسانی وجود دارد، ناشی می شود. مزید بر آن در شناخت ژرف اینکه هیچ کدام ما من حیث انسان کامل نیستیم، و همه ما من حیث مؤلفه واحد با بینش ناهمگون از مهر و مهرورزی، عاشق هستیم و در تکاپوی معشوق، به شیوه ها، درک و فهم خودی و در این راستا، همه مساعی ما فرامرزی و فرا رنگی و فرا تباری و زبانی است. اینگونه آگاهی ما را در راستای دریافت حقیقت و حقیقت شناسی یاری می رساند و به ما می آموزاند که بهترین معنی موجودیت ما من حیث مؤلفه معقول فلسفی در این کائنات مشترک و پهن، عشق نا محدود و فرجام ناپذیر است. مادامی که به این سطح خود آگاهی رسیدیم، در آن وقت است که عشق برای ما به یک مؤلفه بدون هراس، مانا، معنی آفرین و هستی ساز تبدیل می شود و از هر گونه دغدغه های بی مورد نجات مان خواهد داد. با اینگونه برداشت ها، همه انسان های این کره خاکی از عشق و مهرورزی آزادانه، بی هراس، شخصیت ساز، بسنده، بی قید و شرط، معنوی و انسان ساز، مستفید خواهند شد. وقتی که بسوی عشق از دیدانداز مادی، نیازمندی، نظر اندازیم، مهر نا مکمل، بدون مسرت، آزار دهنده، پریشان ساز، بدون شادمانی واقعی و شکننده است. اما عشق و مهرورزی معنوی، روحانی، انسان سالار، بدون قید و شرط است که ما را مکمل، با احساس، خردورز، مشحون از اندوخته ها، و در تکاپوی راز و نیاز زندگی، بازتاب میدهد. هیچگاهی نظم و دسپلین در راستای عشق و محبت به انسان و واقعیت های زند گی انسانی سدی در برابر کامگاری مهر ورزانه انسان قرار گرفته نمیتواند. برخی اوقات باید فرایند تعلیم و آموزش اطفال را که جهت تشویق رشد روش و کرکتر اخلاقی آنها مورد تقدیر و تکریم قرار داد. شاید این خود بازتاب دهنده عشق و مهرورزی بی قید و شرط نباشد، تنها بسر رسانی رسالت فردی و خانوادگی در برابر مسایل اجتماعی و آموزش در برابر فرزندان آینده محیط مورد نظری که در آن مقیم هستیم و سرنوشت ما با آن گره خورده است، می باشد آنگونه که شکسپیر می گوید: "بعضن باید ظالم باشیم تا مهربان شویم"، به گونه نمونه اگر فرزندی داشته باشیم که دارای روش اخلاقی و شیوه اجتماعی درست نباشد، باید مورد تأدیب قرار گیرد و بیاموزیم که دارای روش و شیوه برخورد اجتماعی درست در برابر خانواده و همگان شود و این کاری است درست و بجا. کار برد نظم و دسپلین در برابر اطفال باعث میگردد، طفل روش های نا برابر فردی، خانوادگی و اجتماعی اش را کنار گذاشته و روانه راه درست، پسندیده و

مورد پذیرش اجتماعی گردد. اما نظم و دسپلین زمانی اثر گزار می شود که با عشق و مهرورزی بی قید و شرط یک جا باشد. این روش باعث می شود که طفل عشق و مهر را احساس کرده و زود یا دیر اهمیت تعلیم و آموزش را که با عشق و مهر آمیخته است، درک خواهد کرد. در فرجام باید از خود بپرسیم که :

- با فردی که خود را نزدیک احساس می کنم، بی قید و شرط دوست دارم؟
 - از خود باید بپرسید : این شخصی را که دوست دارم و دوره جوانی اش است، آیا مادامی که به سن و سال هشتاد رسید باز هم به همین سان دوست خواهم داشت؟
 - آیا مناسبات فردی و شخصی ام با انسان ها، دوستان و محبانم، در شیرازه فراز و فرود زمانی، مراحل دشوار آفرین، کامگاری ها، ناکامی ها، شکست ها و پیروزی ها به همین منوال باقی خواهد ماند؟
 - آیا عشق و محبتم هراسان خواهد شد اگر من دریابم که معشوق معنوی ام کار نا پسندی را در برابرم بسر رسانده است؟
 - ایجاد زمینه گفتهمان مهر انگیز و مؤثر :
- " واژه هایی که از دل بیرون می شوند، بدل راه می یابند، اما اگر تنها از زبان بیرون شوند، از گوش ها فراتر نمی روند " "سهروردی"

فرآیند آفرینش گفتهمان مهر آفرین و اثر گذار : فرایند گفتهمان در واقعیت امر سازنده و سوزنده مناسبات میان انسان ها است. تک تک ما در هستی روزوار خود شاهد نمونه های خیلی ها زیادی از این قبیل مناسبات سازنده، ساختاری سوزنده و تخریبی هستیم. اینگونه مناسبات همواره در نتیجه گفتهمان های نادرست، برداشت های نا سالم، نبود شیوه مناسبات غیر مهر آمیز، نا مؤثر و خود خواهانه به میان می آیند. هم چنان شاهد روش ها و مناسبات قوی و مستحکم انسانی، مؤسساتی، نهادها، سازمان ها و افراد هستیم که در نتیجه گفتهمان شفاف، صادقانه، مشحون از اعتماد، توأم با مهرورزی، همدیگر پذیری و تقدیر و تکریم دو جانبه از همدیگر، به میان می آیند. گفتهمان مؤثر، سازنده و انسان ورز، دریچه مسرت و شادمانی را بر روی انسان ها باز می کند این فرایند خود استحکام بخشنده روش مثبت اندیشی، صداقت، تقدیر و تکریم بوده و آفریننده زبان گفتهمان عقلانی، فلسفی، بینش اندیشمندانه، و انسان محور بوده ذهن، دل و ضمیر ما را مفتوح و منور نگه میدارد و شخصیت چند بعدی انسان را از هر گونه بیماری تبار پرستی، زبان ستیزی، تفرقه اندازی، حق تلفی غیر عادلانه در برابر سایر انسان های محیط پیرامون و میهن ای که وابسته با آن هستیم، بسوی نجات رهگشا می شود. اما باید دانست که گفتهمان اثر گذار تنها در واژه ها و گل واژه های نباید بازتاب داده شود، بلکه از طریق بینش، کنش و منش ما در میان هم قطاران، همدیاران و کافه بشریت، بازتاب داده شود.

استماع عینی و واقعی، بهترین بنیاد برای شایسته ترین گفتهمان است : کیفیت استماع و گوش دادن به مسایل، جز جدا نا پذیر فرآیند گفتهمان بی بدیل، شایسته، اثر گذار و سودمند در میان هموعان و محیط انسانی، به حساب می رود. گفتهمان مؤثر بدون استماع مؤثر و سازنده نا مکمل، بی بنیاد و فارغ از سود و سلم است. مادامی که به گونه اثر گذار به مؤلفه ای، موضوعی، شخصی و یا بینشی گوش فرا میدهم، در حقیقت هدفمندانه و سالم اندیشمندانه در شناخت ژرف و درک روح و روان سخن جانب مقابل هستیم که رهگشای کامگاری برای ما در راستای شناخت مسایل و مؤلفه های زندگی اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی محیط پیرامونی که در آن با سایرین هستی داریم، می شود. این خود نشان دهنده علایق ما به سخنور، سیاق اندیشه، سابقه پژوهشی، وابستگی های سیاسی، شخصی و فردی، طرز تفکر و بینش علمی، و دیدانداز سخنران می باشد. استماع مؤثر در واقعیت امر آفرینش فضای درست برای گوینده است تا صلاحیت عینی بازتاب فکری پیدا کرده و داشته هایش را با دیگران به گونه واقعی و نه مجازی در میان گذارد و در راستای آفرینش محیط سالم آموزشی نقش آفرینی کند. زمانی که شنونده خوب باشیم، آموزنده بهتر می شویم. زمانی که چیزی را در نتیجه فرآیند دقیق شنوایی آموختیم، وقتی که زمان سخن در اختیار ما قرار گیرد، بهتر و شایسته تر سخن میزنیم. انسان ها در قدم نخست باید سعی ورزند بشناسند تا دقیق شناخته شوند. زمانی که به دیگران با علاقه مندی گوش فرا میدهم، آنها را درست می شنویم، مورد تقدیر و تکریم قرار میدهم، بدون تردید زمانی که نوبت به ما برسد نیز از همان کیفیتی شنوایی که در اختیار دیگران بخاطر بازتاب فکری شان قرار داده بودیم، مایان را نیز از همان کیفیت مشابه بهره مند می سازند.

مفهوم دقیق گفتهمان اثرمند، داشته های معنوی خودی را با دیگران سهیم ساختن است : وقتی زمانی را بخاطر مفاهیم و گفتهمان اثر گذار و دارای کیفیت عالی با خانواده، دوستان، خویشاوندان و همکاران محیط پیرامون خود اختصاص میدهم، باید ظرفیت شیوه ها، آرزو ها، نیازمندی ها، نگرانی ها، جهش ها، هیجانات، و سایر ابعاد مثبت و منفی سهیم سازی را به گونه ژرف مورد شناسایی و

ادراک قرار دهیم در غیر آن نمیتوانیم فرآیند زنده و هستی ساز گفتمان با دیگران را به آفرینش گیریم. نیاز داریم همه امکانات اطراف مان را بکار ببریم تا بتوانیم زمان اثرمند را با جانب مقابل سپری کنیم تا هدف ما من حیث سخنگو بر آورده شود و جانب مقابل نیز اثری از آن بخاطر کار برد آن در هستی آینده اش، کمایی کرده بتواند. هر فردی که خواسته باشد دارای گفتمان مؤثر با دیگران باشد در قدم نخست باید شرایط زیست فرد و یا افراد را با محیط پیرامونی که در آن هستی دارد به گونه دقیق مورد مطالعه و مذاقه قرار دهد و هم علایق شنونده را در راستای مختلف، اعم از فردی، شخصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی مادی، مورد ارزیابی روان پزشکی قرار دهد. قابل یاد آوری است، زمانی که با دیگران سخن برانیم، باید از ژرفای دل حرف بزنیم و نه تنها از زبان، تنها با بازتاب واژه ها و گل واژه های نرم بدون عمل و سود. اگر خواسته باشیم بسا مطالب را با دیگران به شمول دوستان، خویشاوندان و همقطاران سهیم بسازیم، باید نیازمندی های شان را با احساس معنوی و دشواری هایی که اگر به آنها روبرو هستند، پیش از پیش مورد ارزیابی ژرف قرار دهیم زیرا هر سخن و هر گفتمان بخاطر برآورده سازی مقصد معینی ترتیب و تنظیم می شود و باید هم دارای دست آورد باشد در غیر آن تلف زمان بوده و ایجاد گر مناسبات حسنه، اثرمند و کاری نخواهد بود.

دلسوزی در برابر افراد، اشخاص و مسایل پیش آمده، یکی از شیوه های اثرمند گفتمان مؤثر است. وقتی در برابر دیگران دل سوزی نشان دهیم در حقیقت خویشتن را در زندگی شخص مورد نظر سهیم ساخته ایم و به هستی او که باید دارای آینده و آینده سازی باشد، علایق فراوان داریم و جانب مقابل باید این احساس ما را درک کند، و باید برایش محسوس و ملموس باشد. تبارز همنوایی و دل سوزی به اشخاص احساس روابط دو جانبه را عمیق می سازد، دل ها را روشن و اندیشه های را منور می کند. این موضوع در ذات خود اعتبار انسان را در برابر دیگران قوی می سازد و اعتماد را نیز کمایی می کند. گفتمان مؤثر و ارزشمند، میتواند فراواژه، فرا عمل و فرا زبانی باشد که بعضی دارای اثر بهتر و بیشتر است. زمانی که انسان با هم به گونه عینی و معنوی نزدیک می شوند، فرآیند گفتمان شان بهتر، صادقانه تر و مؤثر تر می شود. در فرآیند گفتمان بعضی زبان خاموش از زبان گویا، فهما تر و مؤثر تر است چون احساس درونی و معنوی در آن به نحو بهتر و شایسته مشاهده می شود. در قسمت نهایی این بخش هر فرد باید مسایل زیر از خود بپرسد:

- آیا من شخص دارای تقسیم اوقات معین روزوار گفتمان با خانواده خود هستم؟
 - آیا زمانی را برای گفتمان با دوستانم اختصاص داده ام؟
 - آیا من یک شنونده کارا و اثر پذیر هستم؟
 - آیا من به مقصد دانستن مسایل یک شنونده خوب هستم؟
 - آیا دیدگاه های دیگران را مورد تقدیر و تمجید قرار میدهم؟
 - آیا احساسم را به گونه باز و بدون دغدغه با دوستانم در میان میگذارم؟
 - آیا من بر مسایل حمله ور می شوم یا بر انسان ها؟
 - آیا واژه های بازتاب داده ام بلند هستند یا آوازم؟
 - آیا سخنانم هنگام گفتمان با دیگران بیشتر هستند یا اثر بخشی آنها؟
 - آیا همه روزه به دوستدارانم می گویم که چقدر آنها در هستی روزوارم دارای ارزش بی بدیل هستند؟
- " راه های بیشمار برای رفتن بسوی قله کوه وجود دارند، اما منظرش همواره واحد است " (ضرب المثل چینیایی)

اثر مندی تمجید بینش، منش و کنش کثرات گرایی: ما انسان ها در این عالم خاکی به خودی خود حضور نداریم، بلکه توسط سایر انسان های محیط پیرامون خویش محاط هستیم. زمانی که بینش کثرات گرایی را مورد ارزش یابی قرار میدهم، فرآیند گفتمان ما با دیگران به اندوخته های غنایمند و بر آورده ساز آرزو های نیک ما، مبدل می شوند، و اگر این چنین نباشیم، بدون تردید اندوخته های ما، هم برای شخص خود، خانواده و محیط ای که در آن با دیگران هستی مشترک را به پیش می بریم، حسرت آور، کسالت آفرین، مغموم کننده و مخالف شیرازه اخلاق اجتماعی و انسانی، خواهند بود. اگر تفاوت ها، ناهمگونی ها، و دیگر اندیشی های مان را مورد تقدیر و تکریم قرار دهیم، بینش هماهنگی، همدیگر فهمی و همدیگر پذیری در میان ما بارور می شود و بسوی آرمان انسان گرایانه و ارزشمند روانه خواهیم شد. باید دانست، ناهمگونی های ما، زاده محیط و ماهیت انسانی هستند، و آن چیزی است که با آن قدم به میدان آفرینش گذاشته ایم، با آنها بزرگ شده ایم، عادت نموده ایم. موجودیت خانواده های ناهمگون، حلقه های اجتماعی محیط پیرامون، پسمنظر و فرایند تعلیم و آموزش، حضور فرهنگ اجتماعی، سنت های مرسوم، دوستان، و روابط اجتماعی ناگذیر و سایر

مرفه های در ساختار شخصیت ما اثر گذاری ژرف دارند. حتی در میان خانواده واحد همواره تفاوت ها، کثرت اندیشی ها، و دیگر اندیشی ها را به گونه دقیق مشاهده می کنیم. خانواده من متشکل از شش عضو خانواده است. هر یک ما، در سلیقه، برداشت، احساس، فکر، ذکر، بینش، کنش، منش، تپش، روش، برخورد، شخصیت، اشتیاق، باور ها، عادات، دیدانداز ها، گفتمان، روابط با دیگران، از هم خیلی ها متفاوت هستیم. هر یک ما دارای نیازمندی ها و مسؤولیت های جداگانه، اقتصادی، فکری، خانوادگی، جسمانی، روانی، عقیدتی، معنوی، آموزشی و اجتماعی هستیم. و این بازتاب دهنده آنست که همه ما سعی داریم هماهنگی را در عرصه های مختلف هستی خانوادگی به آفرینش گیریم و یک زندگی با تفاهم را در شیرازه هستی خانوادگی به میان بیاوریم که ساده هم نیست و خود در واقعیت گردانندگی نظام و حاکمیت خانوادگی است.

همه انسان ها در محیط پیرامون ما، دارای استعداد ها، توانایی ها، تفاوت های، کاستی ها، شایستگی ها، ظرفیت های ویژه، لیاقت، صداقت، پشت کار و غیره هستیم و این ها تفاوت های همه مان را بازتاب دهنده است. از این سبب برای پیشبرد فرآیند شیرازه هستی معنی آفرین، همه به همدیگر نیاز مند هستیم تا برآورده ساز نیاز مندی ها، رفع کاستی و کاهش های همدیگر باشیم و همه مانند مؤلفه های ناهمگون ساختار ماشین هستی انسانی و اجتماعی، کار کرد مشترک داشته باشیم تا باشد در داد و ستد زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی کامگار باشیم.

ما انسان ها همواره از ناهمگونی ها، اختلافات، و دیگر اندیشی های مان نهایت می آموزیم. زیرا بینش و روش کثرت گرایانه همه ما را یاری می رساند، از خوبی ها، کاستی ها، توانمندی ها، ویژگی ها و ظرفیت های همدیگر، مستفید شویم و استفاده معقول کنیم. بعضی در اشتباه قرار میگیریم و در برابر انسان هایی که از ما متفاوت هستند و به گونه دیگری کار می کنند، می اندیشند و یا روش دارند، ناراحت می شویم در صورتی که نباید شویم زیرا آنها، ما نیستند، آنها آنها هستند و ما ما هستیم. و اگر بدقت بسوی هر تفاوتی با دیده بینا و دل روشن ببینیم، در حقیقت هم آنها آموزگارانی هستند که مسایل جدیدی را برای ما در زندگی به آموزش می گیرند و ما هم مسایل جدیدی را که تا کنون نه آموخته بودیم به آموزش می نشینیم. آنگونه که شاعری نهایت زیبا گفته است:

گرچه امروز دو نیمیم و دو عنوان هستیم
ما دو جسم ایم و لی یک دل و یک جان هستیم
ما همان بلخ و بخارا و خراسان هستیم
همگی روی به یک قبله مسلمان هستیم
سرنوشتی که یکی است، جدا بی معنا است
ما یکی بوده و هستیم، دو تا بی معنا است
من اگر ما نشویم تنهایی
تو اگر ما نشوی تنهایی
چه کسی می خواهد
من و تو ما نشویم
خانه اش ویران باد

تا وقتی که به افراد روشن اندیش، صادق، کثرت گرا، شنونده درست، محترم و مکرم تبدیل نشویم، آموزنده خوب و شخصیت همه پذیر نیز نخواهیم شد. اثر و آفریده های دیگران همواره آموزنده هستند، اما نباید فراموش کرد که بهترین، بیشترین و ژرفترین رقم آموزش ما، از خوانش کتاب کائنات انسان ها، روابط اجتماعی، فرهنگی، مادی و معنوی، کافه بشریت صورت میگیرد، حتی از اشتباهات، نارسایی ها، کاستی، زشتی ها و پلشتی های دیگران بیشتر می آموزیم، زیرا اشتباهات و ناکامی های همه ما بهترین آموزگاران ما هستند. وقتی که عبادت گاه همه باورمندان را در نظر بگیریم که برای شان مکان مقدس است، چه چیز را دیده متوانیم و دارای کدامین تصورات و برداشت ها در زمینه خواهیم بود؟ اگر مهندس باشیم، نحوه مهندسی آن مکان برای ما دارای اهمیت خواهد بود، و اگر معمار باشیم، در مورد استحکام ساختاری آن خواهیم اندیشید و اگر عابد باشیم، تنها در مورد عبادت و نیایش خویش خواهیم اندیشید و بس. بینش ناهمگون در میان انسان ها باعث آفرینش زیبایی ها، زشتی ها، دشواریها، بی باوری ها، باورمندی ها، روابط حسنه و غیره می شود. اما باید دانست که این کثرت گرایی ها اگر من حیث واقعیت های عینی در دیدانداز همگان مورد بررسی قرار گیرند، باعث ایجاد مسرت ها، برکات، حسنات و موازنه می شوند. همه انسان ها باید کثرت گرایی را در وحدت و همپارچگی تکاپو کنند. همه در زندگی بدون اینکه که هستیم، از کجا هستیم، هویت و ماهیت مان چیست دارای تشاویش، نگرانی

ها، حسنات، زشتی‌ها و دشواری‌های مشابه و همسان هستیم. باید بدانیم که هر موجود آفریده شده دارای روح واحد است، بدون در نظر داشت اینکه غنی هستیم یا فقیر، سیاهی نغز داریم یا زشت، قد کوتاه داریم یا بلند. آنچه اهمیت دارد این است که همه ما من حیث بهترین و شایسته‌ترین آفرینش در این کائنات، از دیدانداز باورهای دینی و اجتماعی بشر هستیم و زاده پدر و مادر واحد. تفاوت‌ها، ناهمگونی‌ها، و دیگر اندیشی‌ها، زندگی را با معنا تر، دلچسپ تر و رنگارنگ تر می‌سازد. به گونه نمونه اگر داخل باغی شویم و در آن جا تنها یک نوع گل را مشاهده کنیم، چندان دل‌بستگی نخواهیم داشت اما اگر داخل باغستانی شویم که دارای گل‌های رنگارنگ باشد، به دقت مشاهده می‌کنیم، بهتر و بیشتر مصروف می‌شویم و هم زیبایی‌های عجیب تری را می‌بینیم و از مشاهده لذت می‌بریم.

اگر از دیدانداز فرهنگی ببینیم، کثرت فرهنگ‌ها، سنت‌ها، ادبیات، سروده‌ها، بیشتر و بهتر باعث آموزش غنی تر می‌شود بجای آنکه در یک سنت واحد ساکت و بدون تغییر باقی بمانیم. به همین سان اگر با نژاد و یا تبار قوم واحدی نظر اندازیم برای همیشه شاید دیگر دل‌بستگی خود را از دست بدهیم، ولی اگر با تبارها، سیماها، نژادها و اقوام مختلف آشنا شویم، آموزش و بینش ما ژرفتر می‌شود و محیط پیرامونی که در آن هستی داریم نیز زیبا تر و پسندیده تر می‌شود. به هر اندازه و مقامی که دیگران را مورد تقدیر و تقدیس قرار دهیم، به همان اندازه مورد ستایش، عزت و حرمت آنها قرار می‌گیریم و این خود اصل شایسته سالاری و انسان منشی است که باید جز اساسی آجدای هستی همه انسان‌ها در این کائنات که حیثیت خانه مشترک ما را دارد، باشد. قول معروف است، اگر میل شناخت کسی را داشته باشیم باید داخل هستی آنها شده و فرسخ‌ها با زندگی شان راه رفت تا بهتر و ژرفتر آنها را بشناسیم و درک شان کنیم. باید همواره در نیایش عقلانی، معنوی و روحانی باشیم و نه ظاهری و عوام فریبانه. کار کرد‌های درست و معقول بهترین عبادت به شمار رفته اند و ظاهر سازی و خود فریبی را خدا فریبی قلمداد نموده اند. نقل است که: "روزی پیامبر خدا داخل مسجد شد و یکی از صحابه‌ها بعد از ختم دعا و نیایش نزدیک آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله پرسشی دارم و آن اینکه نظر شما در مورد این فردی که شبانه روز را در داخل عبادت گاه در عبادت و نیایش سپری می‌کند، فردوس برین به طور حتم شامل حالش خواهد شد؟ آنحضرت پرسید؟ آیا این عابد زن و فرزند دارد؟ صحابه گفت بلی! آنحضرت باز پرسید، چه کسی نان آور زن و فرزندش است؟ صحابه گفت یا رسول الله برادر بزرگش که همه روزه کار می‌کند و زحمت می‌کشد و رزوگار شان را بدوش می‌کشد. آنحضرت فرمود! برادر بزرگش بدون تردید داخل فردوس برین است اما در مورد این عابد چیزی گفته نمیتوانم" برای وضاحت مسایل بالا هر یک ما باید پرسش زیر از خود بپرسیم:

- اگر همه گان در این کائنات یکسان و یک رنگ می‌بودند، چگونه دنیایی میداشتیم؟ چه چیزی را نمیداشتیم؟ و چگونه آن را با دنیایی که امروز داریم مقایسه می‌نمودیم؟
 - امروز از دیگران چه آموختم؟ و چه چیز را میتوانستم بیاموزم؟
 - آیا امروز فردی را بخاطر اینکه دیگر گونه و دیگر اندیش بود، به شکل بیرحمانه و غیر عادلانه مورد قضاوت و داوری بی مورد قرار دادم؟
 - برای آزمایش باری خود را در قالب کفش دیگری قرار دهیم و از دید انداز آنها زندگی را مورد بررسی قرار دهیم؟ این تلاش چه نقشی را در رد عمل و روش ما دگر گونی به وجود خواهد آورد؟
- "بهترین لحظات هستی آفرین و مهربار زندگی فردی ام آنهايي بوده اند که خويشتن را در آغوش مهر آفرين و شيرازه صميم خانواده ام سپري نموده ام" (تامس لفرسن)

ارزش نگهداشت ارزش‌های سنتی، خانوادگی و اجتماعی: شیرازه خانوادگی زمانی به وجود می‌آید که هر یکی از افراد داشته‌های هستی روزوار شان را با همدیگر سهیم ساخته و زندگی مشحون از تفاهم و تعامل را در زندگی روزوار شان به تمرین نشینند. مزید بر آن نباید سایر شیوه‌ها و روش‌های اجتماعی و خانوادگی را که نیز سازنده هستند و در تاریخ هستی اجتماعی نقش برآورده را به بازی نشسته اند، بدست فراموشی سپرد. بر همه گان واضح است که نزدیک ترین و عزیز ترین افراد در زندگی روزوار همه انسان‌ها، اعضای خانواده هستند. شیرازه زندگی خانوادگی به گونه ای است که همه داشته‌ها، برداشت‌ها، خوشی‌ها، معنومیت‌ها، کامگاری‌ها، ناکامی‌ها، پخشی‌ها و بلندی‌ها، هراس و امیدواری‌های زندگی مان را در قدم نخست با اعضای خانواده خود، شریک می‌سازیم، از آنها بینش و کنش می‌خواهیم و بعد خويشتن را آماده برای پیشروی یا پسروی می‌سازیم. باید دانست خانواده نخستین سرچشمه مسرت و شادمانی در زندگی همه انسان و کافه بشریت بوده است. همه باید همواره در زندگی مان اولویت‌ها را برای مسایل

ارزش مند خانوادگی قابل شویم و بعد به سایر مسائل محیط پیرامون مان که بدون تردید نیز دارای ارزش ویژه خود هستند. خانواده دل یک جامعه است که متشکل از خانواده های بیشمار بوده و به هر اندازه ای که خانواده مستحکم و پایدار باشد به همان اندازه بنیاد اجتماع نیز قوی، مستحکم و پایدار می باشد. آفرینش محیط مهر آفرین و کار ساز در شیرازه خانواده و حمایت معنوی، اخلاقی و روحی در میان اعضای خانواده سنگبنای کلیدی مسرت مانا و اتحاد گستت ناپذیر را آفریننده است. ایجاد روابط سالم خانوادگی و اجتماعی کار ساده و عادی نیست، بلکه کار، صبر، شکیبایی، فهم دو طرف، فداکاری، قربانی، از خود گذری، صمیمیت، تساهل و تعادل را مطالبه می کند. برای اینکه روابط خانوادگی را بیشتر و بهتر استحکام بخشیم، نیاز داریم تک تک اعضای خانواده را با ویژگی های فردی، جسمی، فکری، اخلاقی، معنوی، ذهنی و حسی شان، ژرفن به شناسایی نشینیم. این بدان معنا است، باید زمان کافی را در راستای گفتن سالم، آفرینش محیط مهر انگیز، در میان اعضای خانوادگی، اختصاص دهیم و شیرازه مسرت باری را به میان بیاوریم و هر یک از اعضای خانواده را مطابق فهم و سهم شان مورد تقدیم و تقدیس قرار دهیم. گوش دادن کاری، بازتاب محبت بدون قید و شرط، دلسوزی و مواظبت عینی و آفرینش محیط باز فرآیند گفتن اثر بخش با اعضای خانواده، باعث آفرینش خانواده سالم و روابط سازنده در میان آنها میگردد. بعضی در زندگی با وصف همه مساعی، از خود گذری، فداکاری، مهر و محبت در میان خانواده ها، باز هم قادر به آفرینش روابط سالم نمی شویم و مناسبات ما شکننده می شوند، مایوس می شویم، دلسرد می شویم و بسوی انتقام و خرده گیری ها روانه می شویم. اما باید به یاد داشت که خرده گیری ها، انتقام از اطفال و یا هر یک از اعضای خانواده، بازتاب بی تفاوتی و دلسردی در برابر شان خطرناک ترین اقدامی است که به پیش می گذاریم و این خود باعث شکنندگی دایم و درمان ناپذیر مناسبات سالم میان اعضای خانواده می شود که باید از آن سخت پرهیزید. پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ، با با و اجداد ما، آفریننده ریشه های خانوادگی ما هستند. بدست آوردن مهر، الفت، محبت، شفقت، دلسوزی، دعا و برکات شان مهم ترین بخش زندگی روزوار ما را تشکیل دهنده است و از این سبب ما ها باید همواره مناسبات نیک مان را در سراسر زندگی شان که حیات هستند، به گونه درست و سالم بازتاب دهیم تا مایه مسرت ما و سبب خوشنودی آنها گردد. اگر ما پدر و مادر را در زندگی شان به ویژه زمانی که به سن کهولت می رسند، آزار و ازیت کنیم، یقین داشته باشیم که توسط فرزندان خویش مادامی که به همان سن و سال کهولت برسیم، نیز مورد آزار و ازیت قرار خواهیم گرفت زیرا ما ها خود زارع آن کشت زار بی حاصل بوده ایم و حالا فرزندان ما که محصول هستی ما هستند، نیز با آن روش و شیوه ما را مورد پذیرایی قرار میدهند. برای وضاحت مطلب یاد شده پرسش های زیر میتوانند به میان آیند:

- آیا شخص زمان کافی را بخاطر سپری نمودن لحظه ها با خانواده و دوستان نزدیکم اختصاص داده ام؟ اگر پاسخ نی باشد، در آنصورت باید از خود بپرسیم چه باید کنیم تا این وضعیت را تبدیل کنیم؟
- برخورد و رابطه ام با پدر و مادر چگونه است؟ آیا این همان شیوه مناسب و روش اخلاقی درستی است که من در آینده از فرزندانم در برابر خویشتن خواهم خواست؟
- آیا من پدر و مادرم را مورد تقدیر و تقدیس قرار میدهم،؟ آیا آنها را مورد دل سوزی و مهرورزی خود قرار میدهم؟ آیا سعی می ورزم آنها را درست درک کنم؟
- آیا واقعا از فرآیند گفتن باز، سالم و اثر گذار با خانواده ام لذت می برم؟ اگر پاسخ منفی باشد، چگونه میتوانم آن را تغییر دهم؟
- آیا من حضور تفاوت ها را در میان اعضای خانواده ام مورد تقدیر و ارزشیابی قرار میدهم؟ آیا من حضور عینی تفاوت های موجود خانوادگی ام ارزش قابل هستم؟ آیا من خود این تفاوت ها را داشتم، از آنها آگاه بودم و یا هرگز در مورد آنها نه اندیشیده ام؟
- آیا من روزانه تک تک اعضای خانواده ام را حد اقل با یک واژه تقدیر آفرین مورد استقبال قرار داده ام؟
- آیا درست و مناسب است که شخص من، با فکر پریشان و غضب آلود به بستر خوابم بروم؟
- آیا من از همه اهداف و برنامه های کاری هر یک از اعضای خانواده ام آگاهی دقیق دارم؟
- آیا بعد از برگشت روز کاری ام آرام و آهسته بسوی خانه و خانواده ام قدم گذاشتم، آیا دشواری های بیرونی ام را در محیط بیرونی گذاشتم؟ آیا نفس راحت و ژرف احساس آسایش گونه کشیدم پیش از آنکه داخل محیط خانواده شوم؟

"فرزندان شما ، فرزندان شما نیستند، آنها فرزندان زمان خود هستند که برای همیشه در حرکت است. آنها از طریق شما به دنیا می آیند و لی شاید نه مانند شما و نه از شما ، با وصف آنکه با شما هستند، با شما زیست خواهند کرد، و از شما تغذیه خواهند شد، اما به شما تعلق نخواهند داشت" (خلیل جبران)

بازتاب کاربردی حمایت معقول از فرزندان ، جوانان و نو جوانان : فرزندان ما، آینده سازان جامعه ای هستند که در آن هستی داریم. آنها بخاطر استفاده از نیروی نهایی شان بخاطر کامگاری های بیشمار در هستی روزوار شان ، به مهر، محبت، شفقت و لطف ما نیازمند هستند، فرزندان ما به مسرت، شادمانی، افتخار و بارور ساز بنیاد خانواده و اجتماع هستند. بهترین تحفه پدر و مادر در زندگی فرزندان، آنها را آشنا ساختن با ریشه ها، بیشه ها، اصول زرین شیرازه های اخلاقی خانوادگی و اجتماعی، که باعث آفرینش توان ، خود باوری، اعتماد به نفس در هستی شان گردد و در راستای گرفت تصامیم سازنده در زندگی روزوار شان یار و مدد رسان شان باشد، خواهد بود. پدر و مادر همواره با مساعی خستگی ناپذیر فرزندان را در راستای سپری نمودن زندگی ، تهیه و تدارک سر پناه، به سر رسانی تعلیم و آموزش سودمند، تحقق برنامه های مطروحه شان در زندگی، معرفت با سنت ها و مراسم تشریفات خانوادگی، تباری، ملی و مردمی، یاری سان بوده اند و همواره خواهند بود، اما بهترین لطف و خدمت گزاری پدر و مادر برای فرزندان شان مزید بر آن مؤلفه هایی که در بالا بر شمردیم، این خواهد بود که آنها را استقلال فکری و عقلانی دهیم تا بتوانند دنیای خودی شان را با صلاحیت و صلابت عقلانی و فکری شان که بازتاب دهنده شخصیت فردی و اجتماعی آنها در راستای ادامه هستی معقول و سازنده برای خود، خانواده و اجتماع خواهد بود، به ساختار گیرند. همواره در تکاپوی آن باشیم تا شیوه های اثر پذیر کاری را با فرزندان در پیش گیریم، بجای آنکه در برابر آنها برای اجرای کاری، امری و یا هدفی ، از جبر، ظلم، فشار و خشم کار بگیریم. باید بدانیم که در کائناتی که هستی داریم دشوار است پدر و مادر کامل و بدون کاستی را در دریاییم. بعضی سعی میورزیم داشته های فکری مان را بالای فرزندان ما به مشق و تمرین گیریم و لی دیده می شود ، هر اندازه ای که حرف ها مان دراز تر می شوند، کسالت بیشتر را در سیمای فرزندان مان به مشاهده می نشینیم. بعضی صلاحیت مشاهده کسالت خاموش و کشنده ذهنی و روحی فرزندان مان را مشاهده کرده نمیتوانیم، زیرا تمرکز فکری مان روی اهداف مطروحه فردی و شخصی ما متمرکز است نه روی سود فردی، شخصی و فکری ، و رشد شخصیت فرزندان در عرصه های نا همگون هستی روزوار شان . ابراز مهرورزی در برابر فرزندان و همه اعضای خانواده یکی از مؤلفه های کلیدی زندگی مشترک به حساب می آید. به هر اندازه ای که آرام، خوش کلام و با مهر باشیم، به همان اندازه روش و شیرازه فرهنگی زندگی فرزندان مان نیز بهتر و شایسته تر می شود. اگر در برابر فرزندان مان ادای احترام، تقدیر و تکریم داشته باشیم، به همان اندازه شخص ما نیز از این مؤلفه های کیفی و اخلاقی زندگی از سوی فرزندان خویش ، بهره مند می شویم. نقش پدر و مادر در ساختار شخصیت چند بعدی فرزندان باعث میگردد، آنها نیز در آینده در اینگونه ساختار ها برای فرزندان و نسل آینده شان نقش آفرینی کنند. اگر در آوان کودکی فرزندان مان را به عزت نفس، اعتماد به نفس، شهامت، صداقت و میهن دوستی تشویق کنیم، این امر باعث می شود که آنها نیز در فرزندان شان این پدیده های زیبا را به گونه حتم به آفرینش نشینند. فرزندان باید احساس کنند که حضور عینی و فکری پدر مادر در شیرازه هستی خانوادگی، باعث ایجاد سهولت ها، مشوره های سالم و رهنمودی برای آنها بوده و یاری و مددگاری شان در هر لحظه حیاتی و اساسی برای شان بوده است. داشتن اعتماد به فرزندان، نیرومند سازی آنها و مهرورزی بدون قید و شرط باعث می شود آنها بهترین و شایسته ترین نیرومندی و طرفیت فکری شان را به نمایش گذارند. هر طفل دارای نیروی فکری جسمی و روحی ویژه خود است. نحوه برخورد با اطفال تعیین کننده شخصیت آنها است. به هر شیوه و روشی که فرزندان تعلیم و آموزش می بینند، به همان اندازه شیوه و شخصیت شان ترمیم و ساخته می شود. نقش خانواده در جامعه سنتی در امر ساختار شخصیت ، معنوی، فکری، عقیدتی، روانی و حسی آنها ، خارق العاده است چون چنین جوامع شیرازه خانواده محور اصلی زندگی است، اما در جوامع غربی و دنیای پیشرفته ساختار شخصیت فکری و معنوی اطفال تا حدی از اقتدار خانواده بیرون است زیرا در چنین جوامع تلاش در امر شکستاندن شیرازه خانواده است و طفل را بسوی فرد گرایی " اندیوید والیس" ، تشویق و ترغیب می کنند و با روحیه همان جامعه ای که طفل در آن حیات بسر می برد، مورد تعلیم و آموزش قرار میدهند تا باشد بسود آن جوامع کار کنند و خانواده را در قدمه دوم قرار دهند. اگر در برابر فرزندان از روش و شیوه های مثبت کار بگیریم، مورد تشویق و ترغیب شان قرار دهیم، اهداف مطروحه شان را ولو ریزه هم باشند درک کنیم، در حقیقت در راستای کامگاری های آینده شان آنها را یاری رسان بوده ایم و من حیث نهاد آفرینش اعتماد و اعتماد به نفس در ذهنیت آنها به بازتاب یافته ایم. مثلن دو نمونه جداگانه نامه پدر به دختر و پسرش که باعث ترغیب و تشویق شان گردیده و احساس مهرورزی و محبت پدر را در زندگی خویش خیلی ها محسوس و ملموس بوده است، به نگارش می گیریم :

عزیز پدر سحر عزیزم! "روز عاشقان را برایت از ژرفای دل مبارکباد می گویم. توانایی، نیروی بی بدیل، رغبت و شوق و علاقه مندی تان با هستی زیبای تان برای پدر درخور ستایش عالی، تقدیر و تکریم است. مهر، عشق و محبت ژرف تان برای خانواده، برای تک تک اعضای خانواده، برای مادر مهربان و دوست داشتنی ات و شخص من، هر لحظه و هر دقیقه زندگی ما را درخشان، مسرتبار و مشحون از خوشی های بی زوال می سازد. مادامی که شما را در محیط خانواده خود داریم، چنین معلوم می شود که بهار زندگی در اطراف و اکناف ما در شگوفایی بزرگ قرار دارد. این پیام به سحر عزیزم است که زیبا ترین فرزند پدر است. من میدانم، اگر شما را به این قریبی بینم شاید متحیر شوم، زیرا به امید آفریدگار چقدر سرسام آور رشد کرده باشی و زیبا تر و دلربا تر شده باشی، و قدم به قدم آهسته آهسته و لی پیوسته داری داخل جهان زیبای خودی می شوی که آن را میل داری و در آن باید باشی و هستی کنی. من با تو هستم و آنگونه که میل داری رشد کن و بسوی پیش حرکت کن. سحر عزیزم! همواره جسم متحرک، فیلسوف، شاهدخت و زیبای من خواهی بود. من در وجود شما، شخصیت دوست داشتنی، مهرورز، خادم، میهن دوست، مواظب، متبسم، خندان روی و سایر بهترین و شایسته ترین کویف هستی انسانی را مشاهده می کنم. در فرجام چه میتوانم بگویم، بسوی کهن سالی روان هستم، اما عشق و مهرم در برابرت پخته تر و ژرفتر از پیش شده است." (دوستدار تان. پدر) این واژه ها، عبارات و گل واژه ها باعث شکوفایی فکری و روحی هر طفل و فرزند می شود، لذا از این نمونه های باید مطابق فرهنگ سنتی، بومی، قومی و مردمی خود در برابر هر جوان، نوجوان، فرزند، نواسه و کواسه، استفاده بریم تا آنها اعتماد به نفس داشته باشند و کوه عظیمی از حمایت و پشتیبانی در در قبال خود احساس کنند، و برای شان محسوس و ملموس باشد. نامه دیگر پدر به پسر که احساس و مهرش را در برابر فرزند خود این گونه بازتاب داده است:

فرزند دلبندم توفیق! روز عاشقان را برایت از ژرفای دل، خلوص نیت و ضمیر خود آگاه تبریک و تهنیت می گویم. فرزندم! خودت روح بزرگی در شیرازه کالبد خورد هستی. تو مسرت هستی روزوار من و خانواده هستی. خودت بودی که مرا با تصور مهرورزی، عشق و محبت مورد آموزش و باز آموزی قرار دادی. خودت قهرمان ایدیل، نور خورشید، روشنایی ماه و ستاره درخشانم هستی. من خودت را با همه آرزوهای صمیمانه و پسندیده ات دوست دارم. مادامی که صبحگاهان خودت را از خواب بیدار میکنم، همه آرزو های این دنیای فانی ام بر آورده می شوند. هنگامی که خودت را در آغوش می گیرم، به اندیشه می شوم که همه ارزش دنیا با من هم آغوش است. شهزاده کوچکم، ممنون و مشکور همه مهرورزی ها، دلسوزی ها، شایسته سالاری های شما گرامی ام هستم. شما بهترین و شایسته ترین دوستم هستید. شما دوستی هستید که ویژگی آن در این سروده خیلی ها نفوذ بیان شده است:

دوست آن نیست که هر دم طلب دوست کند

دوست آن انست که دل را حرم دوست کن

خودت در حقیقت امر برایم به گونه ای دوست هستی که دلم را برای شما حرم ساخته ام، که نه از یادم میروی و نه از دلم. هر نفسم با خودت است و تنفسم همواره عشق و محبت شما را زمزمه می کند. آفریدگار را شکر گذارم که تحفه ای بی بدیل، بی بها و ارزشمند ی مثل شما برایم عنایت فرموده است. (دوستدار تان. پدر)

- آیا ریشه و بیشه فرزندانم را نیرومند ساخته و زمینه پرواز را در راستای رشد و تعالی در هستی شان مساعد ساخته ام؟
- آیا من، برای فرزندانم بهترین نهاد هستم؟
- آیا متوجه دشواری ها و فشار روحی فرزندانم بوده ام و بهترین آموزش را در اختیار شان گذاشته ام تا با دشواری ها چگونه روبرو شوند؟
- هنگام خواب بهترین و زیبا ترین داستان ها را با فرزندان تان شریک سازید و همواره سعی کنید هنگام صبح آنها را بیدار کنید، به ویژه که هنوز به پختگی نرسیده اند.
- با هر یک از فرزندان بعضی جداگانه بیرون روید، با آنها به تنهایی گفتگو داشته باشید، آنها را به آزمایش گیرید، دل شان را در یابید و بگذارید داشته های دل شان را با شما در میان بگذارند. شنونده نغز در برابر فرزندان تان باشید و همواره دارای فکر باز و آزاد اندیش باشید.

باب پنجم : ساختار مناسبات سالم و انسان سالار

- نقش هستی اخلاقی و ارزش مدار در زندگی انسان ها
 - نقش مؤثر حسن نیت با اخلاص در زندگی
 - مؤثریت عفو و گذشت سخاوتمندانه در اجتماع
 - ارزش های سخاوت مادی، معنوی و اخلاقی
- "شخصیت شالوده و بنیاد مسرت است، و مسرت عینی و، واقعی حافظ شخصیت" (جورج سنتیان)

نقش اخلاقی و ارزش مدار در هستی انسان ها : ژرفترین فرآیند شیرازه مسرت انسان ها ، در نتیجه زیست در سیاق زرین شیرازه اخلاقیات بدست می آید. زیست بدون این چنین شیرازه هم میتواند به بار آورنده مسرت و شادمانی و گرفت لذاذ زمانی برای هر فرد باشد، اما بدون تردید دیر پا نیست. هستی هر یک ما انسان ها به مثابه مؤلفه های معقول و خرد ورز فلسفی ، دارای بینش روحی، معنوی، اخلاقی و عرفانی است، که پاکیزه ترین هسته زندگی انسان کره خاکی را در بر دارنده است. از این سبب مادامی که گرفتار بسر رسانی کار های شایسته و نیکو باشیم، در حقیقت امر فرآیند مسرت مانا و پایدار را به تجربه می نشینیم. شیرازه اخلاقیات در میان انسان ها ، خانواده ها ، جمعیت ها و جوامع مدنی، تنها مؤلفه تفریق کننده خوبی ها، و بدی ها از هم نیستند، و در واقعیت امر در بر گیرنده تعابیر و تفاسیر ژرفتر و ارزنده تر هستند که بخش نهایت گسترده اصول، روشهای استقلال، هماهنگی، و آگاهی نهادینه هستی روز وار مان را به مثابه بهترین آفرینش و خردورز، عقل مند و دارای بینش فلسفی را ، بازتاب می دهند. اخلاقیات انسان ها را بسوی سپری نمودن هستی مشحون از مهرورزی، احترام و اکرام، عفو و درگذشت، بخشایش، سخاوت مادی و معنوی ، و مهرورزی درخور ستایش را رهنمون می شود. مزید بر آن اخلاقیات انسان ها را به شناخت و آگاهی اجتماعی، شناخت دقیق از محیط زیست و پیرامون که با سایر انسان ها در آن هستی مشترک داریم، دوستانه بودن و حفظ تقدس شیرازه زندگی بهتر و معنی آفرین تر، و ا میدارد. معنی درست اخلاقی بودن، داشتن دل مصفا در راستای گذشت از کوتاهی ها و نارسایی های دیگران، و آفرینش فهم اینکه ، انسان همواره مرتکب اشتباه است، و تنها نیروی آسمانی و آفرینش است که آن را می بخشد، عفو می کند، و انسان را به آزمایش دقیق میگیرد. معنی دیگر اخلاقی بودن، احترام و اکرام به دیدانداز، سنت ها، مراسم تشریفات، داشته ها و انباشته های دیگران و ابا ورزیدن از پشت سر گویی در قبال شخصیت فردی و اجتماعی دیگران، به هر نام و عنوانی که است می باشد. اخلاقیات تنها اصول هستی نیستند، بلکه در ارتباط گسست ناپذیر با حقوق و وجایب همه انسان ها هستند و در عین زمان بزرگتر از طرز تفکر ، خود خواهی ها ، و بینش انسان ها بوده و الی سطح شیرازه زندگی خانواده ها، جمعیت ها، و دسته های و بخاطر دریافت فهم ای است، تا کاری را باید انجام دهیم که به انسان تبدیل شویم، و هویت انسانی را کمایی کنیم " اخلاقیات در حقیقت امر قطره های رنگی هستند که صورت های هستی روزوار خود را با آنها رنگ و گونه می بخشیم. اخلاقیات انسان ها بنیادی هستند که بر بنیاد آنها به خورد ترین، بزرگترین و شایسته ترین ساختار دست می زنیم. اخلاقیات در حقیقت حیثیت نقطه صفر زندگی ما را دارند. انسان ها زمانی که حساب را آغاز کنند از صفر آغاز می کنند و اگر همین صفر وجود نداشت، هیچ آغازی مورد بحث نمی بود و سایر شماره ها دست آورد همان نقطه آغازین صفری هستند. مزید بر آن همه شالوده کاری ما در زندگی روز مره ، همواره از اخلاقیات مان الهام گرفته و آغاز گر می شوند. واقعیت این است که کار کرد های همه انسان ها ، تنها واژه ها و عباره هایی نیستند که بازتاب دهنده شیرازه اخلاقی باشند، بل شیرازه اخلاقی باید همواره جز جدا ناپذیر هستی روزوار همه انسان ها باشد. اندوخته های زندگی و روابط اجتماعی و مناسبات انسان ها با سایر افراد و اشخاص محیط پیرامون نشان میدهد که برخی اوقات سره نمودن مؤلفه های پسندیده و نا پسند برای همه انسان ها نهایت دشوار است چون تعبیر، تفسیر، شناخت، و ارزشیابی شیرازه زندگی به شمار انسان های این گره خاکی ناهمگون است و یکسان نیست، و هر کدام ما مطابق توان، استعداد، فهم ظرفیت، سنت، فرهنگ و فرایند هستی تاریخی مان از زندگی تصویری را بازتاب میدهیم. در قدم نخست اگر فردی و یا شخصی بسوی راه نادرست و نا سنجیده قدم گذارد، بدون تردید در وحله اول حدود و صغور کامگاری ها شاید بهتر باشند اما این واژه بهتر نیز ازدیدانداز همه انسان ها یکسان نیست که در مورد ماهیت آن فکر و اندیشه مطلق داشته باشیم، اما بدون تردید در فرایند کاری و سپری نمودن زندگی روزوار و به تحلیل گرفتن آن به مرور زمان که فکر بسوی پختگی بهتر و شایسته تر میرود، احساس ندامت، نا امیدی، و رشکستگی، دلهره ، نارسایی، و کاستی ها ، در ذهن ما

بروز می کند و ، وامیدارد تا هر کدام ما در زمینه به باز اندیشی بر گردیم و داشته ها و نداشته های فکری ، معنوی ، اخلاقی و اجتماعی مان را در کفه ترازوی موازنه بگذاریم و کمی در مورد دقت لازم را بخرج دهیم . و بر خلاف اگر به راه راست ، مستقیم ، درست ، سنجیده و پیمایش شده روانه شویم ، حتمن در مراحل آغازین با دشواری های معین ، ناکامی ها ، سختی ها ، افسردگی ها ، دلهره ها ، پشیمانی ها گرفتار می شویم ، و راه های دشوار گذر را بیپیمائیم ، اما در مراحل بعدی و حتی شاید فرجامین ، زمانی که دست آورد نغز و انسانی داشته باشیم که در حقیقت محصول صداقت ، ایمان داری ، بینش انسان دوستی و خردورزی ما را بازتاب دهنده است ، مسرت فراوان را کمایی میکنم چون ضمیر نهادینه ما ابراز خرسندی می کند و این همان ضمیر و شعور انسانی است که همه ما را از سایر جانوران محیط پیرامون جدا و من حیث مؤلفه معقول فلسفی ، بهترین مخلوغ یعنی اشرف آفرینش به معرفی میگیرد ، و در حقیقت امر ، من حیث انسان معنوی و اجتماعی بسا از خواست ها ، آرزو ها ، امید ها ، و اراده نیک ما ، که شالوده اش را شیرازه اخلاقی ما تشکیل دهنده است ، بر آورده می شوند .

زمان و مکان برای کار کرد های روزوار انسان ها مساعد و درست است ، تنها انسان ها اند که بعضن از شرایط دست داشته شان بهره برداری معقول و منظم نمی کنند و از آن استفاده نا روا می کنند . انسان ها زمانی که به کار های نا سالم و نادرست تمایل پیدا می کنند ، راه های برون رفت و گریز از شرایط دشوار تر می شود و زمینه ها هم نا مساعد تر ، آنگونه که شکسپیر در زمینه گفته است : " زمانی که به کار های فریب آمیز و ناشایست برای بار نخست آغاز گر می شویم ، در حقیقت جای نهایت محدود را برای جولان قامت فکری خود به بافت ناموزون می گیریم " از این سبب برخی از انسان ها در دگرگونی افکار و اندیشه های خودی اقدام نمی کنند و منتظر می باشند تا زمینه درستی و مساعد تر فرا راه شان قرار گیرد ، در صورتی که این خود انسان ها هستند که زمان و مکان را مطابق میل و خواست شان مساعد ساخته و در تکاپوی دگر گونی های چشمگیری قرار می گیرند و حتی برای سایرین که در محیط پیرامون مشترک با آنها زیست دارند و پنبه غفلت را در گوش خویش قرار داده اند و مایه وسواس را جز زندگی روزوار خود قرار داده اند ، شرایط و زمان مناسب ، بهتر و سودمندتری را به آفرینش می گیرند . اگر ما انسان ها در زندگی خود بعضن در انتظار شرایط مساعد قرار گیریم و از خود حرکتی را انجام ندهیم و به اراده دیگران از دیدانداز رویایی منتظر بمانیم ، شاید آن زمینه ها هرگز میسر نشوند و یا هم اگر میسر شوند ، زمانی خواهد بود که دیگر برای انجام و کار کرد هر چیز خیلی هم دیر شده و این خود انسان بوده که در زمینه اتلاف آن نقشی را به بازی گرفته و از کاروان سالم اندیش و با اراده خویشتن دیده و دانسته خود را بدور نگهداشته و کهولت را بر سهولت دست داشته ترجیح داده است . یکی از ویژگی های انسان های سالم اندیش و مثبت گرا ، نگهداشت تعهدات شان در برابر خود ، خانواده و هموعان می باشد که بازتاب دهنده پابندی به اصول و شیرازه اخلاقی است . همواره باید از بهترین امکانات دست داشته خویش ، در راستای حفظ تعهدات ، قول و قرار خود در برابر دیگران ، بهره برداری درست و معقول کنیم . تردیدی وجود ندارد که همه انسان ها دارای کوتاهیها ، زشتی ها ، خوبی ها و ناپسندی ها ، و ارزش های فردی ، خانوادگی و اجتماعی خود هستند . خوبی های ما آنقدر مشحون از زشتی ها و زشتی های ما آنقدر مشحون از خوبی های ما اند که در مورد سایر مسایل هستی مان چیزی به گفتن باقی نمی ماند . همه باید از مساعی همه جانبه خود کار گیریم تا در نکاپو و دریافت ویژگی های خودی من حیث یک فرد شایسته و متعهد که در بالا از آن یاد آور شدیم ، قرار گیریم و مؤلفه های سره و نا سره را به گونه ژرف در زندگی روز وار خود از هم تفریق کنیم . تشخیص مسایل و ، وسایل سره و نا سره در هستی روز وار ، دریافت تقاطع تیره چالش آفرین در زندگی روزوار ، همه ما را در امر کامیابی های درخور ستایش یاری میرسانند و از ناکامی های محتوم ما ، جلوگیری به عمل می آورند . همه انسان ها میتوانند روی کاستی های خود کار کنند و دلایل بروز شان را دریافت نمایند و محیطی که در آن هستی داریم و سبب آفرینش آن کاستی ها اند ، به پژوهش ژرف و منطقی قرار دهیم و بعد آسیب شناسی آنها ، در امر مداوای آنها در زندگی داخل اقدام جدی و اثر مند شویم . اگر همه انسان ها بتوانند در شرایط دشوار هستی فردی ، خانوادگی ، اجتماعی ، سیاسی و عقیدتی در شیرازه اخلاقیات مروج معقول و ارزش مدار باقی بمانند ، بدون تردید میتوانند همواره با ارزش های اخلاقی زندگی شان را به پیش ببرند . باید باور مند باشیم که زیست اخلاقی در فرآیند زود زمانی و یا دیر زمانی برای پیشبرد امور هستی روزوار دارای احترام به ارزش های تاریخی و باور های فرهنگ عقیدتی ای که با انسان ها از زمان به دنیا آمدن شان همگام بوده اند و برای همیشه الی فرجامین مراحل حیات آنها همسفر باقی خواهند ماند ، شانس بهتری خواهد داشت . شرایط زیست اجتماعی و رویکرد های فرهنگی و باور های مذهبی ، عرفانی و معنوی ، بعضن انسان ها را در دو راهگی قرار میدهد ، زیرا کار کرد ها ، باور های انسانی ، خدمات خانوادگی و اجتماعی برای دوستان ، خویشاوندان ، همکاران و دیگران اگر از اصول و شیرازه اخلاقیات خودی که اصول زرین زندگی شان را تشکیل داده اند کار گیرند ، و به سود سایرین ختم نشوند ، و برای خادم مقام و شوکت معنوی را به بار بیاورد ، در حقیقت از شیرازه اخلاقیات اجتماعی عدول نکرده اند و دیگران را نیز از خود راضی ساخته اند ، اما شاید بعضن این گونه کار کرد ها باعث وارد ساختن آسیب به اصول زرین اجتماعی گردد و شخص ای که

شامل اینگونه پروسه می شود، نیز به زبان دیگران قدم برداشته است. از این سبب شیوه گزینش روش برخورد ها و گرفت تصمیم نهایت دشوار خواهند بود و نیازمند بینش عقلانی فرد در زمینه ها خواهد بود. بهر حال، این همه دغدغه ها ما را می آموزاند که باید برای همیشه پابند اصول باشیم، اگر ادعای زیست اخلاقی را داشته باشیم. یکی از ماهیت اصلی شیرازه هستی اخلاقی، ادای احترام به محیط پیرامون است که در آن با سایر انسان ها هستی مشترک داریم. نهایت مهم است اگر محیط زیست خود را مورد احترام، حفاظت و مراقبت قرار دهیم. فهم، تقدیر و تکریم مسایل وابسته به اخلاقیات، از دیدانداز بررسی اجتماعی — فلسفی پیچیده است. برخی از مسایل اخلاقی که روی بسا مسایل و پرسش های هستی روزوار انسان تمرکز دارند، نهایت پیچیده و غامض اند. این مسایل ضد و نقیضی هستند که برای هر کدام آنها هیچگاهی پاسخ سیاه و سفید وجود ندارد، بلکه دقت بیشتر فکری را مطالبه دارند. بهر صورت آنچه که دارای اهمیت است، گزینش تصمیم در راستای ردیابی محتوا و سیاق هر یک از مسایل یاد شده است که باید بر بنیاد نیت و اراده درست و آهنگین، و اصول سالم اخلاقی صورت گیرد. شیرازه های اخلاقی و اصول زرین، بنیادی ترین مؤلفه های زندگی روزوار ما انسان ها هستند، که بر پایه های استوار آنها، زندگی مان را ساز و سامانه می بخشیم. شیرازه اخلاقی و اصول زرین زندگی ما انسان ها به گونه ای باید باشند که در برابر آنها نباید از مسامحه و محافظه کاری، کار گرفت، بلکه باید دارای جهت گیری سالم و خلل نا پذیر باشیم، بدون اینکه در کدام شرایط هستی قرار داریم، با چه کسانی در گفتمان هستیم و حال و آینده در مورد ما چه داوری خواهد داشت. شیرازه اخلاقی و اصول زرین زندگی حکم می کند که هستی را باید بر بنیاد این مؤلفه ها سپری نماییم و در آفرینش معنی واقعی مسرت و شادمانی گام برداریم، ولو مسیر کاری، کنش و منش ما دارای دشواری های فراوان و موانع افزون از حد باشند. برای بر سر رسانی اینگونه هستی همواره این پرسش ها را از خود کرده بتوانیم:

- آیا گرفتار برخی از کار کرد هایی هستیم که ما را بسوی انجام مؤلفه های خلاف شیرازه اخلاقی سوق میدهند؟
- آیا کار کرد های غیر اصولی و خلاف اخلاقیات را انجام داده ایم و یا در حال انجام دادن هستیم؟ اگر پاسخ مثبت باشد، در آنصورت از خود پرسیده ایم که چرا در توقف آن ها داخل اقدام نمی شویم، و چه چیز ما را از این عمل درست باز میدارد؟
- آیا در این رابطه در انتظار زمینه، زمان و فرصت مساعدی هستیم؟
- آیا زمینه آن فرا نرسیده که در این برهه زمانی که قرار داریم، برخی از مؤلفه های هستی روزوار خویش را دگر گون سازیم؟

داشتن نیت ناب: " مسرت واقعی عبارت از داشتن آگاهی و شعور محسوس و ملموس است." هر سفر با نیت و اراده آغاز می شود که سرچشمه و مسیر آن را گونه می بخشد. افکار، اندیشه، بینش و نیت ما در راستای بسر رسانی کار ها هستند که در فرجام تحقق آنها را اظهار کرده میتوانیم که چه چیزی را انجام داده ایم، کمایی کرده ایم، و چه چیز را انجام ندادیم و در نیمه راه توقف نمودیم؟ اگر باور داریم در امر آنچه که میل داریم بدست بیاوریم، در آنصورت بر عمل روی آن مصرانه، اصرار ورزیم تا اهداف مطروحه و مورد نیاز را بدست بیاوریم. و نیت و اراده بدون کار کرد و فرایند عمل نیز بی اثر، زاید و بازتاب دهنده نبود تعهد و رسالتندی است. نیت و اراده نیک ما، بذر هایی اند که اسباب آفرینش کار کرد های ما را تشکیل دهنده اند. مادامی که نیت و احساس ما ناب، پاکیزه و الهام آفرین باشند، سبب آفرینش توان در زندگی ما شده و باعث می شوند بر دشواری ها و چالش های روزوار که در مسیر کار کرد های روزوار ما قرار دارند، غالب شویم. این خود سبب بازگشایی دروازه های مسرت، شادمانی و کامگاری واقعی و معنوی می شود که مانا، پایدار، عزت و لذت آفرین هستند. محرکه ها و نیت سالم و انسان منشانه، همواره استحکام بخشنده کار کرد های انسان ها هستند: همه انسان ها در زندگی شان بعضی کار هایی را انجام میدهند که به نظر شخصی شان با ارزش معلوم می شوند، اما نتیجه انجام آنها پرسش بر انگیز بوده و در بسا موارد آن کار کرد ها دارای ارزش واقعی به نظر نرسند چون فهم بینش ارزش ها نیز از دیانداز انسان های ناهمگون، به اندازه شمار شان مختلف هستند و متفاوت، اما نیتی که در قبال بسر رسانی آنها قرار دارد، دارای ارزش و اهمیت ویژه است. داشتن نیت نیک و ساختار گونه در راستای کار همه انسان ها، نه تنها آنها را به مدارج بلند رهنمون می شوند، بلکه شخصیت ساز نیز هستند. به گونه نمونه کار کرد ها، نیت و گام برداری های مثبت و سازنده شخصیت اجتماعی " تیری فاکس"، که در فرایند جوانی به بیماری جانکاه سرطان گرفتار شده بود و پای چپش را از دست داد، باعث این گردید که وی راهپیمایی بزرگی را در سطح کانادا بخاطر مبارزه بر ضد بیماری سرطان و همکاری عینی با آنهايي که به بیماری یاد شده گرفتار اند و یا گرفتار خواهند شد، راه اندازی کرد، که عملی بود نهایت سترگ، انسانی و ماندگار برای همیشه در تاریخ انسان هایی که دارای همچو احساس هستند. داشتن توان کار در انسان ها همواره، وابسته به سطح نیت و فهم آنها از ژرفای سیاق کاری شان می باشد: اگر کار های کامگارانه ای در راستای اقناع خودی انجام دهیم، در واقعیت امر از نخستین سطح توانایی

خود کار گرفته ایم. اما اگر زیاد تر، بهتر و بیشتر بکوشیم و نیروی خود را برای یاری خانواده، محیط پیرامون و آنهایی که نسبت به ما در دشواری هایی بیشتری قرار دارند کار کنیم، باید ارزش نیت و اراده واقعی خود را بدانیم و اراده مان را به سطح بالاتری برسانیم تا بتوانیم در زمینه یاد شده کامگاری نصیب ما شود. نبات ما تغذیه کننده توجه ما هستند، و توجه به بار آورده نتیجه و دست آورد است. نیت و اراده کاری انسان ها، همواره با روح، روان و معنویات آنها در ارتباط گسست نا پذیر است. اگر من حیث انسان ها در شرایطی و یا حالتی قرار بگیریم که بر وفق مراد، شوق و ذوق ما نیست، باید باری به گونه ژرف، به ضمیر و شعور نهادینه خود باز گردیم و بعد رسالت و مسؤولیت مطروحه خویش را به بررسی بگیریم، بدون تردید راه حل مناسبی میسر خواهد شد. زمانی که کار می کنیم، کار کرد های ما باید الهام آفرین باشند و مطابق رسالت و مسؤولیت مطروحه ما، برنامه ریزی شوند. همیشه باید از خود بپرسیم که در کار کرد هایم بر بنیاد فهم و درایت خود حرکت کرده ام، و یا بر اساس تصادف و ساختار فکری دیگران، که در من نیرو، و توان آفریده اند؟ باید از خود بپرسیم چرا در این گونه کار ها گرفتار هستم؟ چه کسی مشوق عینی من است؟ آیا با رسالت و مسؤولیت واقعی ام در هماهنگی منطقی قرار دارند؟ آیا سطح فرجامین اش در راستای تحقق دیدانداز کاری ام، رهنمون خواهد شد؟ همواره باید قبل از آغاز هر کاری، نیتی و عملی، دلیل آغاز آن را از خود بپرسیم، و باید بدانیم، آیا این همان مؤلفه ای است که میخوایم با آن سرو کاری داشته باشیم؟ انجامش بدهم یا انجام داده شود؟ کاری را که انجام میدهم بازتاب دهنده نیت و اراده واقعی ام است و یا ارزش کاری ام را از میان بر خواهد داشت؟ هر کاری که برای هر انسان باعث آفرینش ارزش مجدد و پیام نوین نباشد، عدم انجام آن بهتر از آغاز و اجرای آن است و باید در عدم اجرای آن انصراف مطلق و عقلانی کنیم.

"در هر عفو، بخشایش و درگذشت، عشق مهر آمیزی نهفته است"

عفو و در گذشت صمیمانه: هر یک ما در زمانی، در شرایطی، توسط فردی از افراد مورد اذیت و آزار قرار گرفته ایم. و به همین سان ما هم کسانی هستیم، که در واقعیت امر دانسته و یا نا دانسته باعث رنجش خاطر و ملال طبع آنها شده باشیم، چون ما هم زاده محیطی هستیم که آنها و ما با هم در آن هستی داشتیم، داریم و خواهیم داشت. هنگامی که از فردی آزار و اذیت دیده باشیم، درد و رنجش برای مدت زمان زیادی در ذهن ما، باقی می ماند و همواره از آن در هراس هستیم. به هر حدی که اذیت و آزار ژرفتر باشد، فرآیند تداوی و مرهم گذاری آن نیز دراز مدت تر و دشوار تر است. یکی از بهترین شیوه های تداوی این گونه دشواری های فکری و ذهنی که باعث آفرینش درد و رنج برای ما شده اند، عفو و بخشایش صمیمانه آنها بوده است، و این در حقیقت سر آغاز سفر معنوی و انسانی بسوی فرآیند آسایش فکری و روحی است. این گونه حرکت اخلاقی، راه بزرگی را برای ما در راستای آفرینش فضای مسرت و شادمانی باز می کند. به هر اندازه ای که رنج و درد متحمل شده را نگهداری کنیم، به همان اندازه شیرازه هستی روزوار ما، مسرت و شادمانی را از دست میدهد. قول معروف است، آنها را ببخش چون نمیدانند، باید آموزش شان داد، تعلیم و تربیت نمود و ذهنیت شان را دگرگون ساخت و انباشته از مسایل و وسایل مثبت و اندیشه های والای انسان ساز ساخت. شیوه زندگی انسان ها بعضن به گونه ای است، که در هستی روزوار شان به گونه مستقیم نمیتوانند به کسی باز گردند و، وی را بخاطر انجام آن کار کرد های نا مناسبی که در برابرش صورت گرفته مورد عفو و در گذشت قرار دهند. حتی این گونه هم بوده که فرد مورد توجه از ما ها دور و یا فرآیند زندگی او را از شیرازه مناسبات اجتماعی حذف نموده و دیگر در قید هستی روزگار قرار ندارد و ما انسان ها باری به خود می آئیم و به گونه ژرف به اندیشه می نشینیم و بعد تصمیم می گیریم آنچه در مورد فرد یاد شده در ذهن داریم باید در گذریم و وی را مورد عفو و بخشایش قرار دهیم تا به آرامش ذهنی برسیم و لباس تیرستی فکری را به تن کرده باشیم و برای همیشه خویشتن و ذهنیت خود را از انباشتگی های منفی و بدرد نخور فارغ سازیم و در نتیجه سرور و شادمانی ظاهری، مادی، معنوی و اخلاقی را بر خود، خانواده و محیط زیبای انسانی را که با سایر همقطاران و هموعان خود در آن با هم به گونه مشترک هستی داریم، برای همیشه باز کنیم. حفظ فرهنگ عفو و در گذشت، ادای احترام به ادامه شیرازه زندگی انسانی است: همه انسان ها بدون در نظر داشت ویژه گی های نا همگون فردی و سلیقه ای و روانی، بدون تردید محتوم به اشتباه هستند و در صورتی که از بینش عفو و در گذشت کار نگیرند، در واقعیت امر ارزش ادامه شیرازه هستی را ندارند. داشتن این اخلاقیات عفو و در گذشت به معنی عینی اش، نهاد شکسته نفسی، نیرومندی، پختگی و دقت در امر ادامه زندگی با شایستگی ها و بایستگی های فکری و اخلاقی است. هر قدر در برابر دیگران گذشت داشته باشیم، به همان اندازه مسرت و شادمانی واقعی را به تجربه می نشینیم، حقیقت هستی دیگران را درک می کنیم، بینش و طرز دیدانداز انسانی ما نیرومند تر می شود، ذهنیت بشر شناسی ما غنی تر می گردد، هستی معنوی و اخلاقی ما بهتر و شایسته تر و ارزشمند تر میگردد، اگر واقعن میل داشته باشیم از جزمگرایی، انتقام گیری، خود خواهی، خود بینی و خود بزرگ بینی، برای همیشه رها یابیم.

"ارزش سخاوت مادی در حیات انساها اندک و زمانی است، بزرگترین سخاوت در شیرازه هستی روزوار انسان ها، سخاوت معنوی، اخلاقی و حرفوی است" (خلیلی جبران)

مسرت ناشی از سخاوت را باید به تجربه نشست: زمانی که قادر هستیم تا در زندگی روزوار خود مؤلفه ای را زیر نام سخاوت مادی داشته باشیم تا در راستای آفرینش دگرگونی ها در زندگی دشوار گذر افراد و انسان های محیط پیرامون که هستی مشترک اجتماعی و اخلاقی با آنها داریم، نقشی رابه بازی بنشینیم تا مسرت واقعی و شادمانی مانا شامل حال و احوال ما و خانواده های ما گردد. زمانی که توانایی آفرینش سهولت ها و ایجاد دگرگونی ها در هستی روزوار دیگران نداشته باشیم، زندگی روزوار ما از دیدانداز شیرازه اخلاق اجتماعی، تیره، بی معنی و غیر مسرت بار میگردد. اما این چنین بینش زمانی در ذهن انسان ها تداعی میگردد که دارای احساس شرف و نهادینه انسان دوستی باشند و به فرمایش زیبای حضرت سعدی که ی نهایت نغز بازتاب داده است:

بنی آدم اعضای یکدیگر اند

که در آفرینش ز یک گوهر اند

جو عضوی بدر آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

مادامی که جهان هستی را پدرود می گوئیم، هر آنچه بعد از ما، از قبیل سرمایه، ثروت، دانش، فهم باقی می ماند و در خدمت انسان ها قرار نگرفته است، دیگر بدرد ما نخواهد خورد و لی شاید بدرد افراد اندکی بخورد و با آنها نیز همین گونه رفتار خواهد کرد. ارزش داشته ها و انباشته ها زمانی خوب است که بخیر و سعادت دیگران نیز بکار برده شود. از دیدگاه صوفیان شخص غنامند و با ثروت کسی است که اندوخته های مادی، معنوی، فکری، اخلاقی و عقلانی، توانایی، دانایی، دانش و فهم و، وقت بارزش شان در خدمت دیگران قرار گرفته باشد یا قرار گیرد. و شاید هم اگر شخصی از نعمت این همه مواهب برخوردار باشد، اما در دگرگونی زندگی هم نوع خود نقشی را باز نکرده و تنها در فکر و ذکر خودی بوده است، بدون تردید فقیر ترین انسان کره خاکی به شمار میرود. صوفی ها اکثرن می گویند: "از کیسه فقیر هستیم، اما از دل امیر"

باب ششم : مؤثریت شیرازه های اخلاقی و ارزش های معنوی در زندگی

- تصویری از وصل، وصال و موصول
- تأثیر دعا و ثنا بر جسم و جان آدمی
- تأثیر عملکرد عینی و علمی درنیایش
- بازتاب فکری و عقلی در آفرینش
- مفهوم عینی دشواری های زندگی

" جغد که با چشمان شب بینش از نعمت دید روشنائی روز بی بهره است، از درک معجزات روشنائی الی صبح صادق بی بهره است "

(خلیل جبران)

در این بخش از بحث و گفتمان باید به پرسش های زیر پاسخ ارایه کنیم :

- ❖ معنویت چیست ؟
- ❖ چگونه با معنویت و روحانیت ام در ارتباط باشیم ؟
- ❖ چرا سفر معنوی دارای ارزش ویژه است ؟
- ❖ مؤلفه های بیداری معنوی کدام ها اند ؟
- ❖ چگونه نیروی طبیعت را در دریافت پیام معنوی دریابیم ؟
- ❖ مؤلفه های هستی معنوی مان را چسان در هستی مادی روزوار تعبیر و تفسیر کنیم ؟
- ❖ چگونه توان، بینش کنش و منش معنوی خود را به تجربه گیریم ؟
- ❖ چرا معنویت دارای ارزش عالی است ؟
- ❖ معنای ژرف رنج و مشقت از چه قرار است ؟

توصل به معنویت : مولوی می فرماید ، از قطره تان صرف نظر کنید ، و به بحر هستی معنویت به پیوندید. پا به عرصه هستی گذاشتن، در واقعیت امر، سر آغاز مرگ است. و مرگ مرحله فرجامین زندگی نیست، بلکه فرآیند دیگری است از هستی جدید که برخی ها آن را هستی معنوی و روحانی می نامند . هر موجود جان دار، علاوه بر زندگی مادی دارای زندگی معنوی نیز است که در تصوف و باور های دینی آن را روحانیت می گویند. مقام روح در وجود انسان ها به گونه ای است که بوی عطر آگین در نهاد گل است، که دیده نمی شود اما محسوس و مشهود است. روح انسانی با ختم هستی جسمانی اش از میان نمی رود و مانا است اما در تعابیر و تفاسیر نا همگونی که هر یک دارای گفتمان علمی و فلسفی خود است. حضرت پیر شاه ناصر، خسرو، داعی حمید الدین کرمانی، عزیز الدین نسفی (نخشی)، ابو یعقوب سجستانی، ابو علی سینا، شیخ نصیرالدین طوسی، خیر خواه هراتی، ابو تهیم، رشیدالدین سنان و سایر شخصیت های کیش اسماعیلیسم، به این باور بودند که هستی انسان ها به مثابه بهترین آفرینش، از روح جمادی آغاز می شود، بعد به روح نباتی تبدیل می شود و روح نباتی روح حیوانی (هستی) را به خود می گیرد و در فرجام به روح انسانی که در واقعیت مقام عالی معنویت است، ارتقا می یابد. هستی روزوار انسان های که به دنبال زندگی معنوی هستند و یا هم در تکاپوی موازنه بخشی میان هستی مادی و معنوی اند، به این باور هستند که زندگی مادی دارای بعد مسرت و شادمانی است اما برای همیشه نیست ، بلکه زمانی و فصلی است ، اما مسرت معنوی و اخلاقی همواره با انسان ها است و شیرازه هستی دنیای مادی و معنوی شان را در بردارنده است. روح دیدنی، بوئیدنی، محسوس و ملموس نیست، اما وجود دارد، آنگونه که بسا مؤلفه های هستی را دیده نمیتوانیم، محسوس نیستند و نه هم ملموس اما حضور دارند، مثلن: الکترون ها، پوزیترون ها، اتم، هسته، و منبع و سر چشمه نور، اما واقعیت عینی هستند و در نتیجه کشف و بازیابی ماهیت هستی و وجود شان بر ملا می شود. موازنه بخشیدن به زندگی مادی و معنوی ، به بار آورنده مسرت واقعی و عینی است که معنی آفرین برای انسان است . چون زندگی دارای دو بعد است، مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسم و روح، شکل و مضمون، که هر کدام از همدیگر خود اثر پذیر اند و تنها بعد از مرگ روابط شان با هم

قطع می شود و دیگر دارای اثر گذاری بر همدیگر نخواهند بود. به گونه مثال اگر در کارد کرد ها، بینش و کنش های روزوار مان در مورد انسان، مقام انسان، خدمت گزاری به انسان به ویژه به محرومترین و از پا افتاده ترین و یا پسرقت ترین و در انزوا قرار داده ترین ها خدمت کنیم، از آنها یاد کنیم، و در رفع درد ها، رنج ها، الم ها و دشواری های شان نقشی را بازی کنیم، در حقیقت هستی مادی مان را در راستای آفرینش معنویت سوق داده ایم و تنها در تکاپوی زندگی دنیوی نیستیم و به چیزی بالاتر از ان باورمند هستیم که این خود سیرت خداوند و معنی واقعی آفرینش انسان در این کره خاکی است. سفر معنوی و اخلاقی همه انسان ها را به اصل شان که بهترین آفرینش است باز می گرداند. معنویت در متن و بطن ما هستی دارد و بیرون از ما وجود نخواهد داشت. و انسان هم من حیث مؤلفه مکارم الاخلاق به وجود آمده است. معنویت در وجود انسان هستی دارد و همواره منتظر بازیابی است، شناخته شود و کشف گردد. سفر در راستای پیدایش معنویت خودی، دشوار گذر ترین سفر روحانی و معنوی در راستای خود شناسی است. معنویت را میتوان در تفکر، تعقل، تدبیر، دعا و نیایش اخلاقی، کنش، منش و بینش فکری نیز در تکاپو نشست، زیرا این ها عمده ترین مؤلفه های هستی اخلاقی نه تنها از دیدانداز دینی بلکه، از دیدگاه هستی اخلاقی، اجتماعی و ارزش آفرین و الهام آور نیز دارای ارزش بسزایی هستند که نمیتوان انکار کرد. فریدالدین عطار در اثر "سیمرغ"، در مورد صد ها پرنده حرف می زند، پرنده هایی که آرزو داشتند با عالی ترین مقام هستی روزگار شان دیدار داشته باشند تا همه به اصل خود باز گردند. سفر دشوار بود و از این سبب اکثریت پرنده ها به مرور زمان نسبت دشوار بودن این سفر، از دست و پا می افتند و سفر را نیمه رها نموده و تسلیم تقدیر می شوند و از ادامه بعدی سفر با رهروان شان ابا می ورزند و تنها سی تن یا عدد آنها سفر خویش را کامگارانه به پایان می رسانند. هنگامی که به منزل مقصود، حضور هستی خارق العاده می رسند، همه خویششان را در برابر آبگینه بزرگ می بینند و بازتاب خود را در آئینه مشاهده می کنند. و در فرجام درک می کنند که روح هر یک شان به گونه جداگانه در هستی هر کدام حضور داشته است. ارزش بنیادی مطلب یاد شده در داستان این است که مرتب بودن با روح، روان و اصلیت خویش مؤلفه ای است نه چندان ساده اما ارزشمند، دشوار آفرین، چالش بر انگیز و تنها زمانی میتواند تحقق پیدا کند که کسی بتواند بر بنیاد بینش "ماتریالیسم"، مادپرگویی مطلق فایق آید و ارزش آن را پیدا کند تا در تکاپوی واقعی معنویت و روحانیت ای که در انسان وجود دارد، صادقانه، مخلصانه، و مؤدبانه قرار گیرد. سفر روحانی و یا به اصطلاح دیگر تهذیب تزکیه نفس ضد آن آبگینه ای است که سیمای شفافش را گرد و غبار مکرر ساخته، پوشانده و دیگر توان و ظرفیت بازتاب مؤلفه های بهتر و شایسته تر را با شفافیت لازم ندارد. مادامی که گرد و غبار موجود روییده و تمیز شود، آبگینه "آئینه"، بار مجدد صلاحیت دریایی و پیدایش شفافیت خویش را که اصلیت و هویت ساختاری اش را بازتاب دهنده است، از شفافیت اولی برخوردار گردیده و پدیده های محیط پیرامون اش را بدون کج بینی و کج اندیشی، آنگونه که هستند، بدون اندکترین کج نگری باز تاب خواهد داد. فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار گدگنی نیشابوری مشهور به عطار نیشابوری متولد ۵۴۰ در کدکن درگذشته مطابق ۶۱۸ هجری قمری در شادیاخ نیشابور، یکی از عارفان و شاعران ایرانی بلند نام ادبیات فارسی در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم است. او در سال ۵۴۰ هجری برابر با ۱۱۴۶ میلادی در کدکن زاده شد. نام او «محمد»، لقبش «فریدالدین» و کنیه اش «ابوحامد» بود و در شعرهایش بیشتر عطار و گاهی نیز فرید تخلص کرده است. نام پدر عطار ابراهیم کدکنی (با کنیه ابوبکر) و نام مادرش رابعه بود. او که داروسازی و عرفان را از شیخ مجدالدین بغدادی فرا گرفته بود، به کار عطاری و درمان بیماران می پرداخت. او را از اهل سنت دانسته اند، اما در دوران معاصر، شیعیان با استناد به برخی شعرهایش بر این باورند که وی پس از چندی به تشیع گرویده یا دوست دار اهل بیت بوده است. هر چند که ایشان در مقدمه ای منطق الطیر (مقامات طيور) به نکوهش متعصبین پرداخته اند و به این افراد توصیه کرده اند که هم محب اهل بیت باشند و هم دوستدار خلفای راشدین.

مصیبت نامه که اندوه جهان است

الهی نامه که اسرار عیان است

به داروخانه کردم هر دو آغاز

چه گویم زود رستم زین و آن باز

مصیبت نامه زاد رهروان است

الهی نامه گنج خسروان است

جهان معرفت اسرار نامه است

بهشت اهل دل مختار نامه است

مقامات طيور اما چنان است

که مرغ عشق را معراج جان است
چو خسرونامه را طرزی عجیب است
ز طرز او که مه را نصیب است

درباره پشت پا زدن عطار به اموال دنیوی و راه زهد، گوشه‌گیری و تقوا را پیش گرفتن وی داستان‌های زیادی گفته شده است. مشهورترین این داستان‌ها، آن‌ست که عطار در محل کسب خود مشغول به کار بود که درویشی از آنجا گذر کرد. درویش درخواست خود را با عطار در میان گذاشت، اما عطار همچنان به کار خود می‌پرداخت و درویش را نادیده گرفت. دل درویش از این رویداد چرکین شد و به عطار گفت: تو که تا این حد به زندگی دنیوی وابسته‌ای، چگونه می‌خواهی روزی جان بدهی؟ عطار به درویش گفت: مگر تو چگونه جان خواهی داد؟ درویش در همان حال کاسه چوبین خود را زیر سر نهاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. این رویداد اثری ژرف بر او نهاد که عطار دگرگون شد، کار خود را رها کرد و راه حق را پیش گرفت. چیزی که نمایان است این است که عطار پس از این جریان مرید شیخ رکن الدین اکاف نیشابوری می‌گردد و تا پایان عمر (حدود ۷۰ سال) با بسیاری از عارفان زمان خویش هم‌سخن گشته و به گردآوری داستان‌های صوفیه و اهل سلوک پرداخته است. و بنا بر داستانی وی بیش از ۱۸۰ اثر گوناگون به جای گذاشته که حدود ۴۰ عدد از آنان به شعر و دیگر نثر است. عطار در سال ۶۱۸ یا ۶۱۹ و یا ۶۲۶ در حمله مغولان، کشته شد. ماجرای مرگ عطار از غم‌انگیزترین رخدادهای روزگار است که در روان خواننده اثری دردناک به جای می‌گذارد. تذکره‌نویسان در این خصوص نگاشته‌اند که: پس از تسلط چنگیز خان مغول بر بلاد خراسان شیخ عطار نیز به دست لشکر مغول اسیر گشت. گویند مغولی می‌خواست او را بکشد، شخصی گفت: این پیر را مکش که به خون‌بهای او هزار درم بدهم. عطار گفت: مفروش که بهتر از این مرا خواهند خرید. پس از ساعتی شخص دیگری گفت: این پیر را مکش که به خون‌بهای او یک کیسه کاه ترا خواهیم داد. شیخ فرمود: بفروش که بیش از این نمی‌ارزم. مغول از گفته او خشمناک شد و او را از پای در آورد.

جانا، حدیث حسنت، در داستان ننگجد
رمزی ز راز عشقت، در صد زبان ننگجد
سودای زلف و خالت، در هر خیال ناید
اندیشه وصال، جز در گهان ننگجد
هرگز نشان ندادند، از کوی تو کسی را
زیرا که راه کویت، اندر نشان ننگجد
آهی که عاشقانت، از حلق جان برآرند

هم در زمان نیاید، هم در مکان ننگجد
آنجا که عاشقانت، یک دم حضور یابند
دل در حساب ناید، جان در میان ننگجد
اندر ضمیر دلها، گنجی نهان نهادی
از دل اگر برآید، در آسمان ننگجد
عطار وصف عشقت، چون در عبارت آرد
زیرا که وصف عشقت، اندر بیان ننگجد

عطار، یکی از شاعران بزرگ متصوفه و از مردان نام‌آور تاریخ ادبیات ایران است. سخن او ساده و گیراست. او برای بیان مقاصد عرفانی خود بهترین راه را که همان آوردن کلام ساده و بی‌پیرایه و خالی از هرگونه آرایش انتخاب کرده است. او اگر چه در ظاهر کلام و سخن خود آن وسعت اطلاع و استحکام سخن استادانی همچون سنایی را ندارد ولی آن گفتار ساده که از سوختگی دلی هم چون او باعث شده که خواننده را مجذوب نماید و همچنین کمک گرفتن او از تمثیلات و بیان داستانها و حکایات مختلف یکی دیگر از جاذبه‌های آثار او می‌باشد و او سرمشق عرفای نامی بعد از خود همچون مولوی و جامی قرار گرفته و آن دو نیز به مدح و ثنای این مرشد بزرگ پرداخته‌اند. آثار شیخ به دو دسته منظوم و منثور تقسیم می‌شود. آثار منظوم او عبارت است از: 1- دیوان اشعار که شامل غزلیات و قصاید و رباعیات است. 2- مثنویات او عبارت است از: الهی نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه، وصلت نامه، بلبل نامه، بی سر نامه، منطق الطیر، جواهر الذات، حیدر نامه، مختار نامه، خسرو نامه، اشتر نامه و مظهر العجایب. از میان این مثنویهای عرفانی بهترین و شیواترین آنها که به نام تاج مثنویهای او به شمار می‌آید منطق الطیر است که موضوع آن بحث پرندگان از یک پرده داستانی به نام

سیمرغ است که منظور از پرندگان سالکان راه حق و مراد از سیمرغ وجود حق است که عطار در این منظومه با نیروی تخیل خود و به کار بردن رمزهای عرفانی به زیباترین وجه سخن می گوید که این منظومه یکی از شاهکارهای زبان فارسی است و منظومه مظهر العجایب و لسان الغیب است که برخی از ادبا آنها را به عطار نسبت داده اند و برخی دیگر معتقدند که این دو کتاب منسوب به عطار نیست.

داستان سیمرغ : یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچکس نبود، هیچکس نیست، هیچکس نخواهد بود و هرچه هست از آن اوست. آمده است که در سراینده های شعر پارسی و افسانه دیرین ایران زمین؛ روزی، روزگاری جمیع پرندگان جلسه ای تشکیل دادند تا پادشاهی نیک سرشت برای خود انتخاب کنند. رئیس جلسه هدهد دانا بود. هدهد گفت: دوستان! پادشاه قبلاً انتخاب شده است؛ نامند سیمرغ او را! و ماوایش در کوه قاف باشد، باید برای ملاقات ایشان از هفت وادی گذر کرد. و بر شمرد آنها را یک به یک. چون شنیدند، مقصود آن شد و تصمیم بر آن. قصد کردند و داستان سفر ایشان اینچنین آغاز شد. ابتدا وارد دره تحقیق شدند؛ ضمن اینکه داوطلب هدف مورد بحث بودند سعی کردند راه صحیح را پیدا کنند تا با استقامت راه را ادامه دهند. بسیاری از پرندگان به خاطر سختی راه و رنج محنت از ادامه سفر خودداری کردند. اما بقیه با سیر و سلوک وارد دره دوم شدند. آن وادی عشق نام داشت و چون مجبور بودند که برای خود و معشوق متحمل مصیبت جفا و فداکاری شوند و چون در این راه، عشق از عقل پیروی نمیکنند، عده دیگری نیز از گروه خارج شدند؛ ولی عاشقان حقیقت به مرحله سوم یعنی کسب دانش وارد شدند و از موهبت الهی و الهام، مستفیض شدند. پرندگانی که موفق شدند به مرحله چهارم وارد شدند؛ یعنی بی اعتنایی به وابستگی های دنیوی. نه تنها نعمت های الهی سبب آلودگی و ناسپاسی آنان نشد بلکه از مصائب و خسارت مالی نیز متأثر نشدند، بدین ترتیب در این حالت وارد مرحله پنجم یعنی وحدت شدند و اختلافات ظاهری و مادی مانند کیفیت و کمیت و رنگ و خیلی از بسیار، مورد نظر آنها نبود. سپس بعضی از پرندگان که هنوز سیراب نشده بودند با سعی و تلاش به مرحله ششم رسیدند، یعنی وادی حیرت! حیران ماندند! در آنجا بحثی راجع به من و تو نبود! ما بود و ما! و تنها تو بودی و تو! بطوریکه حتی فراموش کردند که چه کسی هستند! و عاشق چه می باشند؟! حتی دین و مسلک خود را هم فراموش نمودند! فقط به معشوق خود دلبستگی داشتند. درباره مسائلی که در رسیدن به محبوب تأثیر نداشت، کور و کر و لال شدند. و از لحاظ معنوی مجذوب معشوق و همه یک واحد شدند. بنابراین از میان صدها و صدها هزار مرغ فقط سی تای آنها موفق شدند که از خود فانی و با پیوستن به محبوب باقی و به زندگی جاوید برسند! اما آنها پس از جستجوی سیمرغ؛ متوجه شدند معشوقی که قبل از مسافرت به قله قاف تصور میکردند، جز خود آنها کسی نبوده است؛ در حقیقت آن مرغان یکی شدند؛ سیمرغ! و گفت هدهد: اگر خود را در او فانی کنی در او باقی خواهی ماند، چنانچه سایه در نور خورشید ناپدید گردد. و چون خود را یافتید، معمای وجود من و تو حل خواهد شد. مشابه به آن، زمانی که بینش محض مادیگرایی "ماتریالیسم"، عاری از تهذیب خالص و معنی آفرین زندگی، از عرصه هستی ارزشمند روز وار اخلاقی انسان ها حذف گردد و همه هستی، داشته ها و انباشته ها در خدمت انسان و کافه بشریت قرار گیرد، آن زمان است که میتوان اظهار کرد که بر بنیاد اصول زرین و شیرازه محتوای فکری انسانی زندگی نموده ایم و معنویت و روحانیت و نظام اخلاقی، اجتماعی، فکری و باوری ما من حیث انسان و بهترین آفرینش در خدمت خالق بی نیاز و خلق نیازمند سپری گردیده است. قوانین شیرازه اخلاقی و بینش معنویات انسانی، آموزگاران واقعی زندگی روزوار، نحوه بینش، کنش و منش ما هستند. هر مؤلفه هستی که پا به میدان هستی می گذارد، دارای روح متحرک و پویا است و انسان ها منحیث بهترین آفرینش، سر قافله همه مؤلفه های هستی دار است. همه انسان ها بدون در نظر داشت، نسل، نژاد، تبار، نیاز، زبان، باور و سرچشمه پیدایش، با همدیگر دارای پیوند دیالکتیکی و فلسفی هستند که توسط قوانین ارزشمند حقانیت اصول زرین طبیعت خدا داد که عدالت و صداقت باید جز گسست ناپذیر آن را تشکیل دهنده است، رهنمایی می شوند و می بایست با هستی روز وار شان بدون اینکه چه کسی چه می خواهد و می اندیشد، ادامه دهند. اشک ریزی، تبسم، خنده، داد و، وا و یلا سر زدن در میان همه انسان های کره زمین یکسان است و هر گز تفاوتی ندارد تنها پیمایش اصلی اش از هم متفاوت است، و بدون تردید جز جدا نا پذیر خصلت و ویژگی های طبیعی و ذاتی آنها را تشکیل دهنده است. همه ما مادامی که مورد آزار و اذیت دیگران قرار می گیریم، اشک ریزان می شویم و گریه را سر می دهیم که در واقعیت امر خود زبانی است که درد و الم را بازتاب میدهد و به ترجمان نیاز ندارد زیرا خود همواره فهما است، و هنگامی که مسرت و شادمانی به ما دست میدهد، می خندیم، تبسم می کنیم و از خود مسرت نشان میدهیم و شادمانی برای ما دست می دهد و ما خود در آفرینش شادمانی و خوشی ها که در حقیقت زبان خوشی و سرور است، لذت می بریم و عزت می بینیم. زمانی که افراد محیط پیرامون خود را مورد اذیت و آزار قرار می دهیم، در حقیقت امر خویشتن را مورد اذیت و آزار قرار داده ایم، زیرا وقتی فردی در یک جامعه ناسوده می شود و بی بهره از آرامش فردی، روحی و ذهنی، بدون تردید ما ها نیز من حیث اعضای جامعه و جز ساختار اجتماعی و

انسانی آن هستیم و در آن اجتماع هستی داریم و برون و فارغ از آن بوده نمیتوانیم، نیر متأثر می شویم و در زیر سایبان گزند آن قرار می گیریم. آنگونه که حضرت سعدی (ع)، گفته است :

بنی آدم اعضای یک دیگر اند

که در آفرینش ز یک گوهر اند

چو عضوی بدرد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بیغمی

نه شاید که نامت نهند آدمی (حضرت سعدی ع)

و زمانی که فردی را خوشحال می سازیم، در حقیقت منحیث فرد وابسته به جامعه موجود در آفرینش مسرت اجتماعی نقش آفرینی نمودیم، فضای سالم را خلق نمودیم و محیط پیرامون را سکون آفرین ساختیم، که ما خود نیز در آن محیط هستی داریم، و همان گونه که از آب و هوای آن مستفید می شویم، یقیناً فضای انسانی و آرامش بخش آن، به شمول شرایط مفهوم و نا هنجار نیز شامل حال ما می شود، و بی بهره از اثر خوب و بد آن نمیتوانیم باشیم. برای حل بسا مسایل بعضی میتوان پرسش های زیر را از خود داشته باشیم :

- آیا من حیث فرد زنده، از معنویات، شخصیت، روحانیت و شیرازه اخلاقی ام آگاهی دارم؟
- در راستای استحکام آن چه باید کنم تا به حد لازم انکشاف برسد؟
- آیا سطح مناسبات معنوی، روانی و انسانی ام با افراد محیط پیرامونم قناعت بخش است؟
- هنگامی که اطفال معصوم و دارای درد و الم که نیازمند هر گونه یاری باشند مشاهده کنیم، مهم خواهد بود بدانیم فرزندان و یا اطفال چه کسی هستند؟
- وقتی که شخصی را برای بار نخست ملاقات کنیم، مهم است بدانیم چه کسی را می بینیم؟ آیا ظوهرش برای ما باید مهم باشد؟ آیا در مورد ویژگی ها و شخصیت فردی اش باید اندیشید؟ و یا معنویات، روحانیت و انسانیت و روش اخلاقی اش برای ما مهم خواهد بود؟ آیا سعی خواهیم ورزید معنویات، شیرازه اخلاقی و روحانیت و شخصیت روانی اش را بدون در نظر داشت ظواهر و مؤلفه های بیرونی اش هر چه که بودند، هستند و خواهند بود مورد بررسی ژرف قرار دهیم؟
- آیا در تکاپوی اندوخته های معنوی هستی گذشته، حال و آینده اش خواهیم شد؟

نیروی مکتوم دعا، ثنا و نیایش : دعا و نیایش اگر صادقانه، مخلصانه و بر بنیاد آگاهی ضمیر انسانی صورت گیرد، بازتاب دهنده مهر، عشق و وابستگی معنوی انسان، و فرآیند گفتمان معنوی، روحانی او با آفریدگارش می باشد. اینگونه نیایش را میتوان با هر مؤلفه هستی آفرین بیرون از ذهن و یا داخل ذهن، مانند : پیامبر، حضرت عیسی، حضرت موسی، رام، بودا، کائنات، کیهان، آفریدگار، نبی رسول و در نهایت با روح و روان خودی که در همه انسان ها نهاده شده است، انجام داد و همه بخاطر آفرینش بینش سکون و پیوند مجدد ما با اصل و سر چشمه فکری، آفرینشی، ذهنی و بشری ما است. فرآیند انجام اینگونه نیایش ها، در حقیقت امر بازتاب دهنده اظهار سپاس و شکران و درخواست خضوعانه از منبع و سر چشمه امید است زیرا شیرازه تاریخ تدین خود فرآیند امید و ترس بوده است که انسان ها را دین دار ساخته است، یعنی امید دارند که نجات یابند و هراس دارند که به دشواری ای سردچار نشوند، و این طرز بینش و تفکر از مرحله آغازین پیدایش همه انسان ها من حیث مؤلفه های معقول فلسفی و هستی، در ساختار فکری، ذکری، و در جریان خون بدن آنها، نقش برانزده و کلیدی داشته است، آنگونه که قول معروف است، ایکاش انسان ها خدا را نه بخاطر فردوس، دوزخ و برزخ می پرستیدند بلکه بخاطر خودش که ذات بی نیاز است به پرستش و نیایش می نشستند، در این صورت در کائناتی که هستی داریم دشواری های هستی روزوار ما کمتر می بود و زندگی مان دارای معنی و ارزش بیشتر و بهتر. اهداف، گونه ها، و نحوه بسر رسانی دعا، ثنا و نیایش اخلاص مندانه متناسب به شمار و تعداد انسان های کره زمین متعدد و کثیرالابعاد هستند، زیرا دعا، نیایش، و ثنا دارای تعبیر، تفسیر، تعریف و تشخیص معین نیستند بلکه بر بنیاد نیت انسانی و ضمیر نا خود آگاه انسان گونه می پذیرند و از این سبب کار برد آنها هم ناهمگون، مختلف الشکل و فردی است که مطابق فهم عقلانی هر فرد در مطابقت با مراسم تشریفات مرسوم سنتی و تاریخی که در میان انسان ها سینه به سینه انتقال پیدا کرده و گونه های معین هستی روزوار روبنایی آنها را به ساختار گرفته اند، مورد اجرا و کار برد مسلسل، قرار می گیرند. حضرت موسا هنگامی که از کشتزاری می گذشت دید شبانی در دعا

نیایش ژرفی قرار دارد. شبان با صدای رسا دعا می کرد که اگر زمینه برایش مساعد گردد و به حضور آفریدگار خویش مشرف شود ، خداوند را با ظرفی نوشابه ، شوربا و غیره دعوت خواهد کرد ، پاهایش را با شیر گوسفندان خود تمیز خواهد کرد. وقتی که حضرت موسا از طرز دعا و نیایش شبان آگاهی حاصل کرد ، به شبان گفت ، خداوند هستی خارق العاده است و از هرگونه نیازمندی و تصورات و تخیلات بازتاب داده و یاد شده توسط شما مبرا بوده و فارغ است. حضرت موسا از شبان خواست تا از ادعیه ها ، دعا ، ثنا و نیایش مرسومیه که در میان همه انسان ها و کافه بشریت ، مروج اند و به سنت های مرسوم انسان ها مبدل شده اند ، در حضور آفریدگار خویش کار گیرد. شبان قدمی به عقب برداشت و ناراحت شد. بعد آن برای حضرت موسا برای مدت طولانی و روز های متوالی هیچگونه وحی و فرایند گفتمانی از سوی آفریدگار میسر نه گردید ، و زمانی که بار مجدد از وحی الهی مستفید شد ، برایش هدایت داده شده و گفته شد که نحوه برخورد و شیوه گفتمانش با شبان مورد پذیرش آفریدگار قرار نگرفته ، نا مناسب ، غیر ضروری و خلاف خواست و اراده خداوندی به حساب گرفته شده است. خداوند به حضرت موسا می گوید که ، شبان به بهترین وجه فهم و ادراک خود ، به حضور آفریدگار خویش به نیایش نشسته بود ، که نهایت کامل ، عالی و در خور ستایش پروردگار عالمیان بود ، آنگونه که دعا ، ثنا ، و نیایش موسا برای خودش ، مطابق فهم ، درک و نیت خودی در برابر آفریدگار مناسب ، در خور پذیرش و سزاوار دانسته شده بود.

تقدیر و تمجید از کار کرد ها : در راستای بر خورد با عباره و واژه های تقدیر و تمجید نیز برداشت و روش انسان های ناهمگون یکسان نیست. مثلن اگر فردی کاری را به وجه احسن انجام دهد ، باید برایش گفته شود که : " من ، به توانایی شما در راستای اجرای کار های سترگ و در خور ستایش تان باور کامل دارم چون استعداد و توانایی کنونی شما بازتاب دهنده آن است و آنچه را که انجام داده اید ، نهایت درست است و هنوز هم باور بیشتر دارم که شما بیشتر و بهتر از کار کرد کنونی تان نیز دارید " یکی از عام ترین شکوه های انسانی در زمینه های ناهمگون کاری این است که اکثریت بازتاب می دهند: " من ، از کار فرمایم هر گز بازخورد ، نتیجه گیری یا ، Feedback ، نگرفته ام ، تنها زمانی متوجه می شوم که کاری را به نحو درست و لازم انجام نداده باشم " مثلن دانش آموزی این چنین ابراز نظر می کند : " اگر در دبیرستان کار های آموزشی ام را به نحو شایسته مورد اجرا قرار ندهم ، پدرم همواره دوسیه ها و برگه های دبیرستانم را زیر و رو نموده و داد می زند که من چقدر کاهل ، و آدم بیکاره و ناکاره هستم ، اما زمانیکه برگه های کامگاری ام را در راستای تعلیم و آموزش روزوار در دبیرستان به منزل بیاورم که دارای نتیجه عالی و درخور ستایش است ، پدرم اصلا هیچگونه عکس العمل نشان نداده و اصلا در نهایت بی تفاوت و هرگز توجه ای را به آن مبذول نمی دارد ، و چنین هویدا می شود که گویا هیچ برگه ای از شاخه درخت پربار ثروت معنوی ام ، فرو نه ریخته و از جایی جا نه شده است. " مثال دیگری: " آموزگاران دبیرستان ها ، دانشگاه ها ، و سایر نهاد های آموزشی غالبین والدینی را به این نهاد ها احضار می کنند و فراموشی خوانند که فرزندان شان در کار کرد ها ، تعلیم و آموزش روزوار شان از خود شایستگی لازم و درخور ستایش را تبارز نمی دهند ، اما فراموش می کنند که همان اندازه برش زمانی را در اختیار والدینی نیز قرار دهند که فرزندان شان دارای شایستگی تعلیمی و آموزشی بی نظیر در فرایند آموزش روزوار شان هستند " این همه برخورد ها ، کار کرد ها و روش ها ، در خور ستایش هستند ، چون انسان ها را مورد تقدیر و تمجید قرار می دهیم ، تشویق و ترغیب شان می کنیم و از زمان و مکانی که به گونه ویژه و اثر آفرین استفاده برده اند ، مورد تقدیر و تمجید قرار میدهیم ، و در حقیقت استعداد ، توانایی ، عشق و علاقه آنها را به تکریم می نشینیم که خود بازتاب دهنده شیرازه عالی اخلاق اکادمیک و آموزشی می باشد. برخی از پژوهشگران به این باور هستند که بهترین ، شایسته سالار ترین نهاد ها ، اعم از سیاسی ، فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی و باوری آنها هستند که بر بنیاد بینش صداقتکاری سرمایه گذاری می کنند و سعی دارند کار فرمایان شان کامگار ترین برندگان مسابقات مثبت و اثر مند هستی روزوار شوند و مانند ستاره های درخشان ، بدرخشند تا اثر درخشش آنها سایر افراد محیط پیرامون شان را نیز درخشنده سازد ، اما برخلاف نهاد هایی که بر ضد واژه سرمایه گذاری صادقانه عملکرد ندارند و از اینگونه بینش مثبت اندیشی خبر نهند ، بهترین و شایسته ترین آرزو ، و خواست شان برای کارمندان زیر دست ، تنها زنده ماندن است و کار کردن و فرا تر از آن در ضمیر شان چیزی به نام ترقی ، انکشاف ، پیشرفت و رشد در راستای زندگی روزوار این افراد ، وجود ندارد. بهترین شخصیت های مشوق می دانند که یکی از بهترین و زیبا ترین برهان در راستای تشویق ، ترغیب و استقامت کاری دیگران ، یاری عینی و انسانی به کار مندان در راستای آفرینش فضای متمرکز روی اهداف بنیادی مطروحه و کامگاری های عینی آنها است. دانشمندان پژوهشگر میدان روان پزشکی باور دارند که دو شیوه تشویق و ترغیب در میان کار فرمایان و کارمندان وجود دارد: " عشق و ترس " ، اما دیده شده که زمان کار برد هردو را باید تفکیک کرد. مثلن هراس داریم ، اگر تیز رانی کنیم توقف داده می شویم ، اگر بدهکار بانک باشیم ، از سایر امتیازات بانکی محروم می شویم ، و اگر به وظیفه خویش مطابق تقسیم اوقات زمانی خویش حاضر نشویم ، از وظیفه سبکدوش می

شویم، که با مهر و عشق ارتباطی هم ندارد، اما بسا مسایل دیگری هستند که با ابراز لطف، مهرورزی، شفقت، و مهربانی میتوان دارای نتایج درست، دلخواه، مثبت و مؤثر تر بود که میتوان نمونه های فراوانی را در عرصه های نا همگون به بازتاب گرفت.

تفکر در مورد طبیعت و تمجید آن : مادامی که با طبیعت سرو کار پیدا می کنیم، در مورد آن به اندیشه ژرف بنشینیم، می بینیم که سراسر هستی ما را مؤلفه های زیبای طبیعت به محاصره گرفته اند و در زیبایی و معنی آفرینی زندگی روزوار ما هم نقش دارند و همه ما از فرآیند آفرینش هستی و کائنات آگاه می سازند و به آموزش می گیرند، آنگونه که سعدی گفته است :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورق اش دفتریست معرفت کردگار

مادامی که با مؤلفه های طبیعت روبرو می شویم و شناخت تو حیدی با آن معرفت ژرف حاصل می کنیم، ما انسان ها بهتر، مهرورز تر می شویم و با هر مؤلفه پیرامون خویش شناخت دقیق تر حاصل می کنیم و بالا تر از همه از خود شناسی خویش آگاه تر می شویم و به همه چیز ارزش والا و بالا قایل می شویم. طبیعت دروس فراوانی دارد که باید همواره به آموزش گیریم و زمانی با ماهیت عینی طبیعت آشنایی حاصل می کنیم، از بینش آفرینش انسان و کائنات خوبتر و علمی تر آگاه می شویم. شناخت طبیعت خرد مکتوم آفرینش کائنات را بر روی ما باز می کند. شناخت ما از طبیعت معنی واقعی شیرازه هستی را زرفتر درک می کند. برای حسن انجام این برگه که در مورد آفرینش مسرت معنوی و الهام آفرین عنوان گرفته بود، بسا مسایل گفته شد، نگاشته شد و در خور خوانند های عزیز قرار خواهد گرفت که هر یک دارای پنداشت، برداشت و یاد داشت خودی خواهند بود که حق مسلم شان نیز است. همه چیز در مورد هستی روزوار انسان ها، برخورد ها، روش ها، شیوه ها، مناسبات، خود شناسی، معرفت، عرفان و سایر مسایل تا حدی امکان و ظرفیت فکری بازتاب داده شد. برای اینکه بازهم معنی واقعی هستی انسان ها را در کلیت اش به شناسایی گرفته باشیم، دیدانداز و بینش چند تن از دانشمندان و شخصیت های شهیر جهان را به گونه برگه های پایانی این رساله، به گونه زیر در باب هفتم بازتاب خواهم داد.

باب هفتم : هدف بنیادین هستی انسان در کره خاکی

انسان بهترین آفرینش، یا آفریده نا شناخته شده ؟

- بینش برخی از متفکرین پیرومن ارزش و معنی زندگی
- تصویر واژگانی زندگی و جامعه بشری
- پرورش بینش اخلاقیات انکشاف هدفمند در هستی روزوار
- ساختار جهان هستی بر مبنای شیرازه اخلاقیات مشترک
- ویژگی های آموزگاران و نقش آنها در زندگی اجتماعی و آموزشی
- ویژگی های آموزگار شایسته از دیدانداز دانش آموزان در اجتماع آموزشی

چگونه میتوان آموزگار شایسته شد ؟

انسان بهترین آفرینش، یا آفریده نا شناخته شده ؟

من از شب های تاریک بدون ماه می ترسم

نه از شیر و پلنگ، از این همه روباه می ترسم

مرا از جنگ رو در روی در میدان هراسی نیست

ولی از دوستان آب زیر کاه می ترسم

من از صد دشمن دانا و لا مذهب نمی ترسم

ولی از زاهد بی عقل نا آگاه می ترسم

پی گم گشته ام در چاه نادانی نمی گردم

اصولن من نمیدانم چرا از چاه می ترسم

اگر چه راه دشوار است و مقصد ناپدید، اما

نه از سختی راه، از سستی همراه می ترسم (گمنام)

قبل از آنکه پیرامون اصل موضوع این بخش آغاز گر شوم، می خواهم اندکی پیرامون معنی گل واژه های " آدم"، " انسان"، " بشر" وضاحت فشرده ای را در خور مرور کننده های این برگه قرار دهم. واژه انسان از زبان عربی گرفته شده و به مردم به گونه واحد، جمع، مذکر و مؤنث یکسان بکار برده می شود. این واژه در " ترجمان القرآن جرجانی"، آدم در غیاب الغات، آدمی، در سیاق آندراج، حیوان ناطق و هم بشر، آدمیزاد، آدمیزاده، انس، ناس و خلق، بکار برده شده است. در جامع الحکمتین، و فرهنگ علوم عقلی، گفته شده است که انسان نام است برای جسد معین و نفس معین که جسد در آن ساکن است و جسد و نفس دو مؤلفه هستی برای انسان اند که یکی از آن دو جز، شریف و دیگری کثیف. یکی مانند درخت است و دیگری مانند ثمره درخت. نفس راکب و جسد مرکوب است.

امهات و نبات با حیوان

بیخ و شاخ اند بارشان انسان (ر خسر خسرو)

جان و انسان بنده، فرمان برش بادا مدام

تا به تازی هست انسان آدمی و جان پری (سوزنی)

نیک آمده است زلزله الارض هین بخوان

بر مالها و قال الانسان مالها (خاقانی)

گر بصورت آدمی انسان بدی

احمد و بو جهل هم یکسان بدی (مولوی)

چشم نابینا، زمین و آسمان

زان نمی بیند که انسانیش نیست (سعدی)

مردم چشمم به خون آغوشته شد

در کجا این ظلم با انسان کنند

(حافظ)

انسان کامل، عبارت است از همه مراتب الهیه و کونیه از همه عقول و نفوس کلی و مراتب طبیعی تا آخر تنزلات وجود. در دید انداز صوفیان و ینش تصوف، بالاترین مقامی که انسان بدان تواند رسیدی، فرآیند محو خودی در راه و رسم آفریدگار کائنات است. آنگونه که شاعر گفته است:

گون جامع نزد ما انسان بود

ور نه باشد این چنین حیوان بود

جامع انسان کامل را بخوان

معنی مجموع قرآن را بدان

نقش می بندد جمل ذوالجلال

در خیال صورت او بر کمال (شاه نعمت الله ولی)

فرق میان بشر، انسان و آدم چیست؟ : انسان از ریشه "نسیان"، که به معنی فراموشی بکار برده شده است، در تعبیر و تفسیر برخی از مفسرین آمده است. انسان مصدر، "انس" و "انس"، که معنی رام بودن، تسلیم شدن، عادت گرفتن، الفت و ملاطفت داشتن و ضد توحش است، نیز بکار برده شده است که یک مرتبه بالاتر از واژه بشر است که عام کلیه است. یعنی بشری که یک مرحله از فرآیند کمال را پشت سر گذاشته و به همدمی و همزیستی و همکاری و یاری عادت نهوده و خو گرفته است. بشر در لغت به معنای پوست، جلد، هیأت و ظواهر اشیا است و از این سبب در مواردی بکار برده می شود که معنا و سیاق و محتوای شی مورد نظر نباید. آدم از ریشه، "ادم"، گرفته شده که به معنای چیزهایی است که به غذا و نان اضافه می شود تا مطبوع و لذیذ شود. اسوه، رئیس قوم یا خانواده، مشهور و معروف، باطن اشیا، و چیزهایی دیگر، آمده است. بنا بر این میتوان گفت که از میان انسان ها افراد برگزیده و شاخص را میتوان آدم نامید و از این سبب آدم انسانی است که تقریباً به کمال آدمی رسیده باشد. در قرآن هر جا لازم بوده است که فرد یا افرادی از این موجود دو پا معرفی گردد؛ مفاهیم لغوی کلیه رعایت شده و آن نامی انتخاب و بکار برده شده است که معرف مسمای مورد نظر باشد. تفاوت میان، "آدم"، "با" انسان"، در قرآن کریم آن است که آدم در کار برد قرآن، علم و اسم خاص برای "آدم"، "ابوالبشر"، آمده و بکار برده شده است. دلیل نامگذاری، "ابوالبشر"، به "آدم"، شاید به خاطر آن بوده است که حضرت آدم علیه السلام، "اسم اللون"، یعنی "گندمگون"، بوده است. در برخی روایات نیز آمده است که آدم را از آن جهت آدم گویند که از، "ادیم الارض"، یعنی روی زمین است. جسد حضرت آدم از خاک روی زمین آفریده شده است. انسان از ماده "انس"، گرفته شده که اسم جنس است. وجه نامگذاری انسان به خاطر زیادی انس او و به جهت آن است که آفرینش او به گونه ای است که قوام زندگی او با انس با انسان های دیگر و سایر هستی روی کره خاکی است. از این سبب انسان مدنی بالطبع می باشد. بر بنیاد برخی گواهی ها و شواهد تاریخی و دانشمندان و پژوهشگران عرصه های بشر شناسی سده ها، انسان همواره موجودی نا شناخته بوده است. فلاسفه و اندیشمندان در طی هزاره ها آمده اند، طرح ها ریخته اند، نظریات و برنامه هایی را هم بازتاب داده اند، اما تا کنون هرگز کسی نتوانسته است این مرفله مرموز و مشکوک را آنگونه که لازم باشد بشکافد و دریابد، که انسان چیست؟ کیست؟ و در این جهان چه می کند؟ برای چه آمده است؟ و مقصد غایی اش در چه نهفته است؟ رسالت بنیادی اش که از خود شناسی آغاز می شود، در قبال ادامه هستی در این کائنات، تا کجا ها ادامه خواهد یافت؟ در جهان کنونی پیشرفت سرسام آور تمدن و فن آوری مدرن که تمان محصول آفرینش انسان است، وی را به مرحله بالاتر از آفریده هایش کشانیده است. یعنی گنجایش و حجم آفرینندگی انسان کنونی در رابطه با ماهواره و دانش و ینش معلوماتی، و انترنیت و سایر گونه های تکنالوژی های مدرن به حدی گسترده است که تا سالیان سال برنامه هایی را آماده دارد و هر روز هم بر آن افزوده می شود و امکان کار برد و دسترسی واقعی معلوماتی آنها برای سایر انسان ها به ویژه کشور های عقب نگهداشته شده میسر نیست. انسانی که امروز مانند خداوندگار آفرینشی هستی بسر می برد و هر نا ممکن را ممکن ساخته و هر آرزویی را به واقعیت عینی تبدیل می کند، باز در مرز هایی از ناتوانی های معین زمین گیر می شود و از استقامت اساسی کار کرد ها باز می ایستد. همین انسان پیشرفته، مدرن و همه فهم، دانشمند امروز دچار تنگدستی، فقر مادی و به ویژه فقر معنوی که قوی تر از همه فقر هاست، به شمول سقوط فرهنگی، اخلاقی، عقیدتی و انسانی است، سردچار بوده و با گذشت زمان به کیفیت و کمیت آن افزوده می مش شود. دشواری های ناشی از بیکاری، بی خانمانی، ورشکست نهاد های بازرگانی، فروپاشی و فروریزی ابر قدرت ها، امپراتوری ها، شرکت های بازرگانی خورد و ریزه، از میان رفتن قداست اندیشمندان و رهبران سیاسی و اجتماعی در دنیای امروز، همه درد هایی هستند که باید همه با هم متحد شده دست بدست هم داده و در برابر آنها مبارزه کنیم زیرا این ها هستند که دارند این انسانی را که خویشتن را خداوند گار همه آفرینش های دنیای کنونی

میداند، به پرتگاه سقوط پرتاب کنند. بدون تردید همزمان با این سقوط بخش های فراوانی از هستی بشریت که در رفاه، آرامش، آسودگی، بی درد سری، و بدون دغدغه زمان را سپری می کنند، کوشندگان و آفرینندگانی هستند که هر بامداد که از خواب بیدار می شوند برنامه نوینی برای آفرینش دارند و همین آفرینش و ماندن و در جان زدن است که نسل انسان امروزی مانند انسان دیروزی به دو دسته و گروه تقسیم می شود. البته بسیاری داشتن و نداشتن شانس را در بهبود اوضاع آدمیان دخیل می دانند، این شانس را هم کسی نتوانسته است کالبد شکافی کند تا دریابد برآستی شانس یعنی چه؟ آنهایی که دارای باورهای شبه مذهبی اند، خداوند را جاگزین شانس نموده اند، و هر خوب و بد خویش را به ذات او حواله می کنند، همه چیز را از او می دانند، و لی آنهایی که اندیشمند هستند همه رفت ها و آمد ها، و فراز و فرود هستی انسان و کافه بشریت را نتیجه خرد و فراست او میدانند که آفریدگار خود این صلاحیت و اختیار را برایش تسلیم و تفویض نموده است. در نگاه واقع بینانه و ریالستیک به این سه نوع طرز تفکر میتوان بر خورد و میتوان برآستی گواهی داد که پیشرفت، ترقی و تمدن سازی بشر، همواره تکیه بر اندیشه های فعال و باور داشتن به آفریدن و آفرینندگی بوده است و از سوی دیگر هر گاه انسان در پی پیروزی شانس و یا یاری رسانی غیابی و یا غیبی بوده است، به هدف رسیدنش قدری دچار دشواری شده و اندیشه از فعالیت و نوآوری از وی دور شده است. از سوی دیگر آنهایی که به اندیشه محکم دینی باور دارند، نیز دو نوع اند: نخست آنهایی هستند که از این نوع باور برای خلاقیت و آگاهی بیشتر و بهتر بهره می گیرند و اینگونه اندیشه را کوهی محکم و استوار پشت سر خود می یابند تا راه ترقی، پیشرفت و آفرینندگی را طی کنند و این دسته از انسان ها به فرهیختگی و خردمندی می رسند و عادت تن هستی را با بینشی خردگرا می نگرند. گروهی دیگر با داشتن تفکر دینی خویشتن را به خواب خیال داده و هر گونه آمد و رفتی را از سوی عنصری دیگر دانسته و یا بطرف بنیادگرایی و تعصب و جزمگرایی می روند و یا به سمت انفعال و راکد بودن یعنی مانند ارواحان مرده در سعی و تلاش، ایستا و راکد در عقیده و باور، خویشتن را به معرفی می نشینند و عادتتن "تفکر دینی"، یا تدین برای اینگونه افراد به مثابه مواد مخدر می باشد که آنها را از خود بی خود ساخته است... بزرگترین ادیانی که امروز مردم جهان را به خود گرفتار نموده اند، "ادیان ابراهیمی"، و به گفته پیامبران از "نسل"، "آدم می باشند." "اسلام"، "مسیحیت"، و "یهودیت"، ادیانی هستند که از یک جایگاه برخاسته اند و منبع پیدایش و ظهور شان واحد است و هر کدام از این ها، دارای تاریخ، برداشت ها، و معارف دینی خودی هستند.

گر مسلمان گر مسیحی گر یهود

آدمی باشید مذهب هر چه بود

"تاریخ اسلام"، که به تقلید از تاریخ گذاری پارسیان، در زمان خلافت عمر به ثبت رسیده است، از زمان هجرت حضرت محمد(ص)، پیامبر اسلام از مکه بسوی مدینه در نظر گرفته شده است، که بر اساس گردش ماه تنظیم شده و به عنوان هجری قمری، مشهور است. از سوی دیگر باید در نظر داشت که ادیان یاد شده (یهودیت، مسیحیت و اسلام)، پیدایش حیات را از آغاز زندگی "آدم"، می دانند. آنهم نه اینکه "زندگی متمدن"، بلکه زندگی کل بشر که در حالت توحش می زیسته است. اما چرا زندگی وحشی! به دلیل اینکه، نشانه هایی که در قرآن، انجیل و تورات، در باره زندگی "آدم و حوا"، به چشم می خورد، بیانگر توحش این "بشر اولیه"، است این بشر که "آدم"، نام دارد و دارای ویژگی هایی زیرین است:

- عریان و برهنه زندگی می کند
 - از گیاهان و میوه های درختان استفاده می کند
 - هنوز آشنایی با آتش را ندارد
 - همخوابگی زن و مرد و تولید مثل را نمی شناسد
 - پس از شناخت همخوابگی زن و مرد و دارای فرزند شدن، فرزندان شان با هم همخوابه می شوند....
- نشانه توحش "آدم"، حتا قرن ها بعد از او نیز در "صحرای سینا"، و دشت های بین النهرین ادامه دارد. فرزندان "آدم"، برای هر نسلی "رئیس قبیله"، داشته اند که او را "پیامبر"، برگزیده اند و او را از سوی خدا خوانده اند. آیین رهبران قبیله هر اشتباه و خلاف را که مرتکب شده و می شده اند، به حساب خدا گذاشته اند. بدون هیچگونه استثنا هر یکی از این سرکرده های قبیله خلاف کاری های بزرگی را مرتکب شده اند که این خلاف ها در قرآن، انجیل و تورات، به گونه واضح آمده اند. چنانکه گفته می شود که بزرگترین خلاف کاری آدم، عدم اطاعت او از خدا بوده است و استفاده از میوه درخت ممنوعه! یا بر بنیاد برخی از نظریات دیگر همخوابگی با "حوا"! پس از همخوابگی "آدم"، و "حوا"، این دو دارای فرزندان می شوند که پسران شان در رقابت گزینش همخوابه از میان خواهران شان بجان هم افتاده و "قابیل"، برای تصاحب خواهر زیبا تر برادرش "هابیل"، را از عرصه زندگی بیرون می کند و به قتل می

رساند. "نوح"، رئیس قبیله دیگری است که بخاطر موضوع جنسی با فرزندش مجبور به ترک او شده بود. (تورات، تکوین، اصحاب 16 و قرآن سوره های 25 و 26. "لوط"، با دو دختر خود همخواه شده بود و قوم لوط همجنس گرا بودند که حتی مایل به دست اندازی به دو مهمان او بودند. مترجمان و مفسران کتب دینی مدعی شده اند که دو جوان زیبایی که مهمان لوط بوده اند، گویا فرشتگانی از آسمان آمده بودند؟ نادرستی این سخن در نگارش های بسا از دانشمندان، پژوهشگران و اهل تحقیق ژرفنگر، ثابت شده و توضیح گردیده است که خداوند برای سخن گفتن با انسان که نماینده خدا و خلیفه او بر روی زمین است نیازی به فرستادن ملائکه در جسم انسان های دیگر داشته باشد. و از سویی اگر بخواهد دو جوان زیبا برای لوط و یا شخص دیگری بفرستد که این خود توهین به کرامت الهی و ذات بی چون اوست که بدون تردید میتوانست محرمانه انجام بدهد تا بهانه ای برای قوم همجنسگرای "لوط"، نه شده باشد. اما اگر به سیاق تاریخی فرهنگ های عامیانه مردمی نظر اندازیم، در می یابیم که مردم و توده های پیشین و سنتی به هر دختر و پسر زیبایی صفت و ویژگی های فرشته می دهند و در مجموع خوشرویان و زیبا رویان را ملائکه و فرشته می نامند!! حضرت ابراهیم نیز همسرش "سارا"، را در بدل گاو، گوسفند، اشتر و برده به "فرعون مصر"، فروخت. (تورات - تکوین اصحاب 12). حضرت ابراهیم نیز هر چه کرده به حساب فرامین الهی گذاشته و آن را رهنمود، دستور و هدایت خداوند دانسته است. "ابراهیم"، در پی بروز قطعی و، وجود تنگدستی در میان خانواده اش بسوی مصر حرکت می کند زیرا شنیده است که فرمانروای مصر زنان زیبا را از پدران و برادران شان در برابر پرداخت های خوبی خریداری می کند.... "ابراهیم"، این معامله را به حساب فرمان خدا می گذارد. "ابراهیم"، با "هاجر"، که هدیه "فرمانروای مصر"، به شخص وی بوده است همخواه گشته و "اسماعیل"، نیای بزرگ قریش و پیابر اسلام را آورده است و گفته است که فرمان خدا!! است. "سارا"، که بچه دار نمی شده است در پی سفارش چند جوان زیبا به خانه "ابراهیم"، می آیند و بار دار شدن "سارا"، را به او خبر می دهند.... "ابراهیم"، مدعی می شود که این جوانان زیبا نه ملائکه بلکه خود خدا بوده است که پیام رسانی نموده است که در سیمای جوانان زیبا به خانه و حریم او وارد شده و مزه دار داری همسرش را داده اند. چقدر این گونه حرف ها، بینش و تصورات، از مقام عالی و شامخ آفریدگار هردو جهان می کاهند؟ بعد از اینکه "سارا"، هم دارای فرزند می شود، رقابتی سخت میان "سارا" و "هاجر"، و فرزندان هردو به میان می آید. "ابراهیم"، برای پایان بخشیدن به درگیری همسرانش تصمیم به نابودی یکی از فرزندان خود می گیرد تا گویا به حکم خدا قربانی شود. ابراهیم پس از آنکه خود را برای سر بردن فرزندش ناتوان می یابد از کشتن او اجتناب ورزیده و مدعی می شود که خداوند خواسته است او را امتحان کند! در گیری زنان ابراهیم پایان نمی پذیرد و بدین رو ابراهیم برآن می شود تا هاجر و فرزند او اسماعیل را در صحرای خشک و سوزان عربی رها سازد، و در میان مردم اظهار نموده است که در حقیقت این کار در نتیجه فرمان خدا و بخاطر تطبیق هدایت الهی صورت گرفته است. "سلیمان"، با اینکه زن و فرزند بسیار داشت به عشق "بلقیس"، ملکه صبا، به آن کشور لشکر کشی نموده است و "بلقیس"، را ربود. (تورات، پادشاهان اول، اصحاب 11).

داود به همسر یکی از فرماندهان سپاهش تجاوز نموده و پس از آنکه آن زن از داود باردار شد، شوهرش را به جنگ فرستاد و دستور داد تا او را از پشت سر به قتل برسانند و پس از کشتن شوهرش، داود زن یاد شده را به حریم خود آورد. (تورات ساموئل اول، اص، 11). مادامی که در برابر باور انسان ها قرار می گیریم و آن را به گونه ژرف مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم، به ویژه در برابر عربها و عجم ها، به وضاحت دیده می شود که عرب ها همواره در آثار و آفریده های مکتوب شان آفریدگار شان به گونه ای به ترسیم می گیرند که گویا از چیزی خبر ندارد، انسان ها را به حالت خود شان تنها می گذارد و هر آن ظلم و تعدی که بر بندگان در این دنیای زود گذر فرود می آید مجازات ظالمین را تنها به روز موعود موکول می کند و یک نوع آزادی را در اختیار شان قرار می دهد که در واقعیت امر یکنوع استقلال و خود گردانی قدرت دنیوی بوده، و زمینه های دیگری را نیز در این راستا به آفرینش می نشیند تا هر که هر چه کرد، مختار است و دارای اختیار مطلق الی زمانی که حساب و کتاب پیش آید. اما اگر در این راستا به تمدن مردمان، "خراسان زمین"، و آریانای قدیم باز گردیم که اگر این هم واقعیت عینی داشته باشد و نه دروغ محض تاریخی، می بینیم که آنها به مراتب بهتر و بالاتر و انسانی تر زیسته اند و همجنسگرایی و ازدواج میان خواهر و برادر و پدر و مادر با فرزندان، هرگز وجود نداشته است آنگونه که در کتاب "دینداری و خرد گرایی"، نوشته شده است، خدای آریایی ها خدای دانا و توانا، دیده و دانسته و فهمیده در برابر خدای متصور فرزندان آدم که خدای شان، خدای نا آگاه از مسایل، بی تفاوت در برابر همه حوادث، اوضاع و احوال که انسان ها بدان سردچار شده اند و در جستجوی رهایی شان از بلا های زمینی و آسمانی که همواره سر راه شان قرار می گیرند و اسباب آفرینش رنج و غم را در جلو شان قرار می دهد، مورد بررسی و تقدیر و تمجید قرار گرفته است. "در این جا باید اظهار کرد که نوشته بالا نیز بر اساس تعصب و جزمگرایی در برابر عرب ها نوشته شده و در حقیقت خویشتن را مانند نژاد و نسل اصیل، برتر و بهتر معرفی نمودن است، در صورتی که تدین در میان همه جمعیت ها، اقوام، نژاد ها و تبار ها یکسان است با کمی تعابیر و تفاسیر متفاوت. ".

"تنها آئینی که تمام اندیشه و راهکار، برنامه و دستور آن در سه عبارت فشرده خلاصه می شود، نه کتاب مقدسی دارد، نه پیامبری، و نه هم بر روی زمین نماینده ای به عنوان مرجع تقلید، روحانیت، و معنویت، آئین اوستا می باشد که تنها، نیکی در پندار، گفتار، کردار، درون مایه و سیاق عینی آن را تشکیل دهنده است." (آئین اوستا، از سیاوش اوستا، ص 1). این مؤلفه نیز قابل بحث است که این جا گفتمان روی آن گنجایش کمتر دارد.

هدف از زندگی چیست؟ پاسخ های زیبا از متفکرین بزرگ جهان : یادم می آید، این سؤال را وقتی همه ی خانواده دور هم شام می خوردیم، خواهرم از پدر پرسید و فکر می کنید پدرم در جواب چه گفت؟ «چرا همچنین سؤال سختی می پرسی؟» بله! این هوشمندانه ترین جوابی بود که شاید پدرم می توانست در پاسخ به پرسشی بدهد که خودش هم دقیقاً جوابش را نمی دانست! این پرسش و هزاران پرسش دیگر درباره ی هدف از زندگی ممکن است ذهن شما، من یا هر کس دیگری را به خودش مشغول کند. چرا اینجایم؟ ماهیت زندگی چیست، پول در آوردن و پول خرج کردن؟ چرا ۱۵-۱۶ سال از عمرمان را صرف درس خواندن می کنیم، حدود ۸۰۰۰ ساعت کار می کنیم و در نهایت چرا تولید مثل می کنیم و چرا بعد از ما نسل بعدی و نسل بعدترش هم همین کار را ادامه می دهند و این روند همچنان ادامه دارد؟ اگر دلیل هیچ کدام از اینها را نمی دانیم، پس چرا انجام شان می دهیم؟ برای رسیدن به پاسخ مناسب تر به سؤال «هدف از زندگی چیست؟» و رفع ابهامات بیشتر درباره ی این سؤال با ما و این نوشته همراه باشید. قصد داریم پاسخ ۱۶ نفر از کسانی را که به این پرسش پاسخ گفته اند و به نظر می رسد هدف از زندگی خود را یافته اند، با هم بخوانیم. از تمام این افراد فقط یک سؤال پرسیده شده: «هدف از زندگی چیست؟» و باید اعتراف کنم که بسیاری از پاسخ ها فراتر از یک جواب هستند. دوستان عزیزم توصیه می کنم جواب لومینیتا را با دقت بخوانید، من هنوز هم هر بار جوابش را می خوانم به شدت تحت تأثیر قرار می گیرم.

۱. دالایی لاما (The Dalai Lama) شاد بودن، هدف واقعی زندگی است: قدیسی به نام دالایی لاما، با نام تنزین جیاتسو، در حال حاضر رهبر بوداییان تبت است. دالایی لاما در واقع لقبی است که به رهبران بوداییان داده می شود، تنزین جیاتسو یک طبیب روح است و پیام همیشگی اش صلح و شفقت برای تمام مردم دنیا است. "من معتقدم هدف واقعی زندگی، شاد بودن است. هسته ی وجودی ما قناعت است و من با توجه به تجربه ی ناچیزم دریافته ام، هر چه بیشتر به خوشحالی دیگران توجه کنیم، احساس خوبتری درون مان ایجاد می شود. حس محبت به دیگران خودبه خود ذهن را آرام می کند و ترس و ناامنی از شما دور می شود و این احساس به شما قدرت می دهد با هر گونه مانعی که با آن روبه رو می شوید، مقابله کنید و این منشأ اصلی موفقیت در زندگی است، چون ما تنها موجودات روی زمین نیستیم. این اشتباه است که همه ی آرزوهای مان در شادمانی خودمان خلاصه شود. البته نباید بیرون از خودمان به دنبال خوشحالی باشیم، این رمز گسترش آرامش درونی است.»

۲. استیو پاولینا (Steve Pavlina) هدف از زندگی، کشف و تجربه است. استیو پاولینا در ۱۹ سالگی در یک سلول انفرادی زندانی شد، ولی تصمیم گرفت به دنبال رشد شخصیتی خود برود. در نهایت، تبدیل به یکی از بزرگ ترین وبلاگ نویسان موفق دنیا در زمینه ی توسعه ی فردی شد. اگر می خواهید سری به وبلاگ او بزنید توصیه می کنم حتماً وقت تان را تنظیم کنید، چون محتوای وبلاگ او به شدت اعتیادآور است.

۳. بایرون کیتی (Byron Katie): برای درک بهتر اینکه هدف از زندگی چیست، باید بدانیم هدف از زندگی چه چیزی نیست. بایرون کیتی فردی به شدت افسرده بود که دست به خودکشی هم زده بود، اما زمانی که به درستی درک کرد چگونه می تواند زندگی اش را تغییر دهد، توانست به تمام رنج هایش غلبه کند. چیزی که او درک کرده بود این است: «زمانی که افکار بد را باور کنید، باعث ناراحتی تان می شوند، اما اگر به آنها اهمیت ندهید دیگر رنج نمی برید. این یک فرآیند بسیار ساده و در عین حال بسیار قدرتمند است، اما مطمئن باشید، جواب می دهد! من به شدت توصیه می کنم که فقط «خوب» فکر کنید.»

۴. کریس گیل بیو (Chris Guillebeau): هدف از زندگی، شاید یک جفت چکمه و گربه ها باشند. جواب کریس شاید کمی عجیب باشد، اما تعجب نکنید، چون خودش هم آدم خاصی است. او نمونه ی زنده و واقعی کسی است که می تواند به شما ثابت کند دلیلی ندارد، در زندگی از همان رویه ای پیروی کنید که دیگران پیروی می کنند. لزومی ندارد مثل دیگران باشید. این مرد یابی معتقد است اگر بخواهی، می توانی اجازه ندهی هیچ عامل بیرونی تو را محدود کند و بال و پرت را ببندد. این مرد تمام کشور های دنیا را دیده است، هر ۱۹۳ کشور جهان را، پس طبیعی است که حداقل یکی دو راز درباره ی زندگی بداند. می توانید ویدئو او به نام چکمه ها و گربه ها (boots and cats) را در یوتیوب ببینید.

۵. کریستی ماری شلدون (Christi Marie Sheldon): تنها هدف زندگی که می تواند ارضاکننده ی روح آدمی باشد، عشق است. اجازه بدهید آنچه روح تان را لبریز از شادمانی می کند راه را به شما نشان بدهد. این تمام کاری است که باید انجام بدهید؛ فرصت ها را رهبری کنید! کریستی مهارت جالبی دارد. فقط کافی است به یک نفر نگاه کند تا بفهمد او هدفی در زندگی اش دارد یا نه. او یک انرژی

درمان‌گر پیشرو و همین‌طور یک متخصص کشف و شهود است. رسالت او در این جهان فرستادن عشق و انرژی مثبت برای همه‌ی انسان‌هاست!

۶. متیو سیلور (Matthew Silver) خداوند به ما قدرت تصمیم‌گیری و اراده داده است، اما باید از قلب‌مان برای یافتن آن استفاده کنیم. اگر روزی در شهر نیویورک مردی را دیدید که زیرپوشش را دور یک حیوان پیچیده و پرسه می‌زند، آهنگ‌های سرگرم‌کننده می‌سازد و به شما می‌گوید دم را غنیمت بشمارید، بدانید متیو را دیده‌اید! او یک آرتیست خیابانی شناخته‌شده است، اما معمولاً با یک دیوانه اشتباه گرفته می‌شود. به جرأت می‌توان گفت، متیو که پیام‌آور عشق و زندگی کردن در لحظه و اکنون است در شهر شلوغ و بی‌دروپیکری مثل نیویورک از همه عاقل‌تر به حساب می‌آید.

۷. رالف اسمارت (Ralph Smart) باور دارم هدف از زندگی این است که به بهترین نسخه‌ی خودمان تبدیل شویم. رالف کسی است که عمیقاً در مفهوم زندگی غرق شده است و ما را تشویق می‌کند از تمامی تصورات و ادراکات فراتر برویم. او از طریق کانل یوتیوبش به نام اینفینیت واترز (Infinit Waters) به افراد کمک می‌کند تا بتوانند آگاهی خود را گسترش دهند و پتانسیل واقعی خود را به کار ببندازند.

۸. پارکر هسر (Parker Heuser) هدف از زندگی کشف محیط اطراف‌تان است، کشف خودتان و آنچه آموخته‌اید. پیرو قلب‌تان و تکامل معنوی خود باشید. پارکر و دوستانش، الکسی، گمبل و مکس گاتفیلد، افراد پرنرژژی در زندگی هستند! افراد زیادی در شبکه‌های اجتماعی از ویدیوهای ماجراجویانه‌ی و پراشتیاق آنها برای سرگرمی الهام می‌گیرند. می‌خواهم کمی درباره‌ی پاسخ پارکر با شما صحبت کنم؛ دوستان عزیزم محیط اطراف‌تان را کشف کنید، درباره‌ی جهان بیاموزید، هر کشور دیگری را که می‌توانید ببینید، دانش خود را با درک سازوکار ذهن و اینکه چگونه می‌توانید توانایی ذهن و استعدادتان را بالاتر ببرید، گسترش دهید. خودتان را کشف کنید، ببینید به چه چیزهایی علاقه دارید؟ چه چیزی برای‌تان خوب است؟ بزرگ‌ترین تفریح‌تان چیست؟ آیا به معنای واقعی زنده هستید و زندگی می‌کنید؟ پیرو قلب خود باشید، کارهایی را انجام دهید که خوشحالتان می‌کند، روح‌تان را مثل یک پروانه پرواز دهید و مثل یک جسم شناور، احساس سبکی کنید و در نهایت با آگاهی حقیقی در پی تکامل معنوی خود باشید. واقعیت انسان روح اوست، نه جسم مادی‌اش و زندگی که ما می‌شناسیم فقط یک گام به سوی تکامل معنوی بشری است؛ بنابراین هدف از زندگی این است که برای بهتر شدن هر کاری که می‌توانیم انجام دهیم و در نهایت با آگاهی حقیقی خود را برای زندگی بعدی آماده کنیم.

۹. بری دونپورت (Barrie Davenport) هدف از زندگی، آگاهانه و عاشقانه زیستن در لحظه است. هدف از زندگی، آگاهانه و عاشقانه زیستن در لحظه است، بی‌پروا عشق ورزیدن، همیشه آموختن و به دنبال ماجراجویی و رشد بودن و گسترش صلح و مهریانی در تمام طول مسیر زندگی. «بری مشتاق کمک به افرادی است که می‌خواهند خودشان را پیدا کنند. او به آنها کمک می‌کند شور و اشتیاق بیشتری در زندگی داشته باشند. توصیه‌های عملی و کاربردی او به افراد کمک می‌کند، الهام‌بخش روح خود باشند و آنها را برای حرکت در مسیر مورد نظرشان هدایت می‌کند.

۱۰. گری واینرچوک (Gary Vaynerchuk) هدف از زندگی میراثی است که مثل ستاره‌ی شمالی همه‌ی خانواده‌ی مرا در آینده هدایت خواهد کرد. گری مؤسس یک کمپانی سریال‌های بلند و کارفرمای یک رسانه‌ی اجتماعی است. او عاشق به واقعیت تبدیل کردن احساسات است. تمام سعی او این است که به انسان‌ها نشان بدهد در این عصر اینترنت هیچ بهانه‌ای برای انجام ندادن کارهایی که خوشحالتان می‌کند وجود ندارد.

۱۱. جاستین ماسک (Justine Musk) هدف از زندگی ترویج استعدادها و موهبت‌های خود و تلاش برای کسب دانش درونی و ارتقا روح‌تان در تمام مدت عمر است. هدف از زندگی ترویج استعدادها و موهبت‌های خود و تلاش برای کسب دانش درونی و ارتقا روح‌تان در تمام مدت عمر است: این هدف، چیزی است که شما زمانی و در جایی انجامش می‌دهید و ماهیت شما را نمایان می‌کند. این خدمتی است که دیگران به شما می‌کنند. مراقبت از خودتان در واقع مراقبت از جهان است. «کسی که زندگی را اینگونه می‌بیند، شخصی است که تصادف اتومبیل او را بیدار کرد. وقتی ۸ سال از زندگی مشترکش با کارآفرین برجسته، ایلان ماسک گذشت، او حس کرد که نقش او فقط یک همسر خوشگل و جذاب در حاشیه است. پس تصمیم گرفت در سایه‌ی همسر موفقش نماند و خودش رهبر داستان زندگی خود باشد و امروز او یک نویسنده‌ی با استعداد، قدرتمند و پرشور است.

۱۲. الکسی بلک ول (Alex Blackwell) هدف از زندگی عشق ورزیدن بدون توقع و رسیدن به این باور است که شما همیشه شایسته‌ی دریافت عشق هستید. الکس در آستانه‌ی طلاق دریافت که باید تغییرات اساسی در زندگی خود ایجاد کند. هر چند او نتوانسته بود ازدواجش را نجات دهد (و آن را تبدیل به یک چیز خوشحال‌کننده کند)، اما تصمیم گرفت تجربیاتش را در اختیار

دیگران قرار بدهد. او در وبلاگ خودش، آشکارا و صادقانه تجربیات سفرهایش برای ایجاد تغییرات مثبت در زندگی با دیگران را به اشتراک می‌گذارد.

۱۳. ویل مایکل (Will Mitchel) هدف از زندگی، خودشکوفایی است. هدف از زندگی، خودشکوفایی است؛ شکل دادن جهان در نگاهمان از طریق دستیابی به آنچه پتانسیل واقعی ماست. «ویل از ۱۲ سالگی و از زمانی که مدرسه می‌رفت کسب و کار خود را ساخت، او یک کارآفرین اینترنتی است و هم اکنون با بهترین دوستش، کایل اشنرودر، «بروس استارت‌آپ» را با هدف کمک به کارایی و ساختن کسب و کار موفق برای افراد راه‌اندازی کرد. پیام اصلی این استارت‌آپ این است: شما نیازی به کار ندارید.

۱۴. جاشوا بیکر (Joshua Becker) هدف از زندگی، خدمت به دیگران است. چند سال پیش، جاشوا و خانواده‌اش از شر بیش از ۷۰ درصد از اموال و دارایی‌های خود خلاص شدند. آنها دریافته بودند چیزهای کمتر به معنای زندگی بیشتر است. حالا این معلم گورو مینیمالیست به افراد در ساده‌تر کردن زندگی‌شان کمک می‌کند تا اجازه بدهند فضای بیشتری برای چیزهای واقعا مهم‌تر باز شود.

۱۵. لومینیتا ساویز (Luminita Saviuc) هدف از زندگی دوست داشتن حقیقی است

هدف از زندگی چیست؟ عشق... عشق حقیقی. به یک عاشق واقعی تبدیل شوید و آنگاه از خود پرتوهای عشق را به اطراف بتابانید. به کسانی که دوست‌تان دارند، عشق بورزید و همین‌طور به کسانی که دوست‌تان ندارند! لازم نیست تنها سزاوار عشق ورزیدن باشند، باید عشق بورزید، چون این تنها چیزی است که می‌توانید به دیگران ببخشید. به دنبال فرصت برای عشق ورزیدن باشید، بدون توجه به اینکه در کجا یا مشغول چه کاری هستید. شاید نتوانید به کسی کمک کنید، اما می‌توانید یک عشق پرقدرت را بعد از چیزهایی که می‌بینید و انجام می‌دهید، حس کنید. زندگی عشق است و عشق زندگی است، وقتی عشق بیشتری در رگ‌های ما جاری شد، تبدیل به نشاط بیشتر می‌شود، دید ما را روشن‌تر می‌کند و این وقتی ساده‌تر می‌شود که نه تنها به قلب و روح خودمان، بلکه به قلب و روح هر موجود زنده‌ای که روی این سیاره زندگی می‌کند، متصل شویم. در وهله اول ممکن است آدم‌ها بسیار متفاوت از یکدیگر به نظر برسند، اما هسته‌ی وجودی همه‌ی ما یکسان است. هسته‌ی وجودی همه‌ما یکی است، همه‌ی ما از یک مسیر عمیق و قدرتمند با یکدیگر در ارتباطیم. اساس هسته‌ی وجودی ما یکسان است، همه‌ی ما از یک نوع نژاد بشر هستیم. هیچ جدایی به جز جدایی که در ذهن ما و از روی ترس از وابستگی شکل می‌گیرد، وجود ندارد. اگر اجازه بدهیم عشق به قلب‌مان بازگردد، همه با عشق یکی می‌شویم و زندگی‌مان از همان نقطه دوباره آغاز می‌شود، پس این خود ما هستیم که دنیای اطراف‌مان را می‌شناسیم و در نهایت درک می‌کنیم که ما در این جهان زندگی می‌کنیم و این جهان هم در ما خلاصه می‌شود... همه‌ی ما یکی هستیم.

۱۶. برندان بیکر (Brendan Baker) هدف از زندگی ساختن چیزی متفاوت است، متفاوت و مثبت! برندان در جوانی در شغلش به موفقیت رسید. او خیلی زود دریافت، رسیدن به موفقیت لزوما رسیدن به شادمانی برابر با دیگران نیست. مفهومی که او به آن دست یافت باعث شد به دیگران در جهت منافع‌شان کمک کند. این می‌تواند به معنای چیزی متفاوت در یک فرد، جامعه، محیط زیست یا کل جهان باشد. زندگی واقعی زمانی آغاز می‌شود که به هدف والاتری، فراتر از خودتان متصل می‌شوید. سؤال بزرگی که در پاسخی ساده نهفته است. ممکن است هدف از زندگی، سؤال دشواری به نظر برسد (پدرم تنها کسی نیست که جواب این سؤال را نمی‌دانست). بسیاری از ما احتمالا زمان بیشتری را صرف فکر کردن به این پرسش خواهیم کرد. اما با نگاهی به پاسخ‌های داده شده، می‌بینیم چندان هم پیچیده به نظر نمی‌رسد. خدمت به دیگران، عشق بی‌قید و شرط، تصور کردن و درک همه‌ی پتانسیل وجودی‌مان. همه‌ی اینها در یک چیز خلاصه می‌شود: احساس خوب! وقتی خوب درباره‌اش فکر کنیم، می‌بینیم چه چیزی بهتر از حس شور و شوق و داشتن هیجان در کل زندگی است؟ اینکه کسی را دوست داشته باشیم و بدانیم که او هم ما را دوست دارد؟ چه چیزی بهتر از حس زنده بودن، آزادی و پرانرژی بودن در تمام زندگی است؟ برای من، وجود هزاران هزار احساس خوب که در تمام مدت عمرم در این سیاره وجود دارد، دلیل خیلی خوبی برای زندگی است.

تصویر واژگانی عینی زندگی و جامعه بشری: "رسالت یک انسان برای رسیدن به آزادی در صف ایستادن نیست بلکه بر هم زدن صف است" (ارنستو همینگوی)

دریافته ایم، در دنیای سرمایه و به اصطلاح امروزی بازار آزاد ای که در شرایط ناهنجار فعلی در آن حیات بسر می‌بریم، دیگر توانایی حل دشواری‌ها و منازعات بین المللی، از میان بردن هراس، وحشت و دهشت، استحکام بینش مصنوعیت، حفظ عینی و خردورزانه امتیازات حقوق انسان‌ها را در نهاد و ظرفیت کاری و پالیسی خود نداشته و به عوض آن تولید و آفرینش پول فزینی، و اندوختن سرمایه‌های هنگفت ای که در نتیجه استثمار، استعمار و استحکار ملل خورد و کوچک، دنیای سوم بدست می‌آید، باعث می‌گردد تا در میان مردمان جهان تصور خود بیگانگی، خود باختگی، دلهره و نداشت ایمان به آینده واقعی انسان سالار، و از دست دادن

فرهنگ پر بار، تهذیب ماندگار، اخلاق اجتماعی و انسانی، ارزش معنوی، عقیده و باور به خدا و انسان و در فرجام از میان رفتن ارزش خود شناسی، میگردد.

"آینده بشریت"، عنوان کتابی است برای آنهایی که توانسته اند با بینش عقلانی و تصور خرد ورزانه شان، تهی بودن و بی ماهیت بودن و عدم اقناع حرص و آز جهان ماتریالیسم و هوا خواهان دکترین ماتریالستی اش را دریافته و برای همیشه به کند و کاو آن خواهند پرداخت. سیاق و محتوای این کتاب برای آنهایی است که تا هنوز ذوق عدم اقناع فکری ماتریالستی آنها به نقطه فرجامین خود نرسیده و هنوز از درک تصور عینی رضایت کامل مادی بدون معنویات قاصرند. این کتاب برای آنهایی اختصاص یافته است که در فرآیند و راستای فکر مادی و ماتریالستی شان قرار داشته و پیرامون تفکر و تعقل خردورزانه، آفرینش و ابداع صلح، امنیت، مصونیت و استقلال ذهنی، اخلاقی فرهنگی و تهذیبی انسان و محیط پیرامونش و در کلیت امر کافه بشریت، به تأمل و تفقد، نه نشسته اند. انسان های امروز که در قید و بند قفس طلایی چروک شده فرهنگ باختر زمین و جهان سرمایه ای مشحون از دشواری های علاج نا پذیر، آفریننده درگیری ها، منازعات، مناقشات ملی و بین الاقوامی، فرآیند بی مورد وحشت و دهشت ذهنی و فکری، قرار دارند، به این باور رسیده اند که دیگر مساعی مشترک و تلاش های انسانی دنیای معنویت، و فرهنگ واحد عدالت اجتماعی و انسانی، روی دلایل معین ناشی از این بی سرو سامانی دنیای سرمایه، اسباب آفرینش دگرگونی های ژرف اقتصادی، مادی و معنوی را به میان آورنده باشند. انسان های امروز دارند در شرایط، حالات و اوضاع فقر فکری و نبود سطح معین اخلاقی قناعت مادی، خواست ها و آرزوی حرص و آزمزشانه مادی و ماتریالستی شان، قرار دارند. دنیای سرمایه برای بینش معنوی انسان گرایانه، مقام شامخ و کرامت خدا داد انسانی من حیث بهترین و شایسته ترین آفرینش یزدانی، و شیرازه اخلاقی فردی، خانوادگی انسان ها من حیث بهترین فرآیند آفرینش و اندوخته های نوآورانه، هیچگونه ارزش قابل تقدیر و تکریم، قابل نیست. در این جهان پر از ثروت و سرمایه ارزش انسان متناسب به فرآیند تولید، توزیع و پیدایش نعمات مادی است نه بر بنیاد ثروت معنوی و داشته های علمی و اخلاقی. کار کرد هایم من حیث کارمند اداره ملل متحد، در عرصه حفظ و صیانت حقوق انسان و بشر به مثابه شهروند قانون مند، با مسئولیت و وجایب، متعهد و حایز روحیه اخلاقی، به من آموزش داده است، در دنیایی که زیست می کنیم بینش و تصور فقر تنها در نبود منابع پولی و سرمایه نبوده بلکه بر بنیاد دیدانداز من بیشتر و ژرفتر وابسته به این است تا فقر را دوگانه تقسیم بندی نمائیم که در حقیقت فقر مادی و معنوی است که هرکدام را باید به گونه های جداگانه مورد بحث و تدبیر قرار دهیم.

فقر نخست، در حقیقت امر نبود ها و کاستی های منابع پولی و سرمایه مادی برای تهیه و تدارک مواد خوراکی، پوشاک، اعاشه و اباطه، و سرپناه می باشد. و **فقر گونه دیگری**، که دشوار تر، تشویش آفرین تر، بیداد گر تر و حسرت انگیز تر است، در نتیجه عدم زمینه سازی ها برای کارایی و فروش نیروی انسانی در راستای کار آفرینی و تجمع سرمایه برای بازار آزاد اقتصادی و دنیای سرمایه است که مقام و ارزش انسان در آن هیچگاهی به بازتاب گرفته نمی شود و انسان خدمت گار خود به وسیله آفرینش ارزش های مادی و معنوی برای بهره جویان و استثمار و استعمار گران تبدیل می شود.

گونه دوم فقر، شکل فقری است که کرامت و مقام اشرف، ارزش والای اخلاقی و عقیدتی، تهذیبی و فرهنگی انسان از او گرفته می شود و او را در دنیایی که باید همواره آزاد باشد و زندگی آزادانه کند و از ارزش معنوی و باطنی خود بهره مند باشد، بی بهره نموده و محروم می سازند. نگارنده اثر "آینده بشریت"، سعی دارد بازتاب دهد، چگونه میتوان از این بینش و دیدانداز فقر دوگانه راه نجات را دریافت و فقر را به هر عنوان و بهانه ای که پا به عرصه وجود می گذارد، نابودش کرد و از برگه ترمینولوژی روزوار بیرونش ساخت. این اثر راه روشنی را برای خواننده ها به بازتاب می گیرد و شیوه ها و راهکار های گذشته ما که دارای مؤلفه های بی شمار ناهمگونی ها بوده است، این همان راهی است اگر از آن پیروی شود و آن را مورد احترام و اکرام قرار داد، فرجامش زدایش هرگونه فقر، از میان برداشتن فاصله ها، جدایی ها، اختلافات، مناقشات، انزوایی ها و تنهایی ها خواهد بود. در ضمن انسان را باور مند می سازد که باید در همه دگرگونی های اجتماعی، اقتصادی، بازگانی، اخلاقی مادی و معنوی، نقش برانزده و ماندگار خود را داشته و لزومن محسوس و ملموس باشد و باید بداند، این فقط همان انسان است که قادر است کائنات را از تخریب و تحریم نجات داده و در راستای سازندگی آن بر بنیاد ظرفیت عقلانی اش، هنر آفرینی کند. نگارنده اثر "تاراسنگ"، کار کرد های علمی و معنوی و اخلاقی را که به تدریس می نشیند، میتواند باعث آفرینش زمینه ها برای همگان در راستای ایجاد روابط گسست ناپذیر میان انسان و در کلیت امر کافه بشریت بدون در نظر داشت دیدانداز زبانی، تاریخی، فرهنگی و عقیدتی، گردد و در شناخت و فهم نیروی خدمت گزارانه خودی آگاه گردیده و در آگاه سازی دیگران نقش تنویر گرایانه را داشته باشند. نگارنده کتاب، به بازیابی راهی تشویق و ترغیب می کند که اعجاز آفرین و دارای بینش اخلاقی منشی و انسان سالاری است. وی می گوید:

"مادامی روانه سفر می شوید و در مکانی قرار می گیرید که در راستای حرکت شما درخت تنومندی با شاخه ها و برگه های زیادی قرار گرفته و فرآیند عبور و مرور را دشوار ساخته است، برای برون رفت از این معضل شما تنها یک راه انتخاب دارید تا زمینه عبور و گذشت از دشواری را مساعد ساز باشد. از این سبب سعی خواهید ورزید برخی از شاخه های یک سوی آن را قطع کرده و شرایط برون رفت تان را مساعد می سازید و بعد آن دیگر پیرامون کار کرد های گذشته تان آنقدر ژرف نمی اندیشید و به سفر تان ادامه می دهید. زیرا آنچه را مصدر خدمت شد و از آن بهره گرفتید دیگر رفت بکار خود و به پدیده ها و مؤلفه های جدیدی که بتواند شما را در دریافت و تعیین سرنوشت عینی یاری رسان باشد نیاز خواهید داشت. و هر کسی این قدر فاصله های دور و دراز را سفر کرده و دشواری های راهروی خود را مرفوع ساخته است، نمیتواند دیگر تصمیم نادرست بگیرد، و بدون تردید کامگار می شود، ناکام نمی ماند تنها شاید راه و روش کامیابی اش کمی به تأخیر افتد و لی از میان نمی رود، و باید امید داشت زیرا امید هرگز انسان را ناکام نمی سازد" (صفحه دوم مقدمه کتاب، " آینده بشریت") مردان و زنان سرشناس، شخصیت های بزرگ علمی و اکادمیک، دانشمندان عرصه سیاست و فرهنگ سیاسی و اجتماعی، منتقدین زبان و ادبیات، ادبیات شفاهی، باورمندان دنیای عقاید و باور های یزدانی، همواره پیرامون آفرینش وحشت و دهشت و از میان برداشتن نظام متمرکز و مطلق گرای برهه های زمانی در تاریخ بشریت، سخن رانده و در برابر آن قیام و مبارزه بی امام سیاسی و اجتماعی را سرو سامان داده اند. این شخصیت های سر شناس همه انسان های کره زمین از نتایج مذموم و شوم شیوه های استعماری و استثمار و قدرت ها و نظام های متمرکزی که در اختیار چند فرد محدود هستند، هشدار داده اند و در فرآیند آموزش جامعه بشری در این راستا نقش آفرینی نموده اند. آنها به این باور بوده اند که فرآیند صنعتی شدن و بازگانی شدن وسایل اطلاعات جمعی در میان ملل جهان، دیگر به سود مردمان و ملل ای که در میان شان زیست می کنند، نخواهد بود بلکه باعث توهین، تحقیر و تخریب داشته های تاریخی و حقوق مساوی انسان های محیط پیرامون می شوند. ثابت شده است انسان های چندی که دارای آرمان و مقدسات ملی نبوده و حتی در برابر آنهايي که از تقدس خود دفاع میکنند و در باروری فرهنگ و تهذیب شان هرچه بیشتر از پیش سعی می نمایند، آنها را جسمن، فکر، ذهن و معن، به دیار عدم می فرستند. هنوز مساعی مشترک و همه جانبه دانشمندان، فزیکدان ها، اقتصاد دان ها و اصلاح گرایان و رفورمست ها، قادر به تشکیل جوامع انسانی متحد و هماهنگ که در راستای خدمت گزاری واقعی و عینی برای خانواده ها، دسته ها و گروه های نا همگون انسانی و بشری نه شده اند. آنهايي که سرمایه های بزرگ انسانی در اختیار شان قرار دارد، و انسان های کره زمین را به گونه های جدید و نو مورد استثمار و استعمار قرار می دهند، اسباب آفرینش پریشانی ها، بیکاری ها و عدم زمینه های آموزش واقعی که فردا ساز و انسان گرا باشد، به میان می آورند. همه تلاش های امروز جامعه جهانی روی تولید و پیدایش نعمات مادی، مود، فشن و تزئین زیبایی های خود ساخته برای انسان ها میشود و زیبایی های معنوی، تاریخی، فرهنگی و عقیدتی دارند از میان میروند و به مثابه مد، روش کهن، فرسوده و از کار افتاده به معرفی گرفته می شوند. از این سبب باید پرسید، کجا شد آن همه معنا، ارزش، و ظرفیت عقلانی و خرد گرا که زمانی برای انسان و بینش آفرینش انسان من حیث بهترین مؤلفه ادامه حیات و معنا آفرین. تاریخ بشریت فرآیند تخریب و از میان بردن ارزش های انسانی، مادی و معنوی، کشتار قتل و غارت را که به یاد ندارد، به پیمانه ای که امروز شاهد آن هستیم و ما ها خود نیز در آن سهیم هستیم. چه زمانی به هوش و فهم می آئیم خوب و بد، مثبت و منفی، درست و نادرست، دوست و دشمن، خادم و خائن، عاقل و غافل، فاضل و باطل را از هم تفکیک خواهیم کرد. چقدر در این جهان مغلق و، وابسته اشیا و مؤلفه های زیست انسانی میتوانند به سرعت خیلی سرسام آور و غیر قابل پیمایش مخاطره انگیز و دشوار آفرین شوند. وحشت و دهشت غیر انسانی و خلاف شریزه های اخلاقی میتوانند هر سرزمین انسانی را من حیث تیل پترول بسوی آتش دایمی بکشانند و برای انسان ها احساس ترس، نبود مصونیت، تندرستی و سلامت، بیکاری و بیماری، خانه بدوشی، خود فروشی، تن فروشی، قحطی و گرسنگی و نبود صلح و امنیت، به وجود بیاورند. پیشرفت و انکشاف بی سابقه ساینس و تکنالوژی که محصول کار کرد های فکری جامعه بشری است، همه نظام زیست اجتماعی را در اختیار خود گرفته و انسان ها را به ماشین فاقد تفکر، تعقل و تدبیر تبدیل نموده، بینش ارزشیابی کار کرد های خودی اش را از نزدش به یغما برده و انسان ها را آنقدر در هراس، تشویش، ترس و نتگنای حیات اجتماعی، سیاسی و فکری قرار داده است که دیگر دارند احساس انسانی، حسی و معنوی شان را به یاد نداشته و تنها متوجه فرآیند تولید و نعمت آفرینی برای انسان های محدود مصرف کننده به قیمت ارزش شخصیت و معنویات خودی اند، باشند. در گذشته ها انسان ها، به هر دین، آئین و کیش ای که بودند مصروف پرستش آفریدگار بودند، به هرگونه ای که او را می پذیرفتند بودند زیرا او را آفریننده می دانستند و آفریننده در حقیقت امر وابسته به آفریده شده نیست و نیازی به آن ندارد، اما امروز که ساینس و تکنالوژی، اقتصاد و نعمات مادی، بازگانی و منابع پولی محصول و دست آورد کاری انسان ها هستند، به خدا و آفریدگار آنها تبدیل شده و هر گز صلاحیت و اختیار جدایی از آن ها را ندارند و آفریننده ها غلام آفریده شده و آفریده شده ها بادار آفریدگار. انسان های سده بیست و یک به این اندیشه بودند که تعلیم و آموزش مدرن و

پیشرفته سبب خوشبختی هرچه بیشتر از پیش انسان های زمان ما می گردد، زیرا همگان دارای شغل و پیشه های مسلکی شده و در راستای کاریابی و گرفتاری های کاری و شغلی با دشواری ها سردچار نخواهند شد. اما امروز ثابت شده است که هنوز انسان های این کره خاکی با وصف این همه پیشرفت ها، دارای صدا و نوای خودی نبوده و بیشتر از پیش در قید سرمایه و تعلیم و آموزش فرمایشی تکنولوژیکی قرار گرفته اند که سود مادی و معنوی شان را در آن کمتر به مشاهده می نشینند. احساس بی غورسی، سرپرستی، نبود بینش دریافت همکاری و یاری، عدم اقناع فکری و ذهنی به شمول عرصه مادیات و زندگی روزوار، دوروغ پراگنی های بیشمار پیرامون صیانت و حفظ حقوق انسان ها و بشریت، عدم کابر برد نیروی خرد و عقلانیت، نداشت زمینه های انتخاب و انتصاب، در ذهنیت انسان های امروز به میان آمده است. این همه آن بهایی است که هر یک و هرکدام ما بخاطر غلام سازی و در بند سازی خودی و نداشتن آزادی و استقلال فکری و انسانی برای آنهایی که دست بالا در سرمایه و منابع مالی و پولی نه تنها خودی بلکه منوط به ما ها را نیز دارند، می پردازیم. ما امروز همه چیز را داریم و لی یگانه چیزی که نداریم اطمینان و شناخت ارزش خودی و نقش آفرینی مان در همه این فرآیند ها است. باید صادقانه پذیرفت که شغل، پیشه و، و وظیفه به معبود ما تبدیل شده و ما بدون تعلل و کاستی اندک در پرستش، عبادت و نیایش آن مصروف و مشغول هستیم. آنچه را که خداوند آفریده است از آن حمایت می کند و در حفاظت و صیانت آن نقش آفرینی می کند، اما انسان با وصف داشتن مغز متفکر، صلاحیت و صلابت بی بدیل، آنچه را که آفریده و هنوز می آفریند غلام و بنده آن و نظام سیاسی آفریده شده توسط خود شده و از تهذیب و فرهنگ مترقی و پسندیده بسوی تهذیب، و فرهنگ بی محتوا و خانمان سوز باختاری بدون تدبیر و تفکر در حال حرکت است. در تاریخ بشریت فرهنگی را به یاد نداریم که اینقدر پول و سرمایه را مورد تقدیر و تقدس قرار داده باشد، آنگونه که امروز به آن ارزش بی سابقه قایل هستیم. پول آنقدر اهمیت پیدا کرده است، که اهمیت آب و هوا برای زیست انسان ها برای همیشه دارای اهمیت است. از این سبب می گویند که پول به آمر، کنترل کننده و شخصیت دیکتاتور منش زمان ما تبدیل شده است. این همان پول و سرمایه است که نظام ها، سیستم ها، دولت ها، حکومت ها، انسان ها، مراکز فرهنگی و عقیدتی، مراکز قانون گذار، اخلاقیات و شیوه های رفتار، کنش و منش، حتی شیرازه های اخلاقیات زندگی همه ما را زیر نظارت خود قرار داده است. "صلح جهانی اختراع نمی شود و نه هم در نتیجه پیدایش و تجمع پول و سرمایه اعاده میشود بلکه از طریق احساس درونی، دل و روان انسان ها به وجود می آید و به موهبت بی سابقه تبدیل می شود. برای استحکام و نیرومند سازی زندگی، به چیز های کمتر نیاز داریم بجای آنکه به چیز های بیشتر به اندیشیم. ما بجای سلاح های کشتار جمعی، مخرب و فرهنگ سوز، به ائتلاف ها، به تشویق، ترغیب، هماهنگی، استقرار، استقلال و معنویت بیشتر نیاز داریم." زندگی همه انسان های امروز توسط افراد محدود و معین سرمایه جهانی و مراکز صنعتی و سرمایه داری کنترل می شود و این سرمایه و صنعت در همه جا و توسط همگان به عبادت و نیایش قرار گرفته می شود. ما آگاهی نداریم که چگونه خویشتن را به بازی می گیریم و حتی تبار می دهیم که گویا ما از آن هرگز آگاه نیستیم در صورتی که چنین نیست. ما ها بجای آنکه به تفکر پیشرو بگرویم، به بینش پس گرد روانه هستیم. زمانی بود که انسان های کره زمین من حیث بشر و اشرف آفرینش در مورد خویشتن می اندیشیدند. اکنون همه شهروند هستیم، شهروندی که دارای استقلا و مصونیت شهروندی نیست و وابسته به ایده های میان خالی و خیال بر انگیز عالم رویاها و مسایل غیر واقعیهانه بوده و خویشتن را شهروند درگیریها، مصیبت آفرینی ها، بغض ها، عداوت ها، افتراق ها، سرگیچی ها و نابود سازی های خودی، می یابند. چه شد بینش امانیسم و تصور بشریت واحد؟ چه شد عشق، محبت و الفت واقعی میان همه انسان ها و آدم ها؟ کجا شد ارزش و معنی زندگی و زندگانی کردن؟ آیا ادامه عشق و محبت عینی و معنوی باعث آفرینش، تنفر، انزجار، جنگ و خود بینی می شود؟ آیا این واقعیت نیست که ما همه چیز را می شناسیم و تنها خود را تا کنون نشناخته ایم؟ آیا ما همه از خود بیگانه نیستیم؟ آیا ما بسوی الیناسیون فرهنگی و عقیدتی روانه نیستیم؟ و غیره و غیره آیا ها !!

زمانی یکی از شخصیت های روحانی باور عقیدتی آئین هندوئیسم و، ویشنیسم این چنین فرموده بود که: "انسان در فرآیند مبارزه سیاسی خود نباید بایستد بلکه همواره باید بسوی رشد فکری و انقلابی و دگرگونی ها و دیگر اندیشی ها رود. زیرا انسان در قدم نخست در برابر جفت خود، در برابر فرزندان خود، در برابر پدر و مادر خود دارای حس مسؤولیت است و بعد آن در برابر دهکده، دهات خودی، جمعیت و در نهایت در برابر کشور و مملکت خود، دارای مسؤولیت است. ولی این همه علایق به اصطلاح خود خواهانه او زمانی به بینش فکری بشری و انسان سالار او تبدیل می شوند، که انسان خویشتن را من حیث خداوند گار در وجود و هستی هر فردی که مورد خدمت، تققد و تدبیر او قرار میگیرد، به مشاهده نشسته بتواند. و این گونه دگرگونی حقیقی زمانی در انسان نفوذ می کند که وی خود خواهی های بی مورد خویشتن را از دل و ضمیرش بزدايد و "آفریدگارش" را در آن مقیم و ساکن سازد." یکی از مسایلی که همواره در ذهن دیگران به میان می آید بر بنیاد نظریات و داشته های اکثریت گویا موضوع عدم احساس مسؤولیت است که برخی ها آن را نداشته و یا اینکه مرعی نمی دارند. ما از واژه های تعهد، دقت درکار، احساس مسؤولیت و، و وظیفه شناسی برداشت درست و منطقی

داریم. اما باید دانست که همه ما در دنیای فرهنگی ای حیات بسر می بریم که به ما گفته شده است آنچه که دوستان، همزمان، کارفرمایان، کارگردان های وسایل اطلاعات جمعی، پدر و مادر، همسایه ها، شرکا، نزدیکان و افراد اثر گذار بر شما، آمرین و مدیران برای تان می گویند آن را اجرا کنید بدون اینکه آن را می پذیرید، و یا نمی پذیرید، می پسندید و یا نمی پسندید، به سود شما است و یا نی، مطابق شخصیت فردی، خانوادگی و روانی تان است و یا خیر، باید مرعی اجرا قرار گیرد و شما راه گریز و برون رفت از آن را ندارید. این به این معنا است که همه هستی معنوی، شخصی و فردی و آموزشی شما بر بنیاد سلیقه ها و ذائقه های دیگران تنظیم می شود و شما تنها یک وسیله هستید، پس حقوق بشر، حق انسان و آزادی تعقل و خرد ورزی، و بینش جبر و اختیار چه شد؟ دانش و فهم ما همواره، دانش و فهم دیگران است ما از خود چیزی نداریم و اگر هم باشد مورد پذیرش دیگران نیست زیرا به سود فردی و شخصی آنها نیست از اینرو مورد پذیرش قرار نمی گیرد. مادامی که انسان احساس مسؤولیت عقلانی و اخلاقی کرد، دیگر نیاز به تعهد ندارد، زیرا شما در حقیقت احساس مسؤولیت در برابر زندگی، عقیده، باور، ارزش و شیزازه اخلاقی تان را دارید. ما همواره با عبور از سده و گذار بسوی سده نوین دیگر، شاهد پیشرفت های ساینس، تکنالوژی، عقیده و باور، تعلیم و آموزش بوده ایم که سبب آگاهی و شعوری بودن بهتر ما را بازتاب دهنده بوده است، اما با هرگام علمی و انکشافی که بر میداریم زندگی ما بی چاره تر، بی محتوا تر و بی هویت می شود و ما همواره در زیر سایه و برکت این انکشافات و اختراعات به گونه مقید فارغ از استقلال فکری و معنوی بسر می بریم. شاید این سخنان با مزاق و سیاق برخی ها همآهنگ نباشد اما این همان واقعیت و حقانیتی است که امروز در سده بیست و یک به گونه شفاف همه ما به مشاهده آن نشستیم. آنها که به این سخن باور ندارند لطف نموده باری به فرآیند تخریب و از میان بردن مدنیت تاریخی و تهذیب انسان های کره زمین بدون در نظر داشت سوابق تاریخی، عقیدتی، زبانی، فرهنگی و تباری شان در حالات و اوضاع کنونی در سراسر جهان به مشاهده بنشینید که آیا موزه ها و آثار باستانی دنیای عرب که توسط گروه خود ساخته و بافته حکومت اسرائیل، عربستان سعودی و ایالات متحده امریکا یعنی "داعش"، که غربی ها آن را بی شرمانه آن را دست آورد به اصطلاح "بهار عرب"، می نامند که در حقیقت زمستان خیلی ها سرد تاریخ فرهنگی و تهذیب عرب است، امروز به باد فنا میرود و غربی ها از آن لذت و عزت می برند. ما انسان ها باید دگرگون شویم، تغییر یابیم، انسانی تر فکر کنیم، بجای آنکه احساس ناتوانی کنیم، خود را بی چاره و مجبور تبارز دهیم. باید به نیروی متحرک و تابنده تبدیل شویم، از غلامی بیرون شویم، بر گردیم به روحیه انسان های انقلابی و دگرگون ساز دوران های انقلاب صنعتی انگلستان، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه، انقلاب فبروری 1907م، روسیه، انقلاب 1917م، اکتوبر سترگ، دگرگونی های عظیم تاریخ ساز شخصیت ماندگار گاندی، هوشمین بزرگ در ویتنام قهرمان، مقاومت تاریخی مردم و ملت سوریه در برابر داعش امریکایی و اسرائیلی، اگر خواسته باشیم بار مجدد زندگی معنی دار در این کائناتی که برای ما به امانت گذاشته شده است، به حفظ و حراست بی امان گیریم. در دنیایی که امروز قرار داریم، مردان و زنان، جوانان و نوجو جوانان، تحصیل کرده ها، منورین، دیگر اندیشان، شخصیت های دارای مسؤولیت فکری و اخلاقی، سیاسیون، نماینده گی های دیپلوماسی، سفرای صلح و امنیت بشری، نیاز دارند تا همه مسائل را با ظرفیت های عقلانی خداداد شان مورد بررسی قرار داده و جهان امروز را از دریچه دیگری باید مورد بررسی قرار دهند. نویسنده می گوید که امروز اگر به داشته های فرهنگی شرق و غرب نظر اندازیم، هر دوی شان دارای ابعاد دوگانه هستند، مادی و معنوی، روحانی و دنیوی، عملی و کار آمد، مدرن و فرا زمانی، پس چه چیز باعث آفرینش دشواری ها در میان انسان ها در راستای شناخت این مؤلفه ها گردیده است. شرق دارای ژرفای سطح فرهنگ معنوی است و همواره از تهذیب و فرهنگ دیگران نیز تقدیر به عمل آورده است، اما مادامی که بسوی غرب امروز نظر اندازیم از این تهذیب تقدیر به عمل نمی آورد و در ضمن مادیت پرستی غربی به سطحی رسیده است که باعث رشد بی معنای ملیت گرایی بنیاد گرایانه و غیر اخلاقی شده و بینش ملی گرایی، نشنلیسم عقلانی، فرهنگی، انسانی و اخلاقی را زیر پا کرده و بر فرهنگ ها، ادبیات و داشته های فکری و باور های دینی مردمان تاخت و تاز می کند و در توهین و تحقیر شان دست بالا دارد.

در فرجام همه انسان ها باید به این پرسش ها ی خیلی ها اهم پاسخ ارایه دهند که :

- من کیستم و هویتم از چه قرار است؟
- از کجا آمده ام و به کجا خواهیم رفت؟
- من کیستم و هویت خانوادگی، تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و باوری ام چه است؟
- غرض بنیادین زندگی در چه نهفته است؟
- چرا در این کائنات حضور یافتیم؟
- معنی اصلی پیدایش زندگی در این کائنات هدفمند است و یا بر حسب تصادف؟

- ماهیت و طبیعت هستی در چه نهفته است؟
- عباره واقعیت چسبیت و آیا حقیقت و واقعیت مطلق وجود داشته باشند؟
- ویژگی ها و خصوصیات بنیادین هستی کدام ها هستند؟
- ارزش و مؤلفه های ارزشیابی زندگی در چه نهفته است؟
- دلیل عقلانی و علمی حضور هستی ما در این کائنات دارای کدامین هدفمندی است؟
- برای کدامین اهداف و اغراض زندگی می کنیم؟
- بینش جهانی علمی و تکنالوژیکی با فرهنگ و تهذیبم چگونه معامله و بر خورد دارد؟
- چگونه باید آینده کافه بشریت را زیبا و پذیرفتنی ساخت ؟
- مسؤلیت همه ما در قبال نبود صلح و امنیت بشری از چه قرار است؟
- چرا با همه مسایل و سایل نارسا سر تعظیم فرو می آوریم؟
- مسؤلیت شهروندی ما چگونه باید باشد؟
- آیا حاکمیت های موجود در خدمت ما هستند و یا ما در خدمت آنها و سر مایه اندوزی آنها قرار داریم ؟

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
ازکجا آمده ام ، آمدنم بهر چه بود
به کجا میروم آخر نمائی وطنم
پرورش بینش اخلاقیات انکشافی هدفمند، در راستای ساختار جامعه کثیر الاهداف، کثرت گرا، تعدد پسند، انسان سالار و تهذیب مدار !

زمهر دست تعاون بهم دراز کنید

به این بهانه دری از بهشت باز کنید

" این خود یک حقیقت مسلم و انکار ناپذیر است که انسان این کره خاکی ، اگر دارای آمادگی همیشه کیف ز گلبانگ اهل راز کنید باشد و یا هم نباشد، میل دارد و یا بی میل است، روزی زندگی اش در این کائنات محتوم به ختم است و به نقطه فرجامین خود خواهد رسید. همه آن پدیده هایی را که من حیث کهایی در این مهمان سرای زمانی، به وجود آورده است، و آن همه خزایی را که انباشته ، آنچه را که بیاد آورده و آنچه را هم که بدست فراموشی سپرده ، همه و همه بدون دغدغه به دیگری منتقل می شود. سرمایه ، شهرتش، قدرت و قوت زود گذر و فنا شونده اش، همه می خشکد، چروک می شود، و به سوی نا مناسبت ها، و غیابت های جاویدانی می رود. موضوع اینکه انسان چقدر مال و منال را بدست آورد، و یا اینکه چقدر به دیگران بدهکار بود، نیز دارای ارزش واقعی نخواهد بود. رشک ورزیدن ها، خشم و غضب، دلپره گی ها، حسادت و کدورت ها، دشمنی ها و مخالفت ورزیدن ها، همه و همه معدوم و مکتوم می شوند. به همین سان همه امید ها، خود خواهی ها، علو همت، برنامه های مطروحه مثبت و منفی، و سیاهه کارکرد های دنیوی شما که شانس انجام شان را حصول کرده نتوانستید، نیز از میان خواهند رفت. کامگاری ها و ناکامی های شما، که زمانی دارای ارزش خیلی ها زیاد را برای شما داشتند، نیز محو گردیده و رنگ خواهند باخت. در آن زمان دیگر ارزش نخواهد داشت که شما از کجا آمده بودید و به کجا خواهید رفت، در کدامین زاویه ای از جهان زندگی را با شوکت و دبدبه و یا هم حقیرانه و یا فقیرانه، سپری نمودید، نیز دارای ارزش نخواهد بود. ارزش نخواهد داشت که شما تا چه حد حسین، زیبا و دل افروز بودید، بی نظیر و یا خارق العاده بودید، چه رنگی داشتید و از کدامین نژادی بودید، و پوست بدن تان دارای کدامین رنگ، و لباس تان از کدامین مود و فیشن استفاده میکرد، همه و همه بی ارتباط و بیکاره در انتظار جلوه خواهد کرد پس چه چیز دارای ارزش خواهد بود؟ چگونه دیگران روزهای کاری و هستی گذشته تان را ارزشیابی و اندازه گیری خواهند کرد. نه آنکه چه چیز را به خرید گرفتید، بلکه چه چیز را به ساختار گرفتید، نه آنچه که شما بدست آوردید، بلکه آنچه را که به دیگران اهدا می کردید، نه هکامگاری و یاری شما ارزش خواهد داشت، بلکه ، نقش شما، خارق العاده بودن و بی نظیر بودن تان در راستای تغییر بنیادی طرز تفکر، بینش و اندیشه انسان های هممنوع تان، دارای ارزش واقعی خواهد بود. آنچه را که به آموزش نشسته بودید، دارای ارزش نخواهد بود، بلکه آنچه دیگران به آموزش نشستید، از مقام ارزشمند

برخوردار خواهد بود. آنچه دارای ارزش خواهد بود، پندار نیک، کردار نیک، و بینش نیک، تساهل، خضوع و خشوع، ترغیب و تشویق، فداکاری، تعهد و تساند شما، در راستای کار کردها و کمک دیگران خواهد بود که من حیث کردار نمادین برای سایرین، برای همیشه باقی خواهد ماند. رقابت غیر سالم و یا هم سالم شما دارای ارزش نخواهد بود، شخصیت کاری و فکری شما، که دیگران مکلف و موظف به پیروی و نهاد پذیری از آن شدند. این دارای ارزش نخواهد بود که شما چه تعداد انسان ها را می شناسید، بلکه چه تعداد از انسان احساس نا راحتی و دلپره خواهند کرد، مادامی که شما دیگر در میان آنها حضور جسمانی نداشته باشید. خاطرات و یاد بود های شما دارای ارزش نخواهند بود، مگر آنچه که در خاطرات دوستان و آشنایی که دوستدار شما بودند، دارای ارزش واقعی و معنوی خواهد بود. این ارزش نخواهد داشت که چقدر شما به یاد داشتید، بلکه ارزش آن خواهد داشت که چقدر دیگران شما را یاد می کنند و بخاطر چه یاد می کنند. زندگی یک پدیده تصادفی نیست، وابسته به حالات و اوضاع محیط پیرامون نیز نیست، بلکه وابسته به آن است که همه ما و شما چه چیز را انتخاب می کنیم، چرا انتخاب می کنیم، چگونه انتخاب می کنیم، برای کدام اهداف انتخاب می کنیم، و برای کی انتخاب می کنیم. تلاش از ما است، و مکافات آن محصول و دست آورد بینش عقلانی و خردورزانه ما خواهد بود. "در همه جوامع انسان ها، مسئله انکشاف و فرآیند انکشاف اخلاقی، دو پدیده خیلی ها باهم بافت خورده به حساب می روند، زیرا عبارت انکشاف را نباید صرفاً اقتصادی و مالی دانست، بلکه انکشاف، ترقی و تعالی باید در بر گیرنده همه عرصه های زندگی انسان باشد و در راستای برآورده سازی نیازمندی های مادی و معنوی همه شهروندان به گونه مساوی و موازی، نقش آفرینی نماید. انکشاف باید مطابق اصول بنیادین و نیازمندی های شرایط زیست انسان های موجود در محیط زیست و اجتماع بشری باشد. حقیقت انکار ناپذیر این است همه کار کرد ها و فعالیت های دنیوی و روزمره انسان ها، نمیتوانند بیرون از دایره باور های دینی و معنوی انسان ها باشند، از این سبب شیرازه اخلاقیات، به ویژه در چهار چوب کار کرد های اقتصادی، رهنمودی هستند برای همه عرصه های زندگی انسان های اطراف و مادامی که با تاریخ باور انسان ها، مراجعه کنیم، می بینیم که برای باورمندان همواره هدایت داده شده است تا در همه امور اکتاف ما. از آگاهی و شعور اجتماعی شان بخاطر ترقی، انکشاف و ادای احترام و اکرام به مقام انسان به مثابه بهترین و نفیس ترین آفرینش، استفاده اعظمی نمایند. و باید همواره هر نهادی که در میان انسان ها به کار کرد ها آغاز نماید باید، مطابق منافع آنها ها، و به منظور رفع دشواری ها و فقر زدایی در میان شان طرح و دیزاین گردد. آنگونه که دنیای امروزی مان را در سده بیست و یکم به مشاهده می نشینیم، دیده میشود که کافه بشریت با وصف آنکه به سطح عالی استفاده از نعمات مادی رسیده است، اما هنوز هم دارای چالش هایی است که هر لحظه از دیدگاه معنوی همه باشند های این کره خاکی و دهکده جهانی را که به یک محیط شلوغ تبدیل شده است به نحوی از انحا می آزد و دارد معنویات را در کلیت امر مدیون امور و مسایل مادی ساخته و اخلاق، عرفان، و ماهیت انسانی را به چالش بیشتر بکشاند. کمتر کسانی در صحنه های بازار سیاست و حاکمیت ها، به انسان و نیازمندی های اش می اندیشند و همواره در شاهراه منافع خویش، اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، سنتی، تاریخی، قومی و تبار پرستی، در گام گزاری، سیر و سیاحت هستند، و بر مبنای همین گونه سیاست ها و برداشت های نادرست است که خانواده ها، جمعیت ها، کودکان، جوانان و نو جوانان کشور های مختلف، به ویژه کشور هایی که تازه زیر شیوه جدید استثمار، استعمار و استحمار اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و هژمونیم قدرت و سیاست و اقتصاد، قرار گرفته اند، در یک دنیای نا امیدی، از خود بیگانگی، ستیزه جویی ها، بی باوری ها، عدم دسترسی به نیازمندی های اساسی و بنیادی در زندگی روز وار دست و پنجه نرم میکنند. اعمال و کرداری که باید در راستای حمایت از دیگران به منظور آفرینش محیط اخلاقی و معنوی بکار برده شوند، کمتر دیده می شوند و ارزش انسان ها، با سطح در آمد پولی و منافع مالی و مادی شان برای نظام ها، مورد ارزشیابی و بررسی قرار میگیرد، و انسان بدون پول و سرمایه، و یا بهتر بگوئیم انسانی که وسیله آفرینش این همه سرمایه و پول برای دسته های استثمار و استعماری میشود، دارای هیچگونه ارزش واقعی نیست و باید همیشه در زندان های فشار های اقتصادی خانوادگی، محیطی و جمعیتی، قرار داشته باشد و نتواند فریاد داد خواهانه خویش را به اهتزاز در آورد.

اخلاقیات: در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم: «**اخلاق**» جمع «**خلق**» (بر وزن قفل) و «**خلق**». (بر وزن افق) می باشد، به گفته «**راغب**» در کتاب **مفردات**، این دو واژه در اصل به يك ریشه باز می گردد، خلق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می بیند و خلق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می شود. بنابراین می توان گفت: «**اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است**» و به گفته بعضی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلقیات درونی انسان ناشی می شود، نیز اخلاق گفته می شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری). «**اخلاق**» را از طریق آثارش نیز می توان تعریف کرد، و آن این که گاه فعلی که از انسان سر می زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می زند (مانند امساك در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که يك ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می نامند. اینجاست که «**ابن مسکویه**» در کتاب «**تهذیب الاخلاق وتطهیر الاعراق**»،

می‌گوید: «خلق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می‌کند بی آن که نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد». همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می‌گوید: «بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود». و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می‌کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدیدآمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می‌شود، و آنها که منشا اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می‌گویند. و نیز از همین جا می‌توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه‌های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد». البته همانطور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می‌شود؛ مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان می‌دهد به او می‌گویند: این اخلاق بدی است، و به عکس هنگامی که بذل و بخشش می‌کند می‌گویند: این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می‌شود. بعضی از غریبه‌ها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده‌اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می‌کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به نام «ژکس» می‌خوانیم که می‌گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد». در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می‌گویند: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می‌تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است.»

کمال نهایی انسان و اخلاق انسانی: منظور از تربیت انسان، به فعلیت رسانیدن استعدادهای بالقوه او است. و چون کمال هر موجودی در شکوفایی و به فعلیت رسیدن استعدادهای بالقوه اوست، در صورتی که انسان به صورت صحیح و در یک نظام تربیتی همه جانبه پرورش یابد، به کمال نوعی خود خواهد رسید. از اینجا می‌توان دریافت که هدف نهایی از تربیت انسان نیز نباید چیزی جز کمال نهایی او باشد. حال جای این سؤال است که کمال حقیقی و نهایی انسان چیست؟ کدام مقصد است که اگر انسان به آن جا برسد به سعادت حقیقی خود نایل آمده است؟ و کدام هدف است که تمام مساعی تربیتی باید به سوی آن جهت داده شوند و تمامی قوا و استعدادهای انسان در ارتباط با آن و در محدوده آن رشد و پرورش یابند؟ قبل از این که به بحث درباره کمال نهایی انسان بپردازیم، نخست برای روشنتر شدن مفهوم کمال باید به این نکته اشاره کنیم که کمال انسان چیزی نیست که بستگی به قرارداد یا اعتبار افراد داشته و با تغییر اعتبار، تغییر کند. البته ممکن است از دیدگاه افراد مختلف کمال، نمونه‌های متنوعی داشته باشد به طوری که حتی چیزی که از نظر فردی کمال تلقی می‌شود، از دیدگاه فرد یا مکتب دیگر نقص تلقی گردد. اما این اختلاف در برداشته‌ها به این معنی نیست که واقعا کمال انسان امری قراردادی است و بستگی به نظر اشخاص یا مکتب‌ها دارد. اختلاف موجود در این زمینه در میان مکتبهای مختلف ناشی از ناتوانی آنها از شناخت کمال حقیقی انسان است به طوری که اگر همه آنها به شناخت انسان و کمال او نایل آیند، در این صورت «اختلاف از گفتشان بیرون شدی». کمال انسان (و هر موجود دیگر) یک امر واقعی و یک صفت وجودی است که انسان در صورت طی مراحل لازم، در واقع و در حقیقت واجد آن صفت و مرتبت می‌شود به طوری که در هر مرتبه از کمال کاری از او ساخته است که اگر به آن مرتبه نرسد، چنان کاری از او ساخته نیست. حال که مفهوم کمال روشن شد، جای این سؤال است که کمال نهایی انسان چیست. آنچه ابتدا از عنوان «کمال نهایی» فهمیده می‌شود این است که کمالات غیر نهایی نیز برای انسان وجود دارد. یعنی چه بسا کمالاتی جنبه مقدمی و عالی داشته، زمینه را برای رسیدن به کمال نهایی فراهم می‌آورند. لذا باید کمال نهایی را از کمالات مقدمی و فرعی بازشناخت تا هدف اصلی و نهایی از اهداف متوسط و ضعیف بازشناخته شود. آنچه میزان رشد و کمال و محدوده فعالیت هر یک از قوای انسان را تعیین می‌کند، توجه به کمال نهایی انسان و مقتضیات آن است یعنی رشد و کمال هر یک از قوای انسانی تا آن جا که مناسبت با کمال نهایی انسان داشته و مقدمه‌ای لازم برای حصول آن باشد، مطلوب است، در غیر این صورت، به جهت تعارض با کمال نهایی، نامطلوب خواهد بود. چگونه و از چه راهی می‌توان کمال نهایی انسان را شناخت؟ آیا عقل یا تجربه قادر به شناخت آن هستند؟ و اصولاً میزان کارایی هر یک از آنها در این زمینه چقدر است؟ تردیدی نیست که کمال نهایی انسان مربوط به روح او بوده، جنبه جسمانی ندارد. زیرا به طوری که می‌دانیم حقیقت انسان روح اوست و تکامل انسانی او در گرو تکامل استعدادهای روحی او می‌باشد و رشد جسمانی او تا اندازه‌ای که لازمه تکامل روحی اوست، ارزش دارد و به هیچ عنوان کمال نهایی او محسوب نمی‌شود. از این جا روشن می‌شود که کمال نهایی انسان مقوله‌ای نیست که بتوان از راه تجربه آن را شناخت. کمالات روحی زمانی قابل شناخت هستند که شخص خود واجد آنها شود و با تجربه درونی و شهودی آنها را دریابد. لذا شناخت آنها برای کسانی که خود به این کمالات دست نیافته‌اند از طریق تجربی امکان پذیر نیست. اگر گفته شود با مطالعه در احوال و آثار شخصیت‌های تکامل یافته می‌توان پی به کمال انسان برد، در پاسخ گوییم که این امر مستلزم دور است زیرا لازمه شناخت انسانهای به کمال پیوسته این است که از قبل کمال را شناخته باشیم. بنابر این، در این عرصه کاری از دست تجربه ساخته نیست. در مورد عقل نیز هم چنان که تاریخ اندیشه بشری

به ثبوت رسانده ، باید گفت که به تنهایی ، و بی آن که نوری از جانب وحی بر موضوع بتابد ، عقل قادر به انجام این مهم نخواهد بود . این مطلب نه تنها در این مورد ، بلکه در بسیاری موارد دیگر ، به خصوص در امور مربوط به ماوراء طبیعت و حقایق والای روحی و معنوی نیز صادق است . یعنی عقل مستقلا و به خودی خود ، در این گونه امور ، جز استنباطاتی کلی و مبهم را ارائه نمی دهد اما بعد از این که از زبان وحی حقیقت بر او عرضه شد ، می تواند آن را دریابد و بر آن استدلال کند . از همین روست که تکامل فلسفه در اثر تعالیم بر گرفته از وحی سرعت گرفته و جهشهای عظیمی در سیر و حرکت آن ایجاد شده است که نمونه اعلای آن را می توان در فلسفه اسلامی مشاهده کرد . بنابر این ، برای شناخت کمال حقیقی و نهایی انسان باید گوش به ندای وحی داد و گره این معما را به انگشت تدبیر کسانی گشود که اتصال به خالق انسان دارند . در این جا لازم است ، بحث خویش را در حلقه نخست از دیدگاه وحی و سپس از افق عقل مورد مطالعه قرار می دهیم ، زیرا وحی عقلانی است که انسان را به معراج و مقام شامخ انسانی می رساند . از دیدگاه وحی ، انسان حقیقی است مرکب از دو بعد جسم و روح . جسم انسان با مرگ او تلاشی شده از بین می رود اما روح او که جوهر اصلی وجود او را تشکیل می دهد ، باقی می ماند و به حیات ابدی خود در جهان دیگر ادامه می دهد . بنابر این ، کمال نهایی انسان نیز که مربوط به روح اوست باید امری فنا ناپذیر و جاودانه باشد . از سوی دیگر ، کمال حقیقی انسان نتیجه یک سیر آگاهانه و اختیاری است یعنی آنچه که او را مستعد برخورداریهای اخروی می گرداند ، نتیجه سیر و حرکت اختیاری و آزادانه اوست و جنبه جبری یا ناآگاهانه ندارد . مطالعه در آیات قرآنی این حقیقت را به وضوح روشن می کند که از دیدگاه اسلام کمال نهایی انسان تعلق به دنیا و طبیعت نداشته ، متعلق به جهان ابدی است ، یعنی گرچه کمال امری است که باید در این عالم کسب شود ، ولی ظهور این کمال به صورت مقصد نهایی حیات انسان ، در عالم آخرت است . و دنیا را با تمام وسعت و گستردگی خود ظرفیت ظهور کمال نهایی انسان را ندارد . از این رو ، جهان دیگری در پی این جهان هست که از محدودیتهای این عالم منزله و از حجابهای فراوان موجود در آن مبرا است و لذا ظرفیت ظهور کمال نهایی انسان را داراست . مقصد نهایی حیات انسان آن چنان که از آیات قرآنی دریافت می شود مقام و مرتبتی است که از آن به «نزد خدا» تعبیر می شود ، یعنی انسان در نقطه نهایی سیر استکمالی خویش به جایگاهی می رسد که آن جا ، نزد خدا و جوار رحمت اوست . ویژگی بهشت ، به عنوان منزلگاه انسان ، این است که در نزد خدا و در جوار قدس اوست . نباید تصور کرد که بهشت اخروی عینا از نوع باغهای دنیوی است بلکه این بهشت اصولا متعلق به عالم دیگری است که تفاوتهای بنیادی با این عالم دارد . بهشت به معنی سفره کرامت الهی است که برای بندگان صالح خدا گسترده شده است و بهشتیان در جوار قرب ربوبی و بر سر سفره عنایات الهی هستند و از دست رحمت او انواع نعمات را دریافت می دارند . جایی که مطلوب نهایی و حقیقی انسان نیز جز رسیدن به آن نیست . انسان اگر از چیزهای دیگر خسته و دلزده می شود و برای همیشه نمی تواند خود را با آنها راضی کند ، به خاطر آن است که روح او در جستجوی همان منزلگاه حقیقی است و تا به آنجا نرسد و رحل اقامت در کوی محبوب ازلی نیفتد ، آرام و قرار نمی گیرد . از این رو تمام مساعی تربیتی باید در جهت کسب شایستگی برای رسیدن به حضور خدا باشد . و این کمال جز در سایه پرستش خدا حاصل نمی شود . در برخی از آیات هدف از آفرینش ، پرستش خدا شمرده شده است . از سوی دیگر ، پرستش خدا نیز باید بر اساس اختیار و داشتن آزادی در انتخاب باشد تا موجب کمال آدمی شود و لازمه آن ، وجود زمینه برای آزمایش انسان است ، تا در مواجهه با عوامل مخالف و موافق و بر سر چند راهیها از روی اختیار و به انتخاب خویش ، سرنوشت خود را رقم زند ، از این رو ، در آیات دیگری ، هدف از آفرینش انسان ، آزمایش او شمرده شده است . با توضیحی که داده شد معلوم می شود این نوع اهداف ، همگی جزو اهداف متوسط هستند و هدف نهایی چیزی جز رسیدن به نزد خدا و برخورداری از لذت وصل او نیست . بدیهی است که هر چه نزدیکی انسان به خداوند متعال بیشتر باشد به همان اندازه از رحمت نامتناهی او بهره بیشتری می برد . بنابر این ، مقصد نهایی حیات انسان یک نقطه واحد نیست بلکه یک حقیقت دارای مراتب است . حال که کمال نهایی انسان از دیدگاه وحی روشن شد ، باید دید آیا مطالعه در ساختمان وجودی انسان نیز ما را به همین نتیجه می رساند یا نه ؟ به تعبیر دیگر ، راهنمایی عقل در این زمینه چیست ؟ آنچه مسلم است این است که در ساختمان وجودی انسان هیچ میل اصیل به گراف نهاده نشده است و همواره بین امیال و کششهای فطری انسان و واقعیات جهان هستی هماهنگی کامل وجود دارد . اگر بنا باشد انسان واجد یک یا چند میل و کشش فطری و اصیل باشد و امکان ارضای آن میل برای او نباشد ، در این صورت باید معتقد شد که در کار خلقت فریبکاری و گراف وجود داشته است ، حال آن که با مطالعه در جهان خلقت این مطلب به وضوح اثبات می شود که همه امور ، از کوچکترین آنها تا بزرگترینشان ، بر اساس طرحی دقیق و هدفی کاملا حساب شده خلق شده اند . بنابر این ، مطالعه در امیال فطری انسان و جهت گیری کلی آنها می تواند ما را در شناخت کمال وجودی انسان یاری رساند . آنچه درباره انسان از حقایق انکار ناپذیر است ، این است که شعاع امیال فطری او از قبیل حقیقت جویی ، زیبایی دوستی و قدرت طلبی تا بی نهایت امتداد دارد و هیچکدام از آنها اقتضای محدودیت و توقف در مرتبه معینی را ندارند . این از خصایص بارز انسان است که دارای خواسته های نامحدود است و به کامیابیهای موقت و محدود قانع نمی شود . بی نهایت بودن خواسته های فطری انسان حتی از نظر فیلسوفان غیر الهی

نیز قابل انکار نیست بلکه از مهمترین اختلافات اساسی انسان و حیوان به شمار می‌رود. امیال فطری انسان با این که به امور مختلفی تعلق می‌گیرند، سرانجام همه به هم می‌پیوندند و ارضای کامل و نهایی آنها در یک چیز خلاصه می‌شود و آن ارتباط با سرچشمه علم، قدرت، جمال و کمال است و این، جز در سایه پیوند با بارگاه الهی و تقرب و نزدیکی به خدا امکان پذیر نیست. تنها در نزدیکی به خدا و اتصال به معدن جمال و کمال است که تمامی خواسته‌های فطری انسان ارضا و انسان به مطلوب نهایی خود نایل می‌شود. جز پیوند با خدا، هر هدف و مقصد دیگری برای انسان، از آفت نقص و محدودیت مبرا نیست و به همین جهت پاسخگوی فطرت بی نهایت طلب او نخواهد بود.

ساختار جهان هستی بر مبنای شیرازه اخلاقیات مشترک : چون که گفتیم ، اخلاق مجموعه آن شیوه های زندگی ، روش و عاداتی است که یک فرد در فراز و فرود زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و عقیدتی خویش بکار می برد و شیرازه زندگی روز وار خود را به ساختار می گیرد. شناخت و آگاهی عقلانی و دقیق انسان از شیرازه اخلاقیات، وی را قادر می سازد تا از دیگران بیاموزد، و در مورد انسان های محیط پیرامون خویش نیز به تفکر و اندیشه دایمی نشیند، در مورد دشواری ها، کامگاری ها، ناکامی ها، پیروزی ها و حتی شکست آنها ، نیز بی تفاوت نباید باشد. این گونه برداشت همه ما را یاری میرساند تا با سایرین در همآهنگی، توحید، و تفاهم فکری زندگی را بسر ببریم، زیرا انسان ها در زندگی شان آنقدر در نبود زمان قرار دارند که برای ایجاد و آفرینش دشواری ها در برابر یکدیگر، هرگز فرصتی ندارند. در زندگی نباید به شیوه ای با دیگران همکاری کنیم که یاری و دستیاری ما دارای سود مؤقتی برای انسان ها و جمعیت های محیط پیرامون ما باشد، ولی برای دراز مدت اثرات نادرستی را برای شان به بار آورد، و این بیرون از دایره و شیرازه اخلاقیات پسندیده زیست با همی است. آنانی که دارای دیدگاه دقیق اخلاقی هستند، از صلاحیت و ظرفیت خیلی ها زیاد بر خوردار هستند تا سره را از نا سره، درست را از نا درست، سیاه را از سفید، و تاریکی را از روشنی، به گونه دقیق و سالم جدا می کنند. در صورتی بعضاً دشوار است تا درست را از نادرست تفکیک نماییم، زیرا آنگونه که انسان ها از همدیگر در بینش فکری شان ناهمگون هستند، برداشت های شان از پدیده ها و باز تاب واژه های درست و نادرست، حقیقت، صداقت، تعهد و تمسک به مسایل، نیز همسان نیستند و هر یکی بر مبنای فهم خودی، آنها را به تعبیر و تفسیر می نشینند. حقیقت مسلم دیگر این است که، انسان ها دارای منابع و سرچشمه های مختلف آموزشی و اخلاقی هستند که بیشترین آنها شامل عقیده و باور، محیط خانوادگی، محیط اجتماعی، ارزش های وابسته به تهذیب خانوادگی، اخلاقیات اجتماعی، و قوانین و مقررات مروجه اجتماعی که در آن حیات بسر می برند، هستند. یکی از نام های کتاب کاینات، قرآن مجید، الفرقان است، یعنی اینکه نیکی ها و بدی ها را از هم تفريق میکند، جدا می سازد و به پیروان هدایت می دهد، ولی اینکه چگونه از آن استفاده صورت میگیرد، وابسته است به درک و شناخت ما از هدایت یزدانی. علاوه برآن ادبیات عقیدتی ما، مانند سایر مذاهب و آئین، همواره ما را در راستای عملکرد بهتر با در نظر داشت پیروی از شیرازه های اخلاق عقیدتی، و مسؤولیت اجتماعی، اخلاقی و عقلانی، رهنمایی می کند که میتوان از داشته های عرفانی، نوشته های دانشمندان عرصه های باور و عقیده، موضوعات دیگرمانند فلسفه با محتوای دقیق علمی و عملی، بنیاد ها و اصول اساسی سنت های عقیدتی، مراسم و مناسک به شمول تشریفات مذهبی و عقیدتی، تصوف به شمول چکیده های دبیرستان های ناهمگون گرایش های صوفیانه، و غیره را یاد آور شد. بعضاً دسترسی به منابع و سرچشمه های ناهمگون غنائیم ادبیات عقیدتی و اجتماعی، باعث سردرگمی و تناقض در برداشت های ما میگردد، زیرا آنچه که در یک فرهنگ مثبت ارزیابی میشود، در فرهنگ دیگری نادرست، خلاف تصور و غیر واقعی قلمداد میشود. بعضاً در فرآیند انتخاب، دچار اشتباه و مسامحه قرار میگیریم، که دیگران به آن کمتر سر خورده اند و حتی به آن هرگز بهایی را قایل نه شده اند و هرگز نمیشوند، اما کار کرد های شان توقف هم نمیکند و حتی بهتر پیش میروند. از این سبب همواره انسان ها از خود می پرسند، کدام ها اند، آن شیوه هایی که ما را بسوی تندرستی انتخاب رهنمون می شوند ؟ چگونه میتوانیم دشواری ها و خطرات ناشی از عدم دقت در اعمال و کردار مان را به حد اصغری کاهش دهیم ؟ آیا کار کرد های ما همه مان را در راستای تعهداتی که جهت انجام خدمت به خود، خانواده و انسان جامعه خود ، سپردیم، در حال عملی شدن هستند ؟ از این سبب زندگی مادی و معنوی ما همیشه ما را تشویق و ترغیب می نماید که باید در همه مسایل صادق، درست کار، خود گذر، وافی و متعهد به اصول بنیادین تهذیب خودی باشیم. ما همواره اشتباه می کنیم، ولی باید در اصلاح مجدد شان اقدام نماییم، و باید دانست که اشتباهات، کاستی ها، نواقص و نارسایی های ما، آموزگاران واقعی ما هستند. برای همه انسا ها به گونه فردی و جمعی، اگر میل ساختار جامعه و زندگی بهتر را داشته باشند، لازم است تصور و بینش بنیادین زندگی را که عبارت از روش درست، صداقت، ایمان داری، دفاع از حقیقت و حقانیت، خود ارادگی، خضوع و خشوع بودن، مهربان و با ملاحظه بودن، ادای احترام و اکرام خود، خانواده و اجتماع، تکریم و تقدیس مقام ذاتی انسان، پرهیز از حرص و آز، تعصب و تحجر، را جز جدا ناپذیر زندگی روزمره خود سازند. در این چنین

حالت میتوانیم یک جامعه مستحکم، خردگرا، نافع، جهان شمول، و انسان سالار را به ساختار گیریم که در آن هر فرد جامعه حضور معقول و بالفعل خویش را احساس نموده و خویشتن را در ساختار مجدد آن مسؤول و مدیون بدانند.

انکشاف چیست؟ مدت زمان نهایت زیادی سپری گردیده است که واژه انکشاف، ترقی، تعالی و پیشرفت در میان ملل جهان به وفرت و کثرت کار برد دارد، اما با وصف آنهم از دیدگاه انسان های نا همگون دارای تعبیر و تفسیر مختلف است. برخی از آن تنها تصور انکشاف اقتصادی را دارند، برخی آن را منحیث فرایند ارتقای سطح زندگی جمعیت های محروم، منزوی و فراموش شده را به شمول کاهش فقر، به تفسیر می نشینند. بعضی از انسان ها، انکشاف را در حل دشواری های ناشی از حوادث طبعی و ساخت دست و عملکرد انسان ها میدانند، و باید گفت فرآیند خیلی ها طولانی از گفتمان در میان ملل جهان جریان دارد و حتی انسان های کره خاکی را به دسته های زیر، به تقسیم می نشینند: **ملت های زیر انکشاف، رو به انکشاف، و یا کم انکشاف یافته، ملت های در حال انکشاف، و ملت های انکشاف یافته.** اما اگر به واقعیت های دنیا امروزی فکر نماییم، همه ملت ها در حال انکشاف هستند، تنها تفاوت در این است که فرآیند و سطح انکشاف آنها در مراحل معین و شرایط مختلف قرار دارد و هیچکدام شان در حال رکود نیستند. حتی امروز در کشور های نهایت پیشرفته مشاهده می کنیم حضور دارند انسان هایی که در یک وضعیت خیلی ها بد اقتصادی و شرایط زیست قرار دارند، در صورتی که در کشور های کم رشد، بعضاً توزیع مواد و ضرورت های اولیه بهتر و شایسته است، نسبت به کشور های پیشرفته و دارای سطح عالی ترقی و تعالی. بعضاً در کشور های پیشرفته، بینش ترقی و انکشاف بر مبنای حجم تولیدات مواد اولیه، و سایر ارقام ضروری زندگی مورد بررسی قرار میگیرد، اما پرسش این است که آیا همه ملت ها، اقوام و مردمانی که در آن سرزمین ها حیات بسر می برند، به گونه موازی و مساوی از آن استفاده میکنند؟ هرگز نه!

انکشاف و تصور دین و دنیا: بر بنیاد متون مقدسه دنیای اسلام، مناسبات مسلمانان با باورهای دینی و جهان مادی و سکولار شان، با هم دارای بافت منطقی و عقلانی هستند. عبادت و نیایش در میان مسلمان ها، هر گز آنها را بسوی دنیا بیزاری تشویق و ترغیب نمی کند، بلکه برای شان می گوید که در زندگی انسان سعی و تلاش یک پدیده معقول، انسانی و اجتماعی بوده و کمایی روزی حلال در ذات خود طاعت و عبادت است. در هیچ منابع و سیاق اسلامی به نظر نمی رسد که در آن جا انسان ها را از آموزش، تعلیم، کار، زحمت و گرفتاری در امور اجتماعی مانع شده باشد، و اگر چیزی هم وجود دارد، از متون بر نخواستنه بلکه بر مبنای تفاسیر و تعبیر افرادی به میان آمده است که بینش اسلامی را برای مدت های خیلی طولانی، در زندان افکار و بینش فردی خویش قرار داده و آن را در انظار دیگران منفی تبارز داده اند، که خود جفایی است در برابر این همه نعمات و برکات نیرو، صلاحیت و ظرفیت های یزدانی. حتی باور بر این است، باور انسان ها، به ویژه باور های دینی، اگر بر بنیاد اصول و شیرازه های بنیادین اخلاقی آن مورد کار برد قرارگیرد، پیروان هرگز به هیچگونه دشواری ها، سر دچار نخواهند شد. در عقیده انسان ها واژه های دین و دنیا، روح و ماده با وصف آن که شناسه های جداگانه هستند، اما دارای ارتباط باهمی و همواره ناگسستگی، که نمیتوان یکی را بغیر دیگری داشت و یا مورد مطالعه و پژوهش قرار داد. زندگی دنیوی برای انسان یک موهبت است که باید آن را به گونه درست و معقول سپری نمود و از آن درست کار گرفت، زیرا این واژه زمانی در کتاب آسمانی نیز خیلی با اهمیت جلوه داده شده و حتی آفریدگار به آن سوگند یاد نموده است. عبادت خداوندی تنها از طریق عبادت و نیایش نیست، بلکه از طریق انجام خدمت اخلاقی به انسان، خانواده، جمعیت و کافه بشریت است. قرآن من حیث کتاب زندگی، اخلاق، هدایت، ساینس و تکنالوژی، کار کرد های انسان ها را صرف در طاعت و عبادت خلاصه نمیکند، و یا هم تنها به مسؤولیت های مذهبی اش متوجه نمی سازد، بلکه به انسان پیام میدهد که مسؤولیت مذهبی بدون داشتن احساس مسؤولیت اجتماعی و انسانی، گرایش عقیدتی و باور های دینی انسان، به یک محیط دارای خلا و بدون محتوا و سیاق تبدیل خواهد شد. کار کرد های دنیوی انسان بر بنیاد اخلاق حسنه او گونه پذیرفته و غنامند میشوند، زیرا عقیده و باور انسان، برای شیرازه ای را می آفریند که در چهار چوب آن انجام کار ها، هر چه بیشتر از پیش، هدفمند، اخلاقی و انسانی میشوند. باور مندان واقعی، و مؤمنان هموار در جستجوی آن هستند که، کردار، پندار و بینش آنها باید مطابق رضا و رغبت آفریدگار باشد و همیشه باید بخیر خلق الله مختوم شوند، و شخصیت معنوی شان باید در روز واپسین، مورد ارزیابی مثبت و مکافات و پاداش دقیق قرار گیرند.

اسلام و انکشاف: خدمت گزاری به انسان، همون و کافه بشریت، و ارتقای سطح کیفیت زندگی همه انسان های محیط پیرامون، بینش مرکزی عالم اسلام را تشکیل دهنده است. بسا از انسان های دنیا عرب پیش از اسلام، به این باور بودند که زندگی انسان ها همه بر بنیاد تصادف و تقدیر، در گردش است. اما با حضور تاریخی حضرت محمد (ص)، من حیث هادی مسلمانان که انسان را من حیث اشرف آفرینش نه تنها معرفی نمود، بلکه ذهنیت اش را روشن ساخت که انسان ها بر سرنوشت خود باید حاکم باشند زیرا خداوند برایشان عقل را من حیث وسیله درک و شناخت خود، جامعه و کائنات عطا فرموده و آن را باید مطابق شرایط زمان و مکان، بکار برند تا ناجی شوند. یکی از سفارشات دایمی آن حضرت، برای مسلمانان این بود تا از غربا، فقرا، ضعفا، بیوه ها، یتیمان، اسرا، انسان

های منزوی و فاقد امکانات، باید مواظبت و سرپرستی، صورت گیرد، و صدقه و ذکات را بخاطر تعمیل و تطبیق این بینش در میان همه باورمندان، رایج ساخت. آن حضرت می فرمود که پرداخت صدقه و ذکات در حقیقت امر، احساس مسئولیت اجتماعی بوده و انسان های غنی باید داشته های اقتصادی و سرمایه شان را با دیگران سهیم بسازند تا آنها نیز از نعمت مادی در زندگی شان بی بهره باقی نمانند. قرآن مجید انسان و باورمندان را تشویق می کند تا دارای سطح آگاهی اجتماعی باشند، و از شعور اجتماعی شان در راستای خدمت به انسان و جامعه مصدر خدمت بدون چون و چرا، قرار گیرند و در بلند بردن سطح زندگی اجتماعی، مالی و اقتصادی انسان های محیط پیرامون، به ویژه همسایه ها، نقش مثبت خود را بازی کنند. مزید برآن گفته میشود که آزادی و سرمایه فردی، زمانی دارای ارزش خواهد بود، اگر به منظور کمک و استعانت به دیگران بکار برده شود. هدف از آزادی واقعی استقلال انسان در انتخاب راه و روش پیشرفت جامعه بخاطر ایجاد سهولت ها و بهبود زندگی مادی و معنوی، می باشد. افراد موجود در یک جامعه، به ویژه آنهایی که در مقام اجتماعی و قیادت قرار دارند، باید اطمینان بدهند که همه انسان هایی که در آن محیط زندگی بسر می برند، دارای حقوق مساوی بوده و از احترام و عزت مساوی، برخوردار هستند. مسئولیت عقیدتی همه مسلمانان است تا در ساختار یک جامعه عادل، مرفه، با وقار و جمعگرا، در مساعی مشترک قرار داشته باشند. همچنان همه مسلمان ها مکلف هستند تا داشته های مادی، معنوی، علم، حکمت، عرفان و داشته های اخلاقی شان را با همنوع خود، سهیم بسازند و با همگان دارای برخورد مساوی و یکسان باشند، و در گسترش و انکشاف یک جامعه مسؤل، با اعتقاد، و متساوی الحقوق، نقش انسانی و اسلامی شان را بازی کنند. خدمت به جامعه بشری، و کار کرد های رضاکارانه، به منظور تغییر و تعویض حالات نا بسامان انسان و جامعه بشری، یکی از ویژگی های صحابه کرام حضرت رسول خدا را، تشکیل میداد. آنها قویاً عقیده داشتند و همواره سعی می ورزیدند تا مطمئن سازند که همه انسان های موجود در یک اجتماع، از تساوی حقوق، عدالت اجتماعی، وقار و عزت و حرمت، برخوردار باشند و بی عدالتی در برابر آنها صورت نگرفته باشد، زیرا حاکم ظالم در روز موعود به عذاب خداوندی، گرفتار خواهد شد. و آنها به این شیوه، شالوده و شیرازه زندگی اخلاقی امت مسلمه را به وجه خیلی ها احسن، اساس گذاشتند.

تهذیب شفقت و اخلاق مواظبت : در سیاق و متون قرآنی همواره می خوانیم که همه انسان ها از روح واحد به وجود آمده اند، و این خود نشان دهنده بینش پلورالیسم، اتحاد و اتفاق در میان امت مسلمه و کافه بشریت بوده، و هم انعکاس دهنده آن است که همه انسان ها در روی زمین بدون آنکه دارای کدامین چشم انداز عقیدتی و باور های دینی هستند، همه شان با همدیگر در ارتباط اند و به نیروی واحد یزدانی باور داشته و آن را به پرستش میگیرند. همه ادیان و مذاهب بسوی یک بشریت واحد در حرکت هستند و ادیان مختلف دنیا کوشش می نمایند تا همدیگر فهمی را به میان بیاورند، بدون آنکه دارای شیوه های نا همگون تعبیر و تفسیر از عقیده و باور هستند، و هم توحید و یکتا پرستی، در میان همه ادیان معمول بوده و آن را شیوه دقیق زندگی عقیدتی دینی میدانند. بینش نبوت و امامت و سایر شیوه های دینی و آئین پرستی، به مثابه ادامه دهنده قوانین و مقررات نیروی الهی، به شمول برداشت ها، باور ها، تعبیر و تفاسیر، در زمره ضروریات زندگی اجتماعی به شمار میروند. یکی از اهداف بنیادی آفرینش انسان بر روی کره خاکی، بر اساس و بنیاد اعتقادات مذهبی، سعی در راستای آفرینش فضای سهولت آفرین برای همدیگر می باشد. بهبود شیوه زندگی همه انسان ها، نیز مسئولیت مشترک اخلاقی همه افراد جامعه می باشد که در حقیقت یکی از وجایی است که برایش منجیث بهترین آفرینش، سپرده شده است. جهت تحقق این همه گفته ها، ما انسان ها دارای راه ها و شیوه های نا همگون همکاری و یاری هستیم، مانند کمک های علمی، مادی، معنوی، اخلاقی، اجتماعی، عقیدتی و روحانی هستیم که هر گز نباید دریغ ورزیم. امتیازی که انسان در برابر سایر زنده جان ها دارد، فراست و عقلانیت او است که از آن در برابر سایر جانوران و جنبنده ها، برخوردار است. کائنات به مثابه مرکز زندگی ما، در اختیار ما گذاشته شده است، که باید از آن مواظبت و استفاده دقیق و عقلانی نمود، و این در حقیقت هدایت مالک او است. ما انسان ها مالک کائنات نیستیم، بلکه حافظ آن هستیم، و در حفظ و نگهداشت آن باید همواره سعی و تلاش بیدریغ ورزیم.

یادمان باشد از امروز خطایی نکنیم

گر که در خویش شکستیم صدایی نکنیم

پر پروانه شکستن هنر انسان نیست ؛

گر شکستیم زغفلت من و مایی نکنیم

یادمان باشد اگر شاخه گلی را چیدیم ؛

وقت پرپر شدنش ساز و نوایی نکنیم

یادمان باشد اگر خاطرمان تنها ماند ؛

ویژگی های یک آموزگار شایسته و کامگار: " انسانی که هدفش خدمت به خداست ممکن است انسان خوبی باشد، اما انسانی که هدفش خدمت به انسان باشد حتما انسان خوبی است" (زکریای رازی)

فرآیند تدریس و تعلیم چند ساله دانشگاه کابل، اندوخته های پروسه تدریس در شرایط مهاجرت در آستان کراچی پاکستان، گرفتاری های مستقیم و غیر مستقیم در فرآیند تدریس و آموزش نظام بیت العلم، و اقشار ناهمگون جماعت آسیای مرکزی مقیم کانادا، پرسش های بی شماری را در برابرم قرار داد تا پاسخ یابی شوند. یکی از این پرسش ها "ویژگی های یک آموزگار موفق و کامگار در فرآیند تعلیم و تدریس"، می باشد که اینک به گونه اختصار و فشرده به ارزیابی آن می پردازیم. مسایل یاد شده ذهنم را بیشتر به خود معطوف ساخت و بر آن شدم تا اندکی هم بر بنیاد برداشت های آموزشی، تدریس و تعلیم فردی و اندوخته های شخصی ام بر شالوده ظرفیت فکری ام چیزی را به نگارش گیرم تا توانسته باشم غیر مستقیم از طریق دنیای وسایل ارتباط جمعی و تار نامه های نگارشی ای که همه انسان ها را در این دهکده جهانی با هم پیوند می دهد، برای آموزگاران جوان، مستعد، مبتکر و کم امکانات محیط زیبای میهن عزیز ما افغانستان و به ویژه سرزمین زیبای شغنان بدخشان افغانستان و ولسوالی های مرزی عقب نگهداشته شده بدخشان مانند، واخان، اشکاشم، زیباک، روشان که بدون دسترسی گسترده به مواد و نصاب آموزشی مورد نیاز، مصروف تعلیم و آموزش فرزندان میهن و نسل بالنده کشور و مردم شان هستند، تقدیم و تکریم بدارم، و به امید اینکه خوانش اینگونه جزوه ها بتوانند مطالبی را دریابند که باعث آفرینش اسباب سهولت در فرآیند تدریس گردیده و هم سبب به میان آمدن فضای دوستانه آموزشی میان آموزگاران که حیثیت رهبران و واقعی یک جامعه را دارا هستند و دانش آموزان نسل بالنده کشور و محیط یاد شده، گردیده باشد. در این جا این مؤلفه ها را به بررسی می گیریم:

- مؤلفه های ویژه آموزگار شایسته
 - ویژگی های برارنده آموزگار کامگار
 - ویژگی های گفتمان آموزگار و دانش آموزان
 - مهارت مسلکی آموزگار در سپارش وظیفه خانگی
 - کی ها در کلاس باید بیشترین رقم گفتمان داشته باشند؟
 - بهترین و سرگرم کننده ترین درس ها کدام ها اند؟
 - داشتن برنامه منظم درسی در داخل کلاس یکی از نیازمندی های مبرم فرآیند آموزشی است
- با در نظر داشت** روابط با محیط پیرامون، محیط تعلیم و آموزش، تدریس و تعلم، ارایه سیمینار ها، و لکچر ها پیرامون مسایل مسلکی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی، بر آن شدم تا برخی از دانش آموزان، مربی ها، کارمندان اداری، تعلیم و آموزشی، شخصیت های مستقل وابسته به تهذیب تعلیم و آموزش، افراد دارای سابقه و اندوخته های سترگ آموزشی، دست اندر کاران نظام بیت العلم، خانه حکمت، دسته های انکوتروز، (نیروهای چالش پذیر)، مورد پرسش برخی اس مسایل قرار دهم تا بینش و فهم شان را در راستای یاد شده در یافته باشم و هم وسیله ای گردد در راه کامگاری ها، پیروزی ها و دست آورد های آنهایی که مصروف پیشبرد مسلک مقدس و هویت آفرین آموزگاری در محیط محدود خودی شان هستند. یکی از این گونه پرسش ها این است: **مؤلفه های کامگاری واقعی و بدون تشریفات واژه ای و لفظی یک آموزگار شایسته و کامگار، در چه نهفته است؟** علاقه شخصی، فردی و مسلکی من، در دریافت و پویایی این پرسش ویژه این است تا دریابم آن دیدانداز ها یی را که شاید خیلی ها ژرف، مؤثر و سود مند باشند و هم بتوانم آنها را دریایی و ریشه یابی کنم و جز جدا نا پذیر اصول تدریس، و فرآیند تعلیم و آموزش سازیم تا باشد این مسلک معظم، آبرومند که در فرآیند کار کرد ها و اندوخته های بنیادی جامعه انسانی، دیگر هم از اندوخته های غنامند و مدرن نسل بالنده و جوان ای که با تکنولوژی و فن آوری جدید دنیای معاصر در محیط پیرامونش سرو کار دارند و در آن جا زیست می نمایند، بیشتر از پیش غنامند تر و بهتر تر شده باشد. افراد و اشخاص ناهمگون مورد پرس و پاس قرار داده شده بودند و پاسخ های شان را همواره روی برگه ها می نوشتم. برخی ها دانش آموزان زبان و ادبیات انگلیسی، زبان فارسی دری، زبان و ادبیات اردو، و سایر زبان ها بودند. برخی ها بر این باور بودند که بهترین آموزگار کسی است که باز آموزی شده باشد و دارای شیوه درست تدریس، متودولوژی مدرن باشد. دانش آموزان مختلف تژادی، زبانی و عقیدتی را بر بنیاد دیدانداز آموزش عینی، بخاطر شناخت کائنات و مؤلفه های آفرینشی آن، به منظور تعیین و تقدیر مقام شامخ انسان من حیث پدیده عامل و آموزگار انسان و کافه بشریت، به مثابه شمع فروزان زندگی دانش آموزان به مفهوم عام آن که شامل دانشگاه ها، کالج ها، آموزشگاه ها، دبیرستان ها،

مدارس، دوره های اولیه و میانه و عالی و مافوق عالی و غیره می شود، بدون آنکه در چه سنی و سالی قرار دارند و دارای کدامین ظرفیت و صلاحیت فکری و پذیرشی هستند، مورد پرس و پاس قرار دادیم تا دیدگاه های شان را بدانیم و بر مبنای آن کار کرد های بهتر آموزشی را به آفرینش نشینیم و اگر بتوانیم آن را من حیث میراث ماندگار آموزشی و فرهنگی به آینده گان مان با امانت داری انتقال دهیم. ویژگی های یک آموزگار شایسته و کامگار

- آموزگار باید درس اش را آنقدر دلچسپ سازد که دانش آموز کلاسش را من حیث جنت فردوس آموزشی به مشاهده نشیند.
- آموزگار باید عاشق مسلک خویش باشد، و رابطه عقلانی عاشق و معشوق را به مفهوم واقعی آموزشی آن مورد کار برد قرار دهد.
- آموزگار نباید مسایل بیرونی اش را با خود به داخل کلاس بیاورد و سبب آفرینش اسباب تشویش دانش آموزان گردد.
- آموزگار خوب بدون آنکه دارای چه دشواری های فردی، شخصی، خانوادگی، سیاسی و اجتماعی بیرون از محیط کلاس باشد، مادامی که داخل کلاس میشود باید همه آنها را بیرون گذاشته و با یک سلیقه قابل پذیرش، صمیمیت، محبت و رزی به فرآیند تعلیم و آموزش و به دانش آموزان، تبسم و تفاهم، داخل صنف درسی اش گردد.
- آموزگار باید دارای شخصیت فردی خودش باشد و نه باید آنرا از دیدانداز دانش آموزان خود پنهان کند، و با سلیقه آموزگاران که متبسم و مهربان جلوه کند، داخل کلاس خود شود. چون آموزگار یک شخصیت فردی، خانوادگی، روانی، اجتماعی و اکادمیک است، این همه ویژگی ها باید از طریق نحوه تدریس او بازتاب داده شوند.
- دانش آموزان باید علاقه مند آموزگار خود و شخصیت علمی او باشند. به ویژه نخستین ملاقات آموزگار با دانش آموزانش تعیین کننده شخصیت بعدی او در میان آنها خواهد بود، آنگونه که قول معروف است: نخستین خاطره میتواند بهترین و یا بدترین خاطره ها گردد، به ویژه مادامی که آموزگار برای نخستین بار داخل کلاس درسی اش می شود.
- آموزگار باید شخصیت واقعی و ریالستیک اش را در میان دانش آموزان خود بازتاب داده و از به ساختار گرفتن شخصیت کاذب، غیر واقعی و ساخته کاری شده ابا و رزد، و تنها در آنصورت است که کامگار خواهد بود.
- آموزگار باید بر علاوه حرفه، پیشه و مسلک ویژه خود، دارای ظرفیت علمی ژرف و گسترده باشد.
- آموزگار نباید به گونه آگاهانه علایق، دلچسپی، سلیقه، شیوه فردی و اجتماعی خود را از دانش آموزان خود کتمان کند.
- آموزگار خوب فرد مصروف نگهدارنده دانش آموزان به مفهوم مثبت آن می باشد.
- برخی از مسایل دیگر که در واقعیت امر در رابطه به مناسبات نیک، حسنه و دوجانبه میان آموزگار و دانش آموزان می باشند، میتوان این چنین بازتاب داد:
- خیلی ها با اهمیت است که آموزگار باید همواره در دسترس دانش آموزان باشد و معنی اش این است: زمانی که دانش آموزان داشته ها، پرسش ها و کاوش هایی داشته باشند و در بازتاب و دریافت آنها به آموزگار نیاز باشد باید موصوف در زمینه یار و مددگار شان در واقعیت موضوع باشد.
- آموزگار باید دوست و رفیق خوب دانش آموزان باشد.
- بهترین آموزگار آفریننده امید، الهام، صمیمیت، صبر، شکیبایی، خضوع، احترام و اکرام و تشخیص کننده دشواری ها در زندگی دانش آموزان خود باشد.
- آموزگار خوب آن که خاموش ترین ها را به سخن بیاورد، و پر گوینان را کمی به خاموشی سوق داده و مورد کنترل قرار دهد تا باشد موازنه شیوه تدریس یک آموزگار کامگار را مورد کار برد قرار داده باشد.
- بهترین آموزگار آن است که در تصحیح دانش آموزان خود، بدون آنکه آنها را مورد توهین و تحقیر قرار دهد، اقدام بکار کند.
- آموزگار خوب بیشتر یاری می رساند و کمتر بر رخ دانش آموزان داد و فریاد می کشد.
- آموزگار خوب با در نظر داشت حد اعلائی امکانات اش باید نام های دانش آموزان خود را بداند.
- آموزگار خوب در واقعیت امر، یک آمر، مدیر، قائد و رهنمای خوب است، زیرا قول معروف است که: آموزگاران رهبران جامعه خود هستند، و اگر رهبری منحرف شد بدون تردید جامعه نیز بسوی انحراف رهسپار میگردد.
- آموزگار خوب برای تدریس خویش معنا آفرینی می کند.

- آموزگار خوب بیشتر متوجه آموزش دانش آموزان خود است، بجای آنکه متوجه تدریس خود باشد.
 - برخی از دانش آموزان به ویژه قشر نسوان به این باور هستند که آموزگار باید متوجه نحوه و سلیقه به تن نمودن لباس خود باشد، و نباید همواره با یک پیراهن و یا بهتر گفته شود یخن و تای (نکتایی)، خسته کن خود وارد کلاس دانش آموزان شود.
 - نحوه گفتمان آموزگار با دانش آموزان برخی ها را باور بر این است که آموزگار باید با دانش آموزان خود به گونه گفتمان داشته باشد و یا به روشی با آنها سخن بگوید، تا باعث آفرینش اسباب مسرت، دلچسپی، مهر و محبت در ذهن، فکر، و بینش آنها گردد، و این است یکی از بهترین مهارت های آموزگار که در این دو بیتی خیلی زیبا بازتاب داده شده است :
- درس معلم ار بود زمزمه ی محبتی
- روز جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را
- آموزگار باید هنگام سخن گفتن با دانش آموزان خود، به چشمان آنها نگاه کند، تا روح و روان آموزگار را درک کنند و شیرازه اخلاقی مشابه مفاهمه، مکالمه و گفتمان دو جانبه را به موصوف انتقال داده و بیاموزانند. مزید بر آن آموزگار کامگار باید دارای ویژگی های زیر نیز باشد تا بتوانند در فرآیند تدریس و تعلیم آفریننده روحیه تساند و همدیگر پذیری در میان دانش آموزان شود:
 - **شور و اشتیاق Encouragement**: بدون شور و اشتیاق نمی توان یک آموزگار خوب بود. آموزگاری که موضوع درسی خود را دوست ندارد، نمی تواند انتظار داشته باشد دانش آموزان به آن درس علاقه پیدا کنند. هر چند بیشتر آموزگاران این ویژگی مثبت را دارند ولی بهتر است بر اهمیت این موضوع تاکید شود. مطمئنا وقتی شاگردان می بینند که آموزگار بدون کوچک ترین علاقه ای به تدریس می پردازد دچار سردرگمی می شوند. هرگز از نشان دادن شور و اشتیاق خود نهراسید!
 - **خلاقیت Creativity**: با توجه به مشخص بودن چارچوب تدریس، داشتن خلاقیت کار بسیار دشوار و در عین حال مهمی است. بدون تردید اگر یک آموزگار در چارچوب موجود عمل کند آموزگار خوبی است ولی یک آموزگار بزرگ نیست! برای رسیدن به این هدف وجود خلاقیت لازم است. آموزگار باید خود را به تکنیک های گوناگون مجهز کند و برای حل مشکلات آمادگی کافی داشته باشد.
 - **انعطاف پذیری Flexibility**: زندگی دانش آموزان نیز همانند آموزگاران بسیار پیچیده است. حتی سنگ هم روزی در هم می شکند! وقتی یک دانش آموز با استعداد در امتحان خود نمره ضعیفی می گیرد آموزگار باید از خود انعطاف نشان دهد. آموزگار باید برای کمک به شاگردان خود آماده باشد، در غیر این صورت آنها به وی مراجعه نخواهند کرد. یادتان باشد آموختن توقف پذیر نیست و شما هم باید همینطور باشید.
 - **استقلال Freedom of Choice**: آموختن نیز همانند خود زندگی در قالب نمی گنجد. غالبا آموزگاران از عدم حمایت مدیریت مدرسه و همکاران خود گله و شکایت می کنند ولی جواب ما به آنها این است: حتی اگر شما تنها آموزگاری هستید که به انضباط اهمیت می دهید دلسرد نشوید. درست که تنها بودن احساس ناخوشایندی است اما گام به گام پیش بروید.
 - **ارتباط برقرار کردن Consolidation of Relationship**: اطلاعات نمی تواند بدون یک ارتباط مستحکم منتقل شود. یک آموزگار باید با تک تک شاگردان خود ارتباط سازنده برقرار کند. آموزگار به عنوان واسطه انتقال معلومات باید رابطه موثری با شاگردانش داشته باشد. در مورد علائق دانش آموزان خود اطلاعات لازم را کسب کرده و میان این مسئله و موضوعات درسی ارتباط برقرار کنید. آموزگاران عزیز! برای موفق شدن باید با عشق و علاقه دست به کار شوید. سعی کنید علائق مشترکی با شاگردانتان بیابید و از این مسأله برای ارتباط با آنها استفاده کنید.
- خصوصیات یک آموزگار خوب از نظر دانش آموزان ؟
- آشنایی با فناوری آموزشی : معلمان برای کسب موفقیت باید دانش آموزانی تربیت کنند که یاد گیرندگان مدام العمر باشند و این میسر نمی گردد مگر این که فرایند یاد گیری مبتنی بر انتقال صرف دانش تغییر پذیرد، بنابراین، معلمان باید با استفاده از کامپیوتر و اینترنت در فرآیند تدریس واقف باشند و دانش آموزان را نیز به این امر ترغیب کنند. فناوری اطلاعات به ما می گوید، آن چه که تا دیروز درست بوده امروز ممکن نادرست و حتی گمراه کننده باشد، بنابراین معلمان با استفاده از این تکنیک باید معلمانی محقق و پژوهشگر باشند و دانش آموزان پرسشگر امروز و پژوهشگر فردا تربیت کنند.

- **بالا بودن اطلاعات عمومی :** معلمان جدید باید در همه ی زمینه ها اطلاعات خود را بالا ببرند نه فقط در رشته ی تدریس خودشان؛ چرا که بسیاری از علوم به هم وابسته اند. معلم باید اصطلاحات رایج روز را بشناسد، امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی جامعه خود را بداند و در نهایت به علم روان شناسی آگاه باشد چرا که یک معلم بیش از معلم بودن خود باید یک روان شناس خبره و آگاه باشد.
- تدریس نوین : معلم باید در کلاس درس از روش های فعال مانند : روش همیاری، روش تدریس فعال، روش بارش مغزی، روش ایفای نقش، روش نمایشی، روش بحث گروهی، روش حل مسأله، روش استقرایی، روش اکتشافی استفاده کند ولی در کلاس هایی که من در دوران کارورزی در آن کلاس ها بودم متأسفانه هیچ کدام از این روش ها انجام نمی شد و اگر هم به کار برده می شد خیلی کم بود.
- شرکت در دوره های ضمن خدمت : معلم همیشه باید در حال فراگیری علم باشد و اطلاعات جدید و نو را بگیرد، در طول کار خود همیشه یکسان تدریس نکند و نکات را از جهات مختلف و متعدد بیان کند. لازمه ی این کار، شرکت در دوره های آموزش معلمان است.
- آشنایی با اصول روان شناسی تربیتی : از آنجایی که معلم در طول تدریس نیاز به ارتباط متقابل دارد، بنابراین باید مخاطبان خود را شناسایی کند، بداند در چه شرایطی زندگی می کنند و در این صورت معلم می تواند پیام های یاددهی خود را به طور شفاف منتقل سازد.
- داشتن طرح درس : معلم باید زمان تدریس خود را حساب کند و دارای طرح درس روزانه و سالانه باشد و اطلاعاتی کافی درباره ی مراحل طرح درس نویسی داشته باشد.
- ابتکار : دومین ویژگی یک معلم خوب ابتکار است.
- خلاق باشد : هر اندازه دانش آموزان از نظر اطلاعات، غنی تر باشند، انگیزه ی خلاقیت که در نهاد آنها بالقوه وجود دارد به فعلیت می رسد و این صورت نمی پذیرد مگر این که معلم خودش آراسته به صفت خلاقیت باشد.
- ایجاد فضای پرسش در کلاس : معلم مبتکر کسی است که همیشه سؤالی برای طرح کردن در کلاس داشته باشد و حس انگیزه ی دانش آموزان را تحریک کند و آنان را به فعالیت و جنبش وادارد.
- ایجاد دنیای تخیل در کلاس : معلم مبتکر به تخیل دانش آموزان احترام می گذارد. یک انشای نو یا یک نقاشی غیر عادی را به مسخره نمی گیرد، از جنبه خلاقانه و مبتکرانه به آن می نگرد زیرا تخیل است که خلاقیت و ابتکار را به دنبال دارد.
- واهمه نداشتن از شکست : معلم مبتکر در به کار گیری مسائل از هیچ گونه شکستی نمی هراسد بلکه قوی و استوار می ایستد، طرح های خلاق خود را آزمایش می کند و جواب و نتیجه را می گیرد و به همه منعکس می سازد.
- خطر پذیری : معلم مبتکر در راه خود هر گونه خطری را می پذیرد اعم از خطرات مالی یا غیر مالی، زیرا به هدفش امید وار و معتقد است.
- قدرت تغییر پیش فرض ها : معلم مبتکر پیش فرض های جدید را بازتاب می دهد و به یک مسأله از زوایای مختلف می نگرد.
- تشخیص پیش نیازهای دانش آموزان : یکی از زمینه فعالیت های معلم این است که از کجا شروع کند و پیش برود و بداند نیاز فراگیران او چیست؟
- درمان ناتوانایی های یادگیری : معلم مبتکر دانش آموزان ناتوان را شناسایی می کند و به درمان آنها می پردازد.
- شناخت تفاوت های فردی : معلم مبتکر به تفاوت های فردی دانش آموزان توجه دارد. می داند به هر کدام چه مسئولیتی بدهد و در چه زمینه ای آنها را خلاق بار آورد و استعداد های نهان آنان را در چه رشته ی تحصیلی بارور سازد.
- مهارت های فردی : شامل به کارگیری اصول منطقی در تدریس، قدرت تجزیه و تحلیل مسائل و قدرت تصمیم گیری می باشد.
- مهارت های ارتباطی : شامل کنترل احساسات، فن بیان و بکار بردن شعر و مثال ها در تدریس و...
- مهارت در تدریس : بیشترین تأثیر در اثر بخشی کار معلمان، مهارت در تدریس و اطلاع از دانش تدریس است و ارتباطی خاص بین دوره ی کار آموزی و عملکرد معلمان وجود دارد.

- استفاده از وسایل کمک آموزشی : یکی از مقوله هایی که به مهارت و سرعت تدریس معلم کمک می کند به کار بردن وسایل کمک آموزشی در امر تدریس می باشد به ویژه در دوره آموزش ابتدایی.
- مهارت تفکر انتزاعی : معلمانی که تفکر انتزاعی بالایی دارند می توانند با دید های متفاوت به یک مسأله یا مشکل بنگرند و راه حل های متفاوتی ارائه دهند.
- مراعات آداب و رسوم اجتماعی : معلم نباید به بهانه ی پیشرفت علم و تحولات و جهانی شدن آداب و رسوم اجتماعی خود را کنا گذارد، حصارها را بشکند و حریم عفت و پاکدامنی جامعه را کنار نهد.
- نشاط و شادابی : معلم باید هنگام ورود به کلاس، مشکلات زندگی خود را که ناشی از تغییر و تحولات جامعه اش می آراستگی ظاهر : باشد نظیر تورم، گرانی، بیماری ها و ... همه را کنار گذارده و با روحیه ای شاداب و پرنشاط پا به دنیای کلاس نهد. معلم باید فرصت رسیدن به ظاهر را به خود بدهد و با ظاهری آراسته وارد کلاس شود.
- اخلاص : معلم باید اخلاص در کار داشته باشد و تنها خود را نبیند بلکه هدفش پیشرفت جامعه و تعالی آن باشد.
- شخصیت دادن به دیگران : معلم علاوه بر این که خود متشخص است، باید برای دیگران اعم از دانش آموزان یا همکاران ارزش و شخصیت قائل شود.
- تعهد در کار : تعهد کاری موجب درست استفاده کردن از اطلاعات علمی می شود.
- تقوا : اگر معلم آراسته به خوی و خصلت تقوا نباشد، نسلی که تحت تعلیم و تربیت او می باشند عاری از این صفت خواهند بود.
- وظیفه شناسی : معلم باید وظیفه شناس باشد، از زیر بار مسئولیت به بهانه های مختلف نگریزد، تأخیر در کارش نداشته باشد، در کلاس درسش اتلاف وقت نکند، کم کاری نکند و حتی گاهی بیش از وظیفه نیز کار انجام دهد و ایثار کند.
- مهربانی : معلم امروزی باید با این صفت کودکان و نونهالان را به خود جذب کند.
- نگرش و بینش صحیح : معلم باید به مسائل جدید و نوآوری های شاگردانش با دید مثبت بنگرد. به هر حال دانش آموزان تنها افرادی هستند که می توانند یک آموزگار موفق را تشخیص دهند
- امید و اریم آموزگاران محترم با مطالعه این نگارش کوچک در مورد میزان موفقیت خود قضاوت کرده و در راه دارا بودن تمام ویژگی های مزبور تلاش صادفانه فرمایند .

چگونه میتوان آموزنده شایسته بود؟

- چرا تعریف آموزنده شایسته دشوار است؟
 - تشویق دانش آموزان چه اهمیت دارد؟
 - چه کسی مسئولیت آموزش را دارد؟
 - ویژگی هایی را که باید کلاس های خوب آموزشی سهیم سازند؟
 - اهمیت فرآیند آموزشی سالمندان دارای کدامین فرآیند است؟
 - سطوح ناهمگون آموزشی کدام ها اند؟
 - چگونه باید سطوح ناهمگون دانش آموزان را تدریس کرد؟
- قول معروف است : " شنونده خوب آموزنده خوب است "

در جهان کنونی ای که در آن حیات بسر می بریم، شغل و پیشه آموزگاری، تنها شغلی است که وظیفه ایجاد جامعه در حال یاد گیری و آفرینش دانش و گسترش توانمندی های افراد برای نوآوری، انعطاف پذیری در نسل های جوان و متعهد کردن آنها به دگرگونی ها و توسعه را به عهده دارد. در عین حال سهم آموزش و پرورش نیز از بودجه ملی بسا کشور ها بنا به دلایل مختلف و نا آشکار در حال کاهش بوده و فیصدی بالا را نشان دهنده است. بنا بر این شغل آموزگاری به معمای بزرگی روبرو است، زیرا از یک سو از آنها انتظار میرود که عامل توسعه و گسترش آموزش در جامعه وسایل اطلاعات جمعی باشند و از سوی دیگر، فرصت های آموزشی و مادی به مراتب کمتری در اختیار آنها قرار می گیرد تا با اخلاق تر و انعطاف پذیر تر از پیش باشند. این مسأله چالش بزرگی است که آموزگاران و

برنامه ریزان تربیت معلم با آن مواجه اند. به عبارت دیگر از معلمان و مدارس انتظار می رود که کودکان را از فقر و جهل نجات دهند، کلیه افراد جامعه را با سواد پایا، و مانا مجهز کنند تا شرایط برای توسعه اجتماعی و اقتصادی جوامع مهیا شود، مهارت لازم را در نیروی کار فراهم آورند، تحمل و تسامح را به کودکان بیاموزند و در عین حال، اکثر این معلمان، حدود 70% در صد زیر خط فقر زندگی می کنند و بسیاری از آنها رو به شغل معلمی می آورند که شغل دیگری برای پرداختن به آن پیدا نمی کنند. همین طور از معلمان انتظار می رود که اثرات منفی جامعه اطلاعاتی را از بین ببرند و یا آن را به حد اقل کاهش دهند، به حل تضادها کمک کنند، جوانان را با فرهنگ "مجازی"، جامعه آشنا ساخته و در عین حال، مانع غرق شدن آنها در این فرهنگ شوند، خطر ناشی از تضاد و خشونت مرتبط با کثرت گرایی فرهنگی را تا حد ممکن کم کنند و مصرف گرایی ناشی از جهانی شدن را از اذهان جوانان بزدایند و خلاصه اینکه ابعاد اجتماعی، عاطفی، فنی و عقلانی دانش آموزان را به مناسب ترین شکل خود پرورش دهند. آموزش مستمر برای معلمان در جامعه جهانی نیز از اهمیت خاص برخوردار است. معلمان سهم بزرگی در تولید، اشاعه و گسترش دانش بر عهده دارند و لی، در صورتی که از آخرین اطلاعات در زمینه تخصصی و حرفه ای خود برخوردار نباشند، هرگز نخواهند توانست جز اطلاعات بلا استفاده، کهنه و از مد رفته چیز دیگری به دانش آموزان خود ارایه بدارند. معلمان باید به کاملترین وجه ممکن از نظر اخلاقی، روانشناسی و حرفه ای، آموزش ببینند تا آمادگی شرکت اثر گذار در تعلیم و پرورش را جهت تحقق اهداف تفاهم بین المللی و صلح داشته باشند. نگرش شخصی آموزگار از اهمیت به سزا برخوردار بوده و تا حدود بسیاری در اثر بخشی این نوع تعلیم و تربیت تأثیر گذار است. برنامه های تربیت معلم به این زمینه باید به منابع دانش مرتبط با این حوزه و همچنین آموزش حرفه ای در باره رویکرد و روشهای مطلوب تعلیم و آموزش به شمول آموزش و پرورش دسترسی داشته باشند تا آموزش "هنر زیستن با یکدیگر"، جامه عمل بپوشد. روش های متعارف در روابط معلم و متعلم که مبتنی بر سلسله مراتب و اقتدار است باید به نفع رویکرد های دموکراتیک، برابر، تعاملی و مشارکت جویانه تغییر یابد تا نگرش اجتماعی مناسبی در بین دانشجو و معلمان بر انگیزد. برای پاسخ گویی به این نیاز اساسی باید شبکه های بسیار وسیعی از برنامه های مستمر در جامعه جهانی به وجود آید به گونه ای که وسعت و بودجه انرژی صرف شده برای آن، کمتر از بودجه تعلیم و پرورش رسمی نباشد. این همه داشته ها و مسایل یاد شده از یک کشور به کشور دیگری از هم خیلی متفاوت و ناهمگون هستند که میتواند در زمینه بحث های دیگری داشت. برای آنکه آموزنده شایسته و خوب را به تعریف نشینیم، در حله نخست لازم است مؤلفه های ناهمگون فرآیند آموزشی را باید مورد ملاحظه قرار داد. اول باید پس منظر زندگی فردی، خانوادگی، محیطی، قشری، گروهی، اجتماعی، فرهنگی، و سوابق آموزشی آموزنده را من حیث مؤلفه روانی، مورد تکاپو و پژوهش قرار داد. مزید بر آن باید حضور فیزیکی، جسمانی و روانی اش را در محیط آموزشی مورد بحث قرار داده و بعد باید به موشگافی دیگری نشست که چرا فرآیند آموزش برای برخی از دانش آموزان مناسب و قابل پسند و برای برخی دیگر نامناسب و ناپسند بوده و دارای هیچگونه قابلیت تطبیق نمی باشد؟ آیا دلیل اش در آن است که هر کدام و هر یک از این دانش آموزان دارای شخصیت روانی جداگانه، فردی، اجتماعی، خانوادگی، ذوقی، سلیقه ای، فرهنگی، برداشتی و پذیرندگی خودی اند، و مطابق آن به فرآیند آموزشی بذل توجه می کنند. هر یک از این دانش آموزان با شخصیت های ویژه ای از آن که در بالا ذکر نمودیم، داخل کلاس آموزشی می شوند و باید توجه داشت که شخص آموزگاری که جهت تدریس داخل کلاس آموزشی می شود دارای کدامین ویژگی ها و مؤلفه های یاد شده بوده و در زیست اجتماعی خود دارای کدام رابطه اکادمیک و تهذیبی است و چسان با داشتن این همه رنگ های ناهمگون آموزشی، تعدد پذیری و کثرت گرایی جنسی، جسمی و روحی، که خود دارای ویژگی آموزشی فردی خود می باشد، دست و پنجه نرم خواهد کرد؟ پژوهش ها و تکاپوی علمی و اکادمیک روان کاوانه ای که تا کنون در زمینه عرضه شده است، به همه ما و سایر بستگان میدان تعلیم و تعلم می گوید که چه باید کرد؟ بطور مثال یکی از شیوه های پژوهش و تحقیق در یکی از دانشگاه های انگلستان، علاقه گرفتند بدانند که چرا برخی دانش آموزان ساحه آموزشی خیلی ها زیبا زمانی می آموزند که هم قطاران شان در هر یکی و یا تنها یکی از زمینه ها شایسته گی و صلاحیت را از خود تبارز داده و باعث آفرینش اسباب تشویق و ترغیب در ذهن آموزنده دیگری میگردد یعنی اینکه محیط پیرامون رقابت سالم باعث میشود که حتی ساحات معین فکری و ذهنی دانش آموزان کاهل تر را نیز، به تهیج و تحرک در بیاورند، در صورتی که همه گونه های تشویقی و ترغیبی آموزگاران در فرآیند نصاب آموزشی سال وار نتوانست دارای این گونه دست آورد باشد. و هم دیده شده است که در نتیجه رقابت های سالم و بکار برد شمار زیادی از دقایق مشق و تمرین و استفاده نهادین از شخصیت آموزنده ای که در محیط کلاس خود من حیث نمونه آموزش نهادین برای سایرین عرض اندام کرد و محرک نخست برای آنها که خود در فرآیند زندگی خانوادگی و اجتماعی شان اینگونه محرک نخست و بنیادین را هرگز نداشته اند، تبدیل می شود. اکنون دارد از آن بهره خوبتر و بهتر می گیرند و آموزش نیز بدون فشار با آفرینش تهیج و ترغیب خودی و درونمایه ای، به وجه احسن صورت می گیرد. بر بنیاد قول بزرگسالان، فرآیند مشق و تمرین انسان ها را به پایه اکمال می رساند، با وصف آن هنوز هم پژوهش های یاد شده به این پرسش بنیادی که چرا برخی ها با وجود مشق و تمرین

اندک و بکار برد دقایق و زمان کوتاه، در برابر آنهایی که همواره مشق و تمرین بی حد و حصر می کنند، پیشرفته تر، کامگار تر و سریع آموزتر اند؟ این جاست که پای فرآیند آموزش روانکاوانه در میان انسان ها و افراد ناهمگون به میان می آید. بعضن آموزگاران با ابراز نظر شان توضیح می دهند که بهترین دانش آموزان، آنهایی هستند که در اجرای به موقع کار ها و، و وظایف خانگی شان دست و همت بلند دارند و شاید بسیاری ها نیز با این طرز دید آموزشی تفاهم و توافق داشته باشند اما با آنهم هنوز پرسش بنیادی پاسخ داده نه شده است. سوال در این جا است، چرا برخی از دانش آموزان علاقه وافر دارند کار های خانگی به شمول و وظایف سپرده شده را به هر عنوانی که باشد، مورد اجرا به موقع قرار دهند، و برخی دیگر یا بهانه ها را می آفرینند، یا از خود کاهلی تبارز می دهند و یا هیچگونه اعتبار و اختیاری را به آموزگاری که این همه وظایف را می سپارد، قابل نمی شوند. چرا بعضی اوقات بیشترین رقم دانش آموزان کامگار آنها اند که هر گز وظایف خانگی شان را مورد اجرا قرار نمی دهند. از این سبب باید دریافت که آیا این همان وظیفه خانگی سپرده شده است که باعث موفقیت دانش آموز شده است و یا هم سطح و درجه عالی فکری و ذهنی شخص دانش آموز است که حتی بدون بذل توجه به آن همه کار های سپرده شده به همان مقام بلند و شامخ آموزشی و پرورشی رسیده است. در این جا نباید از نقش بی بدیل آموزگار انکار ورزید و یا آن را دست کم گرفت. هم نباید مضمونی را که تدریس میکنیم به شمول مدرس، دارای چه حلاوت و صلابت هستند؟ بخاطر دریافت این همه پرسش ها، در قدم نخست باید به ویژگی های آموزش روانکاوانه عمومی و خصوصی، فردی و جمعی، مراجعه کنیم و بعد نقش معلم و تعلیم دهنده را که در واقعیت مسلم شخصیت آموزشی روان پزشک در داخل کلاس خود است، مورد ارزیابی قرار دهیم و بعد مجموعه مؤلفه های آموزشی و شخصیت روانی، اجتماعی، فردی و فرآیند تعلیم و تعلم او را که دانش آموزان را منحیت رهبران آینده جامعه سنتی و یا مدرن، به آموزش قرار می دهد مورد بررسی و پژوهندگی ژرف و نقادانه قرار دهیم.

تشویق دانش آموزان چه ارزش دارد؟ یکی از بهترین اندوخته ها، شیوه ها و فرآیند آموزش به ویژه آموزش زبان که در جنگ دوم جهانی در نتیجه کار برد اندوخته ها در اختیار آموزگاران قرار گرفته است، نشان دهنده آن است که امریکایی ها بعد از ختم جنگ دوم جهانی بخاطر آنکه بتوانند با مخالفین نظامی و سیاسی خود دست و پنجه نرم کنند، در قدم نخست باید زبان و ادبیات شان را به گونه خیلی ها شایسته و نیکو از خود کنند و بعد ها در فرهنگ، تهذیب، سنت ها و داشته های معنوی شان تداخل کنند و از نقاط قوی و ضعیف شان نیز آگاهی حاصل کرده و در تکاپوی چاره جویی هایی بخاطر غالب شدن بر آنها شوند. آموزگاران به گونه ای مخالفین و رقبای شان را به دانش آموزان معرفی میکردند و در مورد شان سخنان ای را به میان می آوردند که گویا مخالفین سخت در برابر شان قرار گرفته اند و بخاطر از میان برداشتن شان از هیچگونه ظلم و قضاوت دریغ نخواهد ورزید و در ضمن وعده و تعهداتی را نیز برای شان ارایه می کردند که خود از یک طرف باعث تشویق و ترغیب دانش آموزان میگردد و از سوی دیگر هم ذهنیت و حس به اصطلاح مبهن پرستی را در اذهان آنها ارتقا میدادند تا زبان به زود ترین فرصت طی پیشبرد کورس های تشدید کوتا مدت، به نحو شایسته و خوب به آموزش گرفته شود. و ابر قدرت ها بخاطر اضمحلال ملت ها، همواره از طریق اضمحلال فرهنگی، تهذیبی و تاریخی، به شمول زبان و ادبیات شان داخل اقدام عملی شده اند که فرآورد اش را در کشور عزیز خود افغانستان در این چند دهه اخیر، به مشاهده نشسته ایم. و یا هم زمانی که انگلیس ها بر خلاف روس ها، به ویژه شوروی سابق میل داشتند تا برخلاف شان کار کرد هایی داشته باشند، در قدم نخست هواپازان شان را با زبان روسی به گونه کامل آشنا می ساختند تا در فرآیند گفتهمان با مخالفین، به ویژه هواپازان شوروی و مردم شان به زبان خود شان به گفتهمان نشینند و از این طریق سود، گفتهمانی، سیاسی و نظامی را از آن خود کنند. در این جا باید بدانیم که یکی از دلایل آموزش سریع دانش آموزان نه تنها زبان بلکه هر بخش دیگری نیز که باشد، و هم تشویق، ترغیب، و تهیج آموزگاران در این فرآیند که دانش آموز و آموزگاران من حیث دو مؤلفه معقول فرآیند تعلیم و پرورش، داشتن هراس از ناکامی و شکست در برابر مخالفین، و دوم عالی ترین شکل و گونه های معین تحریک، تهیج، ترغیب، تشویق و بر انگیزی احساس، قومی، ملی، گروهی، تباری، فرهنگی، سیاسی و نظامی در اذهان هردو دسته، اعم از دانش آموزان و آموزگاران، شامل بوده است. غرض از توضیح این مطلب در این جا این است که فرآیند تعلیم و آموزش با زور، فشار، توهین، تحقیر، و مجازات جسمی، فزیک، شخصیتی، روانی، زبانی و اخلاقی، نه تنها اینکه به نحو دقیق صورت گرفته نمیتواند، بلکه باعث ضعیف و نحیف شدن شخصیت آموزنده و آموزگار میگردد. برای هر گونه آموزش باید منافع، سود، علایق و نیاز آموزنده را، اعم از فردی، خانوادگی، محیطی، قومی، فرهنگی، زبانی، سیاسی، اقتصادی و روانی را در نظر داشت. اگر دانش آموز به سیاق، فرهنگ، شخصیت حقوقی، تاریخ، زبان و ادبیات مضمون مورد نظر و مدرسش دلیلی برای آموزش نداشته باشد، فرآیند تعلیم و تعلم به گونه خیلی ها کند به پیش خواهد رفت و یا هم هیچگونه آموزش مثبت صورت نخواهد گرفت و منتج به ناکامی آموزنده، آموزگار و سیاست آموزشی همان جامعه می شود. یکی از بهترین نقش های آموزگار آفرینش دلچسپی در ذهن آموزنده است. برای آموزنده شخصیت را قابل شدن است. آموزنده را باید مورد تقدیر و تکریم قرار داد. شخصیت فردی، آموزشی، اجتماعی، علمی و اخلاقی آموزگار، اثر خیلی ها قوی بر فرآیند آموزش

آموزنده می گذارد. به گونه مثال اگر برای فردی و یا مهمانی غذایی را در اختیارش بگذاریم که دارای طعم، ذائقه، و گونه پذیرشی نباشد، بدون آنکه خورنده دارای کدامین سطح گرسنگی است، به غذا میل نخواهد داشت و هیچ فردی نمی تواند وی را مجبور و مکلف سازد تا از آن استفاده کند. قول معروف است که آموزگاران رهبران یک جامعه هستند و رهبر باید دارای چه ویژگی های ناهمگون به شمول درونی و بیرونی باشد تا بتواند قیادت یک جمعیت کثیر الجوانب را مورد هدایت و رهبری قرار دهد، و هم می گویند که رهبر نفوذ سیاسی در حقیقت امر باید "پیامبر سیاسی"، باشد و دارای صورت و سیرت پیامبرانه باشد، آموزگار باید دارای این همه ویژگی ها باشد تا آموزنده شیفته اش شود. آموزگاران مسئولیت تحریک، تهییج و موتیف سازی دانش آموزان نیستند، آنها تنها دانش آموزان شان را باید با تبارز کردار، پندار، افکار و بینش نیک مورد تشویق و ترغیب قرار دهند، و سایر کامگاری ها باید در نهاد فرد آموزنده حضور عینی داشته باشند تا بتوانند من حیث نیروی واقعی و عملی آفرینش خلایقیت ها، اندوخته اندوزی ها و تبارز عقلانی فکر و ذکر در دانش آموز کار کرد اثر گذار داشته باشند.

چه کسی مسئول آموزش است؟ : در دنیای امروز که کامگاری های تکنولوژی به اعتلای خود رسیده است، در دانشگاه ها، نهاد های آموزشی مؤسسات تعلیم و تربیه، کتاب خانه و سایر منابع و وسایل آموزشی به شمول شبکه انترنت، در اختیار آموزگاران و دانش آموزان به منظور آموزش هر چه بهتر، بیشتر و ژرفتر از پیش قرار می گیرد، اما هنوز هم دیده میشود که فرآیند تعلیم و آموزش آنگونه که باید باشد، به اهداف اصلی اش که ساختار شخصیت انسان است، نایل نه شده است. با این همه مسایل و، وسایل باز هم باید اصرار ورزید، این خود فرد است که بسوی تعلیم و آموزش میرود و بر بنیاد خواست، نیازمندی و ضرورت خود و جامعه اش، میلان پیدا می کند. هدف از بازتاب این عبارت این است که انسان باید همواره بسوی خود آموزی برود و مساعی هموارگی خود را بخاطر خود آموزی، خود آگاهی و خود شناسی به جلو حرکت کند. در شرایطی که جامعه بشری فعلن قرار دارد، دیگر آن شیوه های آموزشی تکراری، سنتی، تعبدی و خلاف بینش عقلانی، هیچگونه کار بردی نخواهد داشت، زیرا امروز انسان ها، محتوا و سیاق هر مؤلفه را زمانی پذیرا می شوند که دارای بینش و پذیرش عقلانی باشد، زیرا عقل نخستین آفرینش است که خداوند برای انسان مسیر ساخته و بعد تقدیر و سرنوشتش را با داشتن ظرفیت خردورزانه اش، به ساختار می نشیند. امروز دیگر داستان های دنباله دار و فاقد معنی، اسطوره ها، افسانه ها، قصایص، و سایر وارونه سازی ها، مورد پذیرش و پسند انسان های مدرن نیستند. اما نباید در تعریف، تعبیر، تفسیر، شناخت، فهم و گزینش مدرنیته، به اشتباه روییم، و از جهالت، اغماز، و بیداد گری "مدرنیسم"، امروز که چندان تفاوتی با جهالت دوره های اولیه ندارد، آگاه نباشیم. اگر مدرنیته انسان را من حیث اشرف آفرینش و سازنده در محتوا و سیاق اش نداشته باشد، و سرمایه و دارایی و پول همه چیز را تعیین می کند، در آنصورت انسان دارد به بندگی آن چیزی سر سجود فرود آورد که خود آفریننده او است. در این جا سعی بر آن نداریم که اقتصاد، پول، سرمایه و منابع دست داشته را به هیچکاره و بیکاره گیریم، بلکه میل داریم اظهار کنیم که ارزش این همه مؤلفه ها زمانی دارای اهمیت خواهد بود که در خدمت انسان و مخلوق خداوند باشند، در غیر آن فاقد معنی و مفهوم خواهد بود. آنگونه شاعر در این سروده مطلب را خیلی ها نفوذ، بیان نموده است:

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه ی

گفت یا آب است یا خاک است یا پروانه ی

گفتمش احوال عمرم را بگو این عمر چیست؟

گفت یا برق است یا باد است یا افسانه ی

گفتمش این ها که می بینی چرا دل بسته اند؟

گفت یا خوابند یا مستند و یا دیوانه ی

گفتمش احوال عمرم را پس از مردن بگو

گفت یا باغ است، یا نار است و یا ویرانه ی

این همه وسیله ها باید آموزنده را بسوی خود آموزی، بینش و تفکر خودی، آموزش نقادانه و بعضن ناپذیری برخی از مسایل که با ذهن مبتکر و نو آورش در تناسب، هماهنگی و همخوانی نباشد، مردود اش بشمارد و اعتراض عقلانی اش را در برابر آن بازتاب دهد. شاید این حرف ها و سخنان با ویژگی ها و ساختار های فکری، فرهنگی، سنتی و عقیدتی برخی ها در هماهنگی دقیق و قابل تطبیق قرار نگیرند، اما بدون این ها نیز آموزش های انسانی و در کلیت کافه بشریت، بسوی رستگاری تعلیم و تدریسی که هدفش معرفی انسان من حیث مؤلفه دارای ظرفیت و صلاحیت عقلانی و تفکیک ساز است، رهنمون نخواهد شد. فرآیند آموزشی بسا از جوامع، به ویژه کشور های دنیای سوم نشان می دهد که خانواده ها، خاصتن پدر و مادر فرزندان را مطابق ذهن و خواست خود که سنتی حرکت کرده اند بسوی تعلیم و آموزش مورد تشویق و ترغیب قرار می دهد که شاید بعضن خوب باشد اما در زمینه باید به شخصیت، صلاحیت و

استعدادفکری آموزنده نیز باید بذل توجه کرد. اما بهترین شیوه ها این است تا آموزنده ره در راستای آموزش رسمی و غیر رسمی که به زبان انگلیسی آموزش رسمی و غیر رسمی، یا آموزش داخل مدرسه و بیرون مدرسه *Formal and informal Education*، گفته می شود که باید به آموزنده ها یاری رساند تا خویشتن را در این دو شیاره آماده سازند.

ویژگی هایی را که باید کلاس های آموزشی خوب، سهم سازند؟ دانش آموزان داخل کلاس ها در فرآیند آموزش، بخاطر داشتن توانایی های فردی و شخصی، هرکدام از جریان تدریس در داخل کلاس سود های ناهمگون و متفاوت از همدیگر را می برند، بعضی ها دارای سهم بیشتر و برخی ها دارای سهم کمتر در زمینه اند. و آنهایی که نسبت به دوستان و هم کلاس های خود پذیرش بیشتر دارند، سبب اش این است که آنها توجه بیشتر دارند و یا بهتر گفته شود شنونده خوبتر و بهتر هستند. آموزگاران نیز از این موضوع خیلی خوب آگاه هستند، و باید آگاه باشند. زیرا در چنین شرایط آموزگار حیثیت پزشکی آموزشی را دارد تا بیماری را تشخیص و بعد و در پی معالجه آن بر آید. آموزگاران بسا اوقات می گویند که دانش آموزان کامگار و موفق در داخل کلاس ها باید دارای خصوصیات و ویژگی های آتی باشند:

- اراده گوش گرفتن را داشته باشند
- اراده تجربه کردن را داشته باشند
- اراده پرسش را داشته باشند
- اراده و شهامت رد نظریه را داشته باشند
- اراده اندیشیدن پیرامون نحوه آموزش را داشته باشند
- شهامت پذیرش اصلاحات را داشته باشند
- شهامت اصلاح و نقد خودی را داشته باشند

و این همه آن مسایلی هستند که دانش آموزان را برای اخذ و اقتباس بیشتر و بهتر مسایل یاری می رسانند و از سوی دیگر هم آنها به اندیشیدن، و بیان افکار انتقادی و اصلاح کننده، تشویق و ترغیب می شوند. مادامی که در مورد دانش آموزان این سخنان را بازتاب می دهیم باید دانست که این ها برای آموزگاران نیز حتمی و حتی ضروری تر اند. اما باید روی یک موضوع دیگر هم اندیشید که بعضی خانواده ها و دانش آموزان به این اندیشه هستند، گویا این همه مسایل آموزش تنها و تنها در داخل مدرسه و توسط آموزگار باید صورت گیرد در صورتی که باید بدانیم که آموزگاران تنها آفریننده سهولت و رهنمایی هستند و نه مجبور کننده مکلف ساز تعلیم و تدریس برای دانش آموزان. در زمینه نباید از نقش خیلی ها با ارزش و سازنده خانواده ها، چشم پوشید. اندوخته های فردی و اجتماعی تا کنون نشان داده است، آنهایی که قبل از دبیرستان گرفتار آموزش خانگی، محیطی، سنتی و مساجد و مدارس و تکایا بوده اند و یا هستند، نسبت به سایر شاگردانی که از چنین نعمات برخوردار نیستند و یا نبودند، آگاه تر، شایسته تر، و اندیشمند تر هستند. به ویژه اگر اینگونه آموزش مثبت در سنین پائین تر که فرآیند تکوین شخصیت فردی، خانوادگی، اجتماعی، روانی و آموزشی به شمار میرود، صورت گیرد به مراتب دارای دست آورد و محصول بی مانند تر خواهد بود.

فرآیند آموزشی سالمندان چه ویژگی ها دارد؟ یکی از بنیادی ترین تفاوت ها که میان دانش آموزان سالمند و جوان وجود دارد، این است که جوانا به داخل محیط کلاس آموزشی شان تا حدودی بدون اندوخته های قبلی داخل کلاس می شوند، اما دانش آموزان سال مند با جهانی از اندوخته ها، تجارب آموزشی، علایق دقیق آموزشی، نیت و اراده آموزشی داخل کلاس می شوند. آموزنده های سالمند، در جریان دور بودن از کلاس های آموزشی برای مدت های بیشتر و داشتن اندوخته های سالم کاری و آموزشی در راستای زمان یاد شده، با یک دید انداز دیگر آموزشی و بینش تحلیلی و تجربه های کمایی شده داخل فرآیند آموزشی می شوند و بدون تردید هر کدام شان دارای کامگاری ها و ناکامی های معین خود در زمینه های یاد شده هستند. بعضی سالمندان در فرآیند آموزش شان بیشتر از جوانان و نوجوانان پر احساس تر و حرکت ذهنیت بر انگیز تر دارند. زیرا آنها با محیط پیرامون آموزشی خود بر خورد هدفمند و بیشتر عقلانی دارند. اندوخته های آموزشی در زمینه های ناهمگون نشان می دهد که حضور علمی دانش آموزان سالمند در محیط کلاس های آموزشی دارای جهت های سودمند و ضرر مند است، سود مند بخاطر آنکه سالمند در واقعیت امر یاری رسان و آفریننده سهولت ها برای آموزگار هستند و از جانی هم اگر آموزگار صلاحیت و ظرفیت تدریس درست میان دانش آموزان و کلاس آموزندگان سالمند را نداشته باشد آنها میتوانند ایجاد کننده های مزاحمت و درد سر برای آموزگار ها باشند زیرا به گونه و نحوی که آنها میل دارند مورد آموزش قرار گیرد، آموزگار از بینش آموزشی آنها آگاهی نداشته و در فرجام راه و مسیر آموزشی خود را از دست داده و در تحلیل نهایی فرآیند تدریس و تعلیم به بیراهه و ناکامگاری منتج می شود. آموزگاران سالمند با دنیایی از اندوخته ها داخل کلاس می شوند و در واقعیت امر رهنما و راه کشای تدریس آموزگار هستند، جوانان و نوجوانان از این

نعمت تا حدی برخوردار نیستند. در کلاس های جوانان، به ویژه در دنیای غرب و امریکای شمالی فرآیند آموزش در حقیقت گونه ی بازی های سرگرم کننده را دارد، که آموزنده های سالمند شایق این گونه سرگرمی ها نیستند و خود را مقید به این شیوه تعلیم و تعلم نمی دانند بلکه مایل هستند تا بهتر، خوبتر و ژرفتر شاهد فرآیند آموزشی جدی و پخته تر باشند، زیرا این گونه سرگرمی ها دیگر به ماهیت فکری شان در توافق و تقاهم قرار گرفته نمی توانند و به قول معروف از پخته نباید خامی را طلبید و از خام نباید پختگی را در خواست کرد. یکی از نارسایی هایی که پالیسی های آموزشی در برخی از کشور ها در فرآیند آموزشی دارند این است که هر آن فردی که داخل کلاس درسی شد دیگر دانش آموز است بدون اینکه دارای چه اندوخته ای است و از کدامین سطح سنی و فکری برخوردار است باید با سایر دانش آموزان در شیوه های برخوردی همسان باشند و شاید هم تا حدی از دیدانداز عمومی آموزشی درست باشد اما از دیدانداز روانکاوی و روانپزشکی شاید خلاف محتوا و سیاق واقعی آموزشی باشد، زیرا نمیتوان فرآیند آموزشی سالمندان پر اندوخته را فدای فرآیند آموزشی جوانان و نوجوانان کرد، و نباید در برابر جوانان نیز حفا کرد تا آنها را با افرادی در کلاس قرار دهیم که اسباب نگرانی آموزشی آنها را فراهم سازند و هماهنگی آموزشی صورت گرفته نتواند. از این سبب بهتر است در چنین کلاس ها باید از پالیسی آموزشی موازنه آفرین و بیلانس ساز استفاده کرد. زیرا اگر در داخل کلاس با یک طفل برخورد سالمند و در برابر یک آموزنده سالمند برخورد طفلانه صورت گیرد، هردو را به باد فنای آموزشی خواهیم سپرد.

طرح تیوری آموزش سالمندان در سده بیست و یکم: انسان های دوره های ناهمگون تاریخی از هر دیدانداز زندگی آموزشی در شرایط مختلف قرار داشته اند. مادامی که نصاب آموزشی برای سال مندان مطرح می شود، همواره مسایل آموزش عملی، معنوی، اخلاقی و نوآفرین مآبانه، در ذهنیت پالیسی سازان نصاب آموزشی تداعی می شود. مزید برآن اگر این دسته ای از انسان ها که بخاطر تعیین سرنوشت آموزشی سالمندان کار می کنند، باید همواره از پسمنظر اجتماعی، روانی، سیاسی، فرهنگی و تهذیبی آموزنده ها به حد کافی آگاه باشند. باید بدانند که فرآیند کاری شان از چه قرار است، و در کجا ها مشغولیت کاری دارند، با کدامین نهاد های کاری و مالی در ارتباط کاری هستند و در کدام نظام اجتماعی در فرآیند آفرینش نعمات مادی و معنوی قرار دارند. زیرا جریان پژوهش علمی در راستای تدوین نصاب آموزشی برای سالمندان، باید مسایل آتی را در نظر داشته باشد:

- فرآیند آموزش سال مندان تیوری باید متحرک، دینامیک و شخصیت ساز باشد.
 - تیوری آموزش سال مندان مؤلفه غامض بوده و دارای تعریف و تفسیر ساده نیست.
 - تیوری آموزشی برای سال مندان باید مطابق خواست، نیاز، ظرفیت و اندوخته های گذشته آنها باشد.
 - سیاق و محتوای زندگی گذشته، حال و آینده آموزنده سال مند را باید قبل از قبل دانست.
 - از داشته های فرهنگی، زبانی، عقیدتی، اجتماعی و خانوادگی آموزنده سال مند باید آگاهی دقیق داشت.
 - استقلالیت فرآیند آموزشی و محیط پیرامون آموزشی آموزنده سال مند را باید در نظر گرفت.
 - سیاق اجتماعی — تاریخی و عقیدتی آموزنده را باید مورد احترام و اکرام قرار داد.
 - آموزنده را باید با تیوری: شناخت، تیوری فیمینسم، (بینش گرایش به دفاع از حقوق و امتیاز جنس زنانه)، آشنا ساخت
 - تیوری اجتماعی انتقادی، تیوری مدرنیسم، و تیوری پسا مدرنیسم، آشنا ساخت و از دیدانداز تاریخی اش بهره بهتر باید جست.
- جهانی شدن و ضرورت دگرگونی و تحول در آموزش و پرورش: آموزش و پرورش یک جریان منظم و مستمر است که همه جوامع بدون در نظر داشت حالات و اوضاع شان به آن نیاز دارند. هدف آن یاری رسانی به رشد شخصیت، نیروی جسمانی، فکری و هنجار های روانی، اجتماعی، اخلاقی و یا بطور کلی رشد شخصیت پوینده گان و پرورش یابنده گان است. در گذشته آموزش و پرورش تنها از طریق آموزگار، کتاب، و کتابخانه صورت می گرفت و دیگر منابعی تا حدی در دست نبود. اما امروز شرایط آموزشی به گونه ای به میدان آمده است که دیگر روابط آموزگار و دانش آموز، کتاب و مکتب، خانواده و محیط آموزشی، کلاس و محیط بیرون از آن، همه را دگرگون ساخته است. به ویژه آموزش از طریق شبکه های ارتباطی، انترنت، صدا و سیما، مبایل، برگه چهره ها (فیس بوک)، ماهواره ها، سایت ها، ویلاگ ها، پیام گیر ها، پیام رسان ها، تیوتر ها و انستیکرام ها و غیره خیلی ها ساده و آموزنده شده است. به امید پیشرفت، ترقی و تعالی در راستای آموزش مثبت و انسان ساز. غرض آموزش تنها آموختن نیست، بلکه اهمیت اش در آن است تا بر بنیاد نا متزلزل آن نظام هستی انسانی و کائنات را به شناخت ژرف عقلانی گرفت.

"مادامی که تنها هستیم در تکاپوی دوست، یار و همدم روزگار هستیم، و زمانی که دورش یافتیم دنبال نارسایی ها، کاستی ها و عیب و نقص می گردیم، و هنگامی که از دستش دادیم، در تنهایی دنبال خاطراتش می گردیم. همواره باید مراقب دل ها باشیم، زیرا هیچ چیزی سهل تر از دل نمی شکند." (سارتر)

گل فشانی کرده ام زین بوستان
یاد داریم به خود ای دوستان
هر یکی خود را در آن نوعی که بود
کرد لختی جلوه و بگذشت زود
لاجرم من نیز همچون رفتگان
جلوه دادم مرغ جان بر خفتگان " عطار "

ادبیات کار بردی :

1. What On Earth Am I Here For? — RICK WARREN
2. Seven Steps to Lasting Happiness — Azim Jamal
3. The one — Minute Sufi- Azim Jamal
4. Bringing out the best in People - Alan Loy McGinnis
5. Eternal Life: A new Vision — John Shelby Spong
6. I am Wind You are Fire (The Life and Work of Rumi), Annemarie Scimmel
7. Attar "Persian Sufi Tradition" Leonard Lewisohn and Christopher Shackle
8. Reza Shah Kazemi — Spritual Quest, Lodon 2011, London
9. Jeremy Harmer, How to Teach English Language, Cambridge
10. سنت و سکولاریسم — داکتر عبدالکریم سروش
11. علامه اقبال، " قلندر شهر عشق " — محمد بقایی (ماکان)
12. سریداران، محمد رضا حسن بیگی
13. سنت های عقلانی در اسلام ، فرهاد دفتری ، ترجمه فریدون بدره ای، تهران 1380
14. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والهلوک، ج ، اول، چاپ پنجم، بیروت 1409
15. میر محمد صریق، فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر،
16. دبستان مذاهب، جلد 1، ص، 281
17. آئین اوستا، اثر سیاوش اوستا، نگارش استاد جلیل دوست خواه، روایت استاد پور داود.